

در راه سیاست

احمد کسروی



نویسنده : احمد کسروی

نام کتاب : در راه سیاست

چاپها : یکم : تیر ۱۳۲۴ ؛ دوم : زمستان ۱۳۲۴

پراکنشهای اینترنتی : یکم : زمستان ۱۳۸۲ ؛ دوم : فروردین ۱۳۹۸ ؛ سوم : خرداد ۱۴۰۳

جای پراکنش : کانال تلگرام

این کتاب از سوی «باهَمادِ پاکدینان» و بدست «کوشادِ تلگرام» پراکنده می‌گردد.

جُستار : سه پایه‌ی سیاست ، سرچشمه‌ی نیروی توده ، گمراهیهای سیاسی ، آلودگیهای توده و لزوم چاره به آن ، تأثیر فرهنگ بر سیاست ، رفتار با همسایگان ، احزاب و شایندگان راهبری کشور ، استقلال ، شرط بهره‌مندی از پیشرفتهای اندیشه‌ای و دانشی جهان ، جایگاه اقتصاد کشور در کشاکش سرمایه‌داری و کمونیزم ، تکانی که باید خردها خورند ، همراهی با جنبشهای نیکخواهانه‌ی جهانی ، روزهای نیکی که جهانیان را تواند بود.

شمار ساتها : ۹۶

ویژگیهای بیرونی : رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵

رده‌ی ویرایش : سه بار غلطگیری و ویراییده شده

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com

کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini

کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

یادداشت ویراینده :

۱ـ افزوده‌های ما درمیان [ ] آمده و پانوشتها (بجز پانوشت سات ۸) همه از ماست.

۲ـ پررنگی جمله‌ها و زیر خطی برخی از آنها از ماست.

۳ـ پیکره‌های فرسوده‌ی کتاب را تازه گردانیده برخی پیکره‌های دیگر ، فهرست ، «واژه‌های ناآشنا و کم‌آشنا» و «کتابها و دفترهای همبسته» را ما افزوده‌ایم.

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود کتاب در پراکنش آینده ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این کتاب بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزید.

فهرست

نشست یکم

نشست دوم

نشست سوم

نشست چهارم

نشست پنجم

نشست ششم

نشست هفتم

پیکرهها

دربارهی این کتاب

چنانکه بسیاری از خوانندگان میدانند ، از چند سال باز آقای کسروی روزهای پنجشنبه نشست در خانهی خود برپا میگرداند که گروهی از یاران و دیگران میآیند و آقای کسروی بگفتار پرداخته سخنانی میراند و دیگران پرسشهایی میکنند و گاهی چند نشست پیاپی در یک زمینه سخن رانده میشود که سپس خود آقای کسروی آنها را یادداشت میکند و برویهی[1] کتاب بچاپ میرسد (چنانکه تاکنون چند کتاب بهمین گونه چاپ شده است).

از جمله از فروردینماه ۱۳۲۴ گفتاری در زمینهی سیاست آغاز شده بود که چون آسیب هشتم اردیبهشت بآقای کسروی رسید ناانجام ماند تا سپس چون کمی بهبود یافت باز رشته را دنبال کرد و بپایان رسانید که اینک در این کتاب چاپ شده است.

زمینهی سیاست بسیار پهناور است و این کتاب بایستی بزرگتر از این باشد. ولی ناتندرستی آقای کسروی و اینکه ناچار بودهاند کم گویند و کم نویسند ، بیش از این فرصت نداده و ما امیدمندیم در چاپ دوم جبران این کمی کرده شود.



این مقدمه در آغاز چاپ یکم «در راه سیاست» آورده شده بود که در اینجا نیز آوردیم. متأسفانه در چاپ دوم نیز نویسنده نتوانست کتاب را بزرگتر گرداند و همان کتاب نخست با دگرگونیهایی دوباره چاپ شد.

دفتر پرچم

۱ـ رویه (ruye) = شکل ، صورت ، ظاهر.



بنام پاکْ‌آفرنده‌ی جهان

گفتارهاییست که آقای کسروی در نشستهای پنجشنبه
رانده و در این کتاب بچاپ می‌رسد.   دفتر پرچم

نشست یکم

می‌خواهم چند نشستی درباره‌ی سیاست گفتگو کنیم. در این زمینه کتابی چاپ خواهد شد و بهتر است که پس از گفتگوهایی باشد.



۱ـ ما در سیاست نیز از دیگران پیشتریم :

بارها دیده شده کسانی می‌گویند : «شما در سیاست وارد نیستید» و این را ایرادی بما می‌شمارند. در حالی که ما از سیاست دور نیستیم و از روزی که بکوشش برخاسته‌ایم در راه سیاست گام می‌زنیم. می‌باید گفت : آنان سیاست را بمعنی راستش نمی‌شناسند و یا از کار ما چندانکه باید آگاه نیستند. اینست می‌خواهم این زمینه هم روشن باشد.

راستست که میدان کوششهای ما ایران نیست و جهانست. در دیده‌ی ما ایرانی و هندی و عرب و ترک و آسیایی و اروپایی و آفریقایی و آمریکایی یکیست. ما نیکی را برای همه‌ی جهان می‌خواهیم. با اینحال چون در ایرانیم و این کشور میهن ماست بآن دلبستگی بیشتر می‌داریم و چون کوشش را از اینجا آغاز کرده‌ایم ، می‌باید نخست باینجا پردازیم. می‌باید باین کشور و توده بیشتر دل بندیم.

پس نشدنی بوده که ما دربارهٔی این کشور و آیندهٔی آن بی‌پروا باشیم. نشدنی بوده که راهی را در این زمینه دنبال نکنیم.

اگر راستی را بخواهند ما در سیاست نیز از دیگران پیشتریم و یک راه بهتر را دنبال می‌کنیم. دوباره می‌گوییم : ایراد گیرندگان سیاست را بمعنی خود نشناخته‌اند.

۲ـ سیاست چیست؟..

«سیاست» واژه‌ایست که معنی روشنی نمی‌دارد. در ایران از اینگونه واژه‌ها فراوانست. سیاست را هر کسی بفهم و دلخواه خود معنی می‌کند و آن را پست و بی‌ارج گردانیده‌اند. رویهم‌رفته وزیر شدن و وکیل مجلس گردیدن و روزنامه نوشتن و حزب ساختن و از دولتهای دیگر سخن راندن و بجوش و جنبهای کوتاه‌بینانه و هوسبازانه در این زمینه‌ها برخاستن و مانند اینها کارهای سیاسیست. سیاست را باین معنی می‌شناسند.

اگر فراموش نکرده‌اید چند ماهی پیش که محتشم‌السلطنه مرد ، روزنامه‌ای او را «یکی از رجال سیاسی» ایران شمرد و ستایشهای بسیار کرد. من نمی‌دانم محتشم‌السلطنه چه سیاستی می‌داشته و کدام کارهایی را در آن راه کرده بوده؟!.. همانکه کسی یک بار و دو بار وزیر شد یا بسفارت رفت ، از مردان سیاسی شمرده خواهد شد. پس سیاست وزیر بودن یا سفیر شدن است. هیچ شرطی یا مایه‌ی دیگری نمی‌خواهد.

گاهی چیزهایی می‌شنویم که جای خنده است. مردی را می‌شناسم که می‌کوشید و پولها از مردم می‌گرفت تا فلان گنبد امامزاده را نو گرداند. یکی از دوستانش گفته بوده : «این چه کاریست؟!.. از این گنبدها چه سودی برای مردم تواند بود؟!..». گفته بوده : «این سیاستست. می‌خواهم مردم را دور خود جمع کنم و وکیل شوم». سیاست در نزد او مردم را فریفتن و در راه آرزوهای بی‌ارج خود بکار واداشتنست. بسیاری هم سیاست را باین معنی می‌شناسند.

ولی سیاست باین معنیها نیست. اینها بسیار بی‌ارجست. سیاست «همبستگی [=ارتباط] یک توده با توده‌های دیگر و چگونگی آن همبستگی» می‌باشد. سیاست آنست که یک توده راهی برای زیست و پیشرفت خود درمیان دیگر توده‌ها باز کند و رفتارش با آن توده‌ها از روی فهم و بینش باشد ، اگر بیمی به هستی و پایداری آن از سوی یکی از همسایگان هست آن را از پیش دیده دوراندیشانه درپی جلوگیری باشد.

امروز سیاست برای ایران آنست که پس‌ماندگی توده و گرفتاریهای آن بدیده گرفته شده و راههایی برای چاره اندیشیده گردد ، که هم کشور آباد گردد و مردم از آسایش برخوردار گردند و هم ایرانیان از پیشرفتها بهره جسته با توده‌های دیگر جهان همسر [=هم‌شأن] باشند. آنگاه چون کشور درمیان دو دولت بزرگ روس و انگلیس افتاده باید رفتاری پیش گرفته شود که با هیچ یکی از دو دولت دشمنی پیش نیاید و آزادی این کشور درمیان همچشمیها [=رقابتها] لگدمال نگردد.

سیاست باین معنیست و ما نیز آن را باین معنی می‌شناسیم و در پیرامون این معنیست که می‌خواهیم سخن رانیم :

۳ــ سیاست در ایران نبوده :

از چیزهای افسوس‌آور است که سیاست (در معنی راست خود) در ایران نبوده. پنجاه یا شصت سال پیش میرزا مَلکم‌خان که سالها در اروپا زیسته و خود مرد آگاهی می‌بوده در این باره بگله پرداخته و چنین نوشته :

> پولتیک ایران چیست؟!.. کشتی دولت بکجا می‌رود؟!.. در این دریای حوادث از برای ما خطری هست یا نیست؟!.. اگر هست تدارک ما چیست؟!.. طرح ما کدامست؟!.. دشمن ما کیست؟!.. دوست ما کجاست؟!.. از چه راه باید رفت؟!.. از چه ورطه باید گریخت؟!.. در چه کار هستیم؟!.. چه کار باید کرد؟!..
>
> هنوز در ایران هیچ یک از بزرگان ما نه این سؤالات را تصریح کرده و نه حل این مسائل را بصیرت کافی داشته است. کشتی دولت ، بدون طرح ، بدون نقشه ، بدون تعیین مقصود ، در دریای پولتیک حیران و سرگردان بوده است.



۱ــ میرزا مَلکم‌خان

این جمله‌ها نیم‌قرن پیش نوشته شده. در این نیم‌قرن در جهان تکانهای بزرگی پدید آمده و دیگرگونیها رفته. در خود ایران جنبشها و دگرگونیهای بسیار رخ داده. لیکن آنچه تکانی نیافته و دیگر نشده ، بی‌سیاستی دولت و توده‌ی ایران بوده.

در این کشور آنچه توده‌ی انبوهند ، آنها از چنین فهم و اندیشه‌ای بسیار دورند. هر دسته‌ای از آنان سرگرم نادانیهای دیگری می‌باشند و از زندگی بیش از کوشیدن و پول درآوردن و خوش بودن را نمی‌شناسند. آنچه از دلهای ایشان نمی‌گذرد آینده‌ی کشور است. آنچه پروایش ندارند چگونگی رفتار و همبستگی با توده‌های دیگر می‌باشد.

آنچه درسخواندگان و بافهمانند آنان نیز سرگردانند و باهمه‌ی تکانی که پیدا کرده‌اند و آگاهیهایی از جهان و کارهای آن یافته‌اند ، راه بجایی نبرده‌اند و تلاشهاشان بیهوده است.

این حال توده است. دولتها (کابینه‌ها) نیز می‌آیند و می‌روند و رشته‌ی کارها را بدست می‌گیرند و هر یکی بیش از این نمی‌خواهد که چند ماهی این توده‌ی درمانده و سرگردان را راه برد و سپس رها کرده خود را بکنار کشد (این هم در جایست که اندیشه‌های بدخواهانه درمیان نباشد).

چنانکه میرزا مَلکم‌خان مثل آورده ، این کشور با حالی که می‌دارد بکشتی کوچکی می‌ماند که در دریای بزرگی بمیان موجها افتاده در جست و خیز است و گروهی مردم پراکنده و ناآگاه در درون آن نشسته‌اند که نه می‌دانند بکجا می‌روند و نه راهی را بسوی کنار دریا می‌شناسند. در آن میان هر زمان یکی بپا می‌خیزد ، بی‌هیچ آشنایی بکشتیرانی و دریانوردی ، بی‌آنکه افزارهایی از قطب‌نما و نقشه و مانند اینها در دستش باشد ، سکان را گرفته کشتی را باین سو و آن سو می‌چرخاند و چندگاهی پیش و پس برده رها می‌کند و بجای خود بازمی‌گردد.

۴ــ نادرشاه :

من در این باره جستجوهایی از تاریخ نیز کرده‌ام و در این زمینه آگاهیهایی از گذشته نیز بشما توانم داد :

ما اگر سیصد سال بازپس گردیده از آنجا گرفته پیش آییم ، درمیان همه‌ی پادشاهان و سررشته‌داران که از زمان نابودی صفویان تا هنگام پیدایش مشروطه در این کشور بوده‌اند جز دو تن را نخواهیم یافت که کارهاشان از روی فهم و بینش بوده و سیاستی داشته‌اند. آن دو تن یکی نادرشاه و دیگری میرزا تقی‌خان امیرکبیر بوده.

نادرشاه را همه می‌شناسند. این مرد گذشته از آنکه ایران را از دست بیگانگان بیرون آورد ، برآن شد که این کشور را به یک راه پیشرفت اندازد. کارهای نادر از روی فهم بوده. هندوستان و خوارزم و خیوه را گرفت ، نه بهوس کشورگشایی ، نه برای آنکه نگه دارد و پیوسته‌ی ایران گرداند ، بلکه برای اینکه برتری ایران را بایشان نشان دهد و با همان حال با هر یکی پیمان دوستی بندد. با عثمانی نیز همان اندیشه را می‌داشت : جنگها می‌کرد که فیروزانه [=موفقانه] پیمان دوستی بندد. در آن هنگام ، گرفتاری بزرگ توده‌ی ایران دشمنیهای کیشی و کشاکش سنی و شیعی می‌بود. نافهمیهای ملایان و بدزبانیهای مردم عامی ، عثمانیان و ازبکان و دیگر مسلمانان را بخشم آورده کشتن ایرانیان و تاراج

خانه‌ها و برده گرفتن زنان و دختران ایشان را بایای[1] دینی خود می‌شــماردند. ایرانیــان از ایــن راه در فشار سختی افتاده گزندهای بسیار می‌دیدند.



۲ــ نادرشاه

هنگامی که نادر برخاست صدهزارها زنان و دختران ایرانی به بردگی رفته در بازارهای استانبول و صوفیا و بلگراد فروخته شده بودند. نادر یکــی از پافشــاریهایش دربــاره‌ی آزادی آنهــا بــود. چنــد بــار نمایندگان به استانبول فرستاد. از اینسو هم برای آنکه ریشه‌ی دشمنی از میان ایرانیان و همســایگان کنده شود ، بآشتی درمیانه‌ی سنیان و شیعیان می‌کوشید و پیاپی نشستها برپا می‌گردانید.

این مرد از هر باره جایگاه توده و کشور را درمیان توده‌های همسایه بدیده گرفته ، غیرتمندانــه و دوراندیشانه به پدید آوردن همبستگیهای دوستانه می‌کوشید. روسها در آن روز دور از ما می‌بودنــد و حال امروزی را نمی‌داشتند. نادر آنها را نیز از دیده دور نمی‌داشت و با فرستادن ارمغانهــای گرانبهــا و نامه‌های دوستانه ، خوش‌بینی آنان را درباره‌ی ایرانیان می‌جست.

۱ــ بایا = واجب ؛ وظیفه.

پس از نادرشاه ، کریمخان مردی نیک می‌بوده و آسایش و آرامش مردم را می‌خواسته. ولی آن بینش که بآینده‌ی مردم و کشور پروا کند و پیش‌بینی‌هایی نماید ، درو نمی‌بوده.

از آغامحمدخان و فتحعلی‌شاه و محمدشاه و ناصرالدین‌شاه اگر نام نبریم بهتر است. آنها از این اندیشه‌ها بیگانه می‌بوده‌اند.



۳ـ فتحعلی‌شاه

در زمان فتحعلی‌شاه با روس جنگیدند و آن شکست را یافتند و آنهمه شهرها را از دست دادند و با آنحال بیدار نشدند و بجستجو نپرداختند که انگیزه‌ی شکست چه بوده و با چنان پیشامدی برای آینده چه اندیشه‌ای باید کرد. می‌گویند عباس‌میرزا مردی هوشیار می‌بوده و پس از آن شکست این دریافت که در اروپا شیوه‌ی دیگری برای جنگ و سپاه‌آرایی پیدا شده و تفنگها و توپهای دیگری پدید آمده ، و با آوردن افسرانی از اروپا باین کوشید که در ایران «نظام» (یا سپاهیان بسامان[=منظم]) بنیاد گزارد.

این کار نیک می‌بود. ولی نمی‌توان آن را نشان سیاست‌فهمی نایب‌السلطنه شمرد.

۵ــ میرزا تقی‌خان امیرکبیر :

در زمان ناصرالدین‌شاه ، میرزا تقی‌خان امیرکبیر صدر اعظم شد و چون شاه ، جوان کمسالی می‌بود رشته‌ی کارها را بدست گرفت ، و چنانکه گفتیم پس از نادرشاه او تنها کسیست که می‌توان گفت سیاستی را دنبال می‌کرده.

میرزا تقی‌خان ما نامش را شنیده ولی نیک نشناخته بودیم تا پارسال یکی از جوانان کتابی نوشت و بچاپ رسانید[1] که او را با کارها و آرزوهایش بما شناسانید.

این مرد گذشته از جُربُزه‌ی[=استعدادِ] خدادادی ، چون سفر به عثمانی و روسیه کرده و از حال جهان آگاهیها یافته بوده ، چون اختیار کشور بدستش افتاده فرصت یافته که بکارهایی پردازد. باین‌معنی از یکسو به نیرومند گردانیدن کشور و از یکسو به پیراستن توده از آلودگیها می‌کوشیده و رویهم‌رفته پیداست که از روی بینش می‌کوشیده و سیاستی را دنبال می‌کرده است.



۴ــ میرزا تقی‌خان امیرکبیر

۱ـ کتابی که آقای آدمیت درباره‌ی امیرکبیر نوشته و بچاپ رسیده. (کسروی) [این همان کتاب «امیرکبیر و ایران» نوشته‌ی *فریدون آدمیت* است که در سال ۱۳۲۳ نخست بار در *چاپخانه‌ی پیمان* بدست *آزادگان* چاپ گردید.]

۶ــ پیشروان مشروطه :

اکنون بیاییم بزمان مشروطه. در مشروطه (یا حکومت دمکراسی) شاه یا وزیر در حساب نیست. رشته در دست خود توده است. سیاست هم باید از توده باشد. ببینیم در این دوره در ایران چه بوده؟..

آنچه من می‌دانم درمیان پیشگامان مشروطه‌خواهی کسان بافهم بسیار می‌بودند که از حال جهان و از همبستگیهای توده‌ها و دولتها ، بیش و کم ، آگاهی می‌داشتند. خود آن جنبش می‌رساند که درمیان ایشان فهم سیاسی پدید آمده در اندیشه‌ی آینده‌ی این کشور و توده می‌بودند.

ما نیک آگاهیم که حیدر عمواُغلی‌ها و علی‌مسیوها و شریفزاده‌ها و میرزا جهانگیرها که بآن جنبش برخاسته بودند از حال گرفتاری ایران درمیان همسایگان نیرومندِ آزمند ناآگاه نمی‌بودند و در راه استقلال و آزادی این کشور به هر گونه جانفشانی آماده می‌بودند. چیزی که هست آنان در حسابشان در یک جا اشتباه می‌کردند.



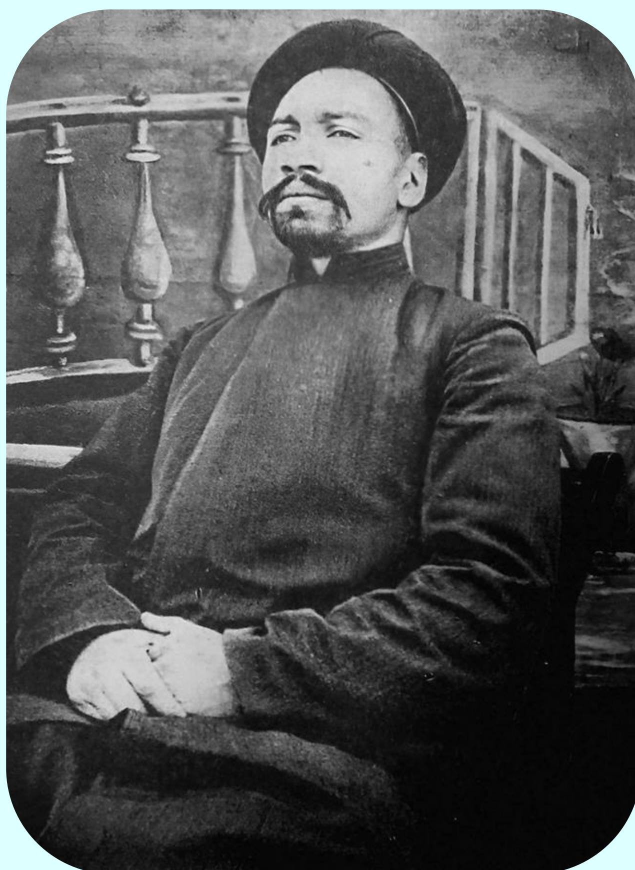
۵ــ حیدر عمواُغلی



۶ــ علی‌مسیو

آنان از گرفتاریها و آلودگیهای توده ناآگاه بوده می‌پنداشتند[1] همانکه ریشه‌ی استبداد کنده شود و قانون اساسی و دیگر قانونها بکار افتد و دبستانها و دانشکده‌ها در هر شهری برپا گردد ، توده‌ی ایران براه پیشرفت افتاده پس از چند سالی بپای توده‌های فرانسه و انگلیس و آلمان خواهد رسید. آن پیشواز رویه‌کارانه [=ظاهرسازانه] که مردم در همه جا از مشروطه می‌نمودند و آن جوش و جنب سرسری که پدید آمده بود و از هر سو آوازهای «اتحاد» و «اتفاق» و «حب‌وطن» و مانند اینها برمی‌خاست ، آنان را فریفته‌ی خود می‌گردانید که از شادی بتکان می‌آمدند و به «استعداد ملت نجیب ایران» آفرینها می‌خواندند. بارها در مجلس شورا و در انجمنها این مصرع را بزبان می‌آوردند : «این طفل یک‌شبه ره صدساله می‌رود».

می‌باید گفت : مردان نیکنهاد سیاست بسیار خامی را دنبال می‌کردند.



۷ـ سید حسن شریفزاده



۸ـ میرزا جهانگیرخان

۱ـ پنداشتن (پنداریدن) = خیال کردن ، بی‌اندیشه به دل گرفتن. ؛ پندار = خیال ، خرافه.

۷ـ یک کردار بدخواهانه‌ی زشت :

این سخن گرچه از زمینه‌ی گفتگو بیرون است بهتر می‌دانم بگویم : در ایران کسانی هستند که دوست می‌دارند جنبش مشروطه را بی‌ارج نشان دهند. چنین وامی‌نمایند که آن را سیاست انگلیس پدید آورده و مشروطه‌خواهان یکسره [=مستقیماً] افزار سیاست آن دولت بودند و شگفتست که از این کردار لذت می‌برند و بآسانی نمی‌خواهند از آن دست بردارند.

می‌توان گفت : سرچشمه‌ی این پندار در درونهای ایشان ، یا رشک است که نیکنامی‌ای را که خود در آن شرکت نداشته‌اند نمی‌توانند دید ، و یا خودخواهیست که از نیش زدن بدیگران و خوار نمودن کارهای آنان لذت می‌یابند. برخی نیز می‌خواهند از آن راه ، خود را سیاست‌فهم و رازدان وانمایند و از گفتن اینکه : «همه‌اش سیاست انگلیس بوده» گردن می‌کشند و بخود می‌بالند.

بارها این سخن را شنیده‌ام و می‌توانم گفت یکی از انگیزه‌هایی که مرا بنوشتن تاریخ مشروطه برانگیخت این سخنان می‌بود. باآنکه در تاریخ مشروطه بیپایی این گمان را بازنموده‌ام چندی پیش مهنامه‌ای بدستم افتاده می‌بینم دو سال پیش در تهران بچاپ رسیده ، و دارنده‌ی مهنامه که از نویسندگان بنامست گفتاری زیر عنوان «فرمان مشروطه از کیست؟..» در همان زمینه نوشته است. دیگران زبان بزبان می‌گفتند و این بروی کاغذ هم آورده است.

کوتاه‌شده‌ی گفتار اینست که ایرانیان نام مشروطه را نشنیده از چنان چیزی آگاه نمی‌بودند. بلکه واژه‌ی مشروطه باین معنی هیچ نمی‌بود. تا آن روزی که ملایان به قم رفتند و در تهران گروهی بسفارت انگلیس پناه بردند. انگلیسها فرصت یافته نام مشروطه را بمیان آوردند و بدهان ایرانیان انداختند. نویسنده گفته‌های پدر خود را که از بست‌نشینان سفارت می‌بوده بگواهی می‌آورد که چنین نامی را بست‌نشینان نشنیده و ندانسته بودند. سپس نویسنده به «تحقیقات» پرداخته پس از سخنان درازی باین نتیجه می‌رسد که واژه‌ی مشروطه از نام «Magna Carta» انگلیسی گرفته شده ، و چنانکه از عنوان گفتارش هم پیداست این نویسنده می‌خواهد نشان دهد که فرمان مشروطه را که همه از مظفرالدین‌شاه می‌دانند ازو نیست ، آن را هم انگلیسها نوشته‌اند.

جای بسیار افسوسست که کسی بخود رنجها دهد و کاغذ سیاه کند و چنین خواهد که با زور بافندگی یک لکه‌ی ننگی بتاریخ توده‌ی خود بنشاند. اینان نیکی از دستشان برنمی‌آید و باری از بدی بازنمی‌ایستند.

درباره‌ی جنبش مشروطه و اندازه‌ی دست داشتن انگلیسیها در آن در اینجا بسخنی نیاز نیست. این در تاریخ مشروطه نوشته شده. اما واژه‌ی مشروطه : آنچه من می‌دانم آن را نویسندگان مصری در برابر واژه‌ی Conditionnel فرانسه‌ای گزارده‌اند. باین‌معنی که آن واژه‌ی اروپایی را با این واژه‌ی عربی ترجمه کرده‌اند و راست هم بوده.

بسیار جلوتر از پیشامد مشروطه‌خواهی در ایران ، نویسندگان مصری چون خواسته‌اند از حکومت و شکلهای آن سخن رانند گفته‌اند : حکومت بچند گونه تواند بود : یکی حکومت مطلقه (استبداد) ، دیگری حکومت مشروطه (قانونی).

به هر حال این واژه سالها پیش از جنبش مشروطه در ایران ، در کتابها و روزنامه‌ها بوده است. اگر کسی در شماره‌های *حبل‌المتین* و دیگر روزنامه‌های زمان پیش از مشروطه بجوید ، این نام را بارها خواهد دید.

گذشته از همه‌ی اینها بیست سال پیش از جنبش ایران ، در آغاز پادشاهی سلطان عبدالحمید ، مشروطه در عثمانی (با همین نام) روان گردیده و دو سال نیز پایدار مانده و سپس عبدالحمید دستگاه آن را برچیده بود. در نتیجه‌ی آن پیشامد چه معنی مشروطه و چه نام آن ، درمیان آزادیخواهان شناخته می‌بود ، و گفته‌های این نویسنده چندان بیپاست که مرا بشگفت انداخته.

۸ـ احزاب سیاسی :

بسخن خود بازگردیم : گفتیم پیشگامان مشروطه که دربار را از میان برده سررشته‌داری دمکراسی را در این کشور بنیاد گزاردند ، خود سیاست خامی را دنبال می‌کردند و راه روشنی در

پیش رو نمی‌داشتند. جای افسوس آن است که این اندازه نیز پایدار نبود. چند سال از آغاز مشروطه نگذشت که آلودگیهای توده و کارشکنیهای بیگانگان ، از درون و بیرون ، آن مردان غیرتمند را از پا انداخت. یک دسته کشته شدند و از میان رفتند و یک دسته نومیدانه خود را بکنار کشیدند.

این بار میدان بدست گروهی از سودجویان افتاد که از درآمدن بکارهای توده جز سود خود را نمی‌خواستند و آن را مانندهٔ کاری یا پیشه‌ای می‌شناختند که از آن راه پولها اندوزند و بجاه و شکوه رسند. این بار درد تنها آن نمی‌بود که کشوری با بیست‌ملیون مردم سیاستی دنبال نمی‌کرد و راهی برای زیست خود درمیان دیگر توده‌ها نمی‌شناخت ، یک درد بدتر دیگر این می‌بود که گروهی بی‌آرمان[=بی‌هدف] و بیراه پدیدار گردیده ، بنام سیاست دسته‌بندیها می‌کردند و با هایهوی و کشاکش آرامش کشور را بهم می‌زدند و در راه سودجوییهای خود از هیچ بدی بازنمی‌ایستادند. بلکه بسیاری مزدوری بیگانگان را پذیرفته از چنان خیانت پستی باک نمی‌نمودند.

در این چهل سال دورهٔ مشروطه یکی از ننگهای ایران این حزبسازیها بوده. در آغاز مشروطه در ایران (بویژه در آذربایجان) دستهٔ *مجاهدان* پدید آمد که با حزب سوسیال دمکرات ایران در قفقاز ، و بمیانجیگری او با حزب سوسیال دمکرات روسها همبستگی می‌داشت و خود دستهٔ بسامان و نیکی می‌بود و در جنگهایی که با دربار پیش آمد کار بزرگی را بانجام رسانید. پس از آن حزب دمکرات پدید آمد که بنیادگزاران آن کسان نیکی نمی‌بودند و خواست نیکی نمی‌داشتند. ولی خود حزب ـ تا چند سال از آغاز پیدایشش ـ بسیار نیک می‌بود. آن نیز در پیشامد بازگشت محمدعلی‌میرزا و التماتوم روس شایندگی[=لیاقت] بسیار از خود نشان داد. از این دو دسته که بگذریم دیگر حزبها رسوا می‌بوده.

در این باره بسخن درازی نیاز نمی‌بینم. از آن حزبها اکنون هم هست و شما می‌بینید. چهار و پنج تنی فراهم می‌نشینند برای آنکه بوزارت رسند و یا نماینده شوند و یا رئیس اداره باشند ، نامی بروی خود گزارده گروهی را بیش یا کم با نویدهایی[وعده] بسر خود گرد می‌آورند و جمله‌های پوچ و

بی‌معنایی را بهم بافته «مرامنامه» می‌خوانند ، و با همین چند چیز حزب درست می‌کنند و خود را بمیان انداخته بهایهوی می‌پردازند.

کسانی که خواستشان جز سود خودشان نیست برای بهانه بکارهای کشور و توده دخالت می‌کنند که این خود خیانت بسیار زشتیست.

همان کسانی که پیشروان حزبند ، اگر شما با یکی بسخن درآیید و چنین پرسید : «اندیشه‌ی شما درباره‌ی این کشور چیست؟.. باین گرفتاریها چه چاره باید کرد؟..» ، خواهید دید با یک ترشرویی چنین پاسخ داد : «این مملکت نمی‌شود. باید همین طور برود تا ببینیم چه خواهد بود». اینست اندازه‌ی دلبستگی پیشوای حزب بکشور و آینده‌ی آن. در زمان جنگ می‌گفتند : «بگزارید ببینیم نتیجه‌ی جنگ چه خواهد بود. اگر آلمان فاتح شد ما هم استفاده خواهیم کرد». حالا که جنگ بپایان رسیده می‌گویند : «بگزار ببینیم این اختلاف روس و انگلیس بکجا خواهید رسید». هر زمان بهانه‌ی دیگری برای بی‌پروایی خود درباره‌ی کشور در دست دارند ، و با این بی‌پروایی آن دسته‌بندی را کرده در کارهای کشور دخالت می‌کنند.

اکنون که ما این کتاب را بچاپ می‌رسانیم در ایران غوغایی برپاست. دو حزب برپا بوده : یکی هوادار سیاست انگلیس و دیگری هوادار سیاست شوروی. سالها این دو حزب باهم کشاکش داشتند و آخرین نتیجه این شده که شمال ایران از جنوبش جدا گردیده. در آذربایجان برخاسته خودمختاری طلبیده‌اند و یا نیروی خود آن را بکار بسته‌اند و در گیلان و مازندران در همان زمینه جنبشهایی هست. از اینسو در جنوب به ایلها تفنگ و افزار جنگ داده می‌شود و خدا می‌داند که پایان این دوتیرگی چه خواهد بود. اینست نمونه‌ای از کارهای حزبهای کنونی ایران.

۹ــ سه پایه‌ی سیاست :

اینها مقدمه بود. چون سخن از سیاستست خواستم بگذشته نیز نگاهی اندازیم.

گفتم کسانی می‌پندارند ما درمیان سیاست نیستیم. می‌بینند با دولت کشاکش نمی‌کنیم ، به

روس و انگلیس بد نمی‌گوییم ، درپی وزیر شدن یا وکیل بودن نمی‌باشیم ، همه از آلودگیهای توده سخن می‌رانیم ، همه با نادانیها می‌نبردیم[1]. اینها در اندیشه‌ی آنها سیاست نیست و ما را «درمیان سیاست» نمی‌توانند شمرد.

ولی ما درمیان سیاستیم و از روزی که بکوشش برخاسته‌ایم بحال این کشور و توده اندیشیده آینده‌ی آن را بدیده گرفته آنچه می‌شایست و می‌بایست فرونگزارده‌ایم. این یکی از هوده‌های[نتیجه] بیگمان کوششهای ماست که ایرانیان براه پیشرفت افتند و با دیگر توده‌های پیشرفته‌ی جهان همگام باشند و آزادی و استقلال خود را نگاه دارند و کشور خود را آباد گردانند و از خوشیها و نیکنامیها بهره‌مند گردند و در تاریخ سرفراز باشند. این یکی از خواستهای ماست و در راه آن گام برمی‌داریم.

اگر در سیاست باید درپی دست یافتن بسررشته‌داری (یا حکومت) بود ، ما از آن بازنایستاده‌ایم و از راهش پیش رفته گام بگام بآن نزدیک می‌شویم.

اگر در سیاست باید دسته‌ای (یا حزبی) پدید آورد و پشتیبان خود گردانید ، ما آن را هم فراموش نکرده‌ایم و باهَماد[=حزب] ما بهتر و شاینده‌تر از همه‌ی دسته‌هاست.

ما سیاست را بمعنی راستش گرفته بکوشش نیز از روی فهم و بینش درآمده‌ایم. ما راهی را برگزیده‌ایم که راسترین و روشنترین راه است و از اکنون تا هزار سال دیگر راه سیاسی این کشور و دیگر کشورهای شرقی تواند بود.

خواهید خواست که آن را شرح دهیم. بکوتاهی می‌گویم. ایرانیان باید بنیاد زندگانی آینده‌ی خود را بروی سه پایه گزارند :

یکم : کوشش به پیراستن توده و رها شدن از نادانیها و آلودگیها.

دوم : بدست خود گرفتن رشته‌ی کارهای کشور و نیکخواهی نمودن با دو دولت روس و انگلیس و یکسان گرفتن هر دوی آنها.

۱ـ نبردیدن = دشمنی کردن و از راههای گوناگون بزیان همدیگر کوشیدن.

سوم : دلبستگی داشتن به نیکی جهان و نبرد با بدیها و همراهی نمودن در این زمینه با دیگر نیکخواهان جهان.

این سه چیز است که من «سه پایه‌ی سیاست» می‌نامم و در نشستهای آینده از یکایک آنها سخن خواهم راند. در این نشست گفتگو را در اینجا بپایان می‌آوریم.

نشست دوم

در نشست گذشته گفتیم باید بنیاد زندگانی ایرانیان بروی سه پایه گزارده شود که یکـی از آنهـا «کوشش به پیراستگی توده و رهایی از نادانیها و آلودگیها» را شمردیم. در این نشست در آن زمینـه سخن خواهم راند :



۱۰ـ پیراستن توده کجا و سیاست کجا؟..

در این زمینه نخست چیزی که باندیشه‌ها خواهد رسید آنست که پیراستن توده از آلودگیها چـه همبستگی بسیاست دارد؟!.. آن چیزی دیگر است و این چیـزی دیگـر می‌باشـد. بارهـا ایـن ایـراد را شنیده‌ام. با زبان خودشان می‌گویند : «اصلاحات چه ربط بسیاست دارد؟!.. سیاسـت آنسـت کـه مـا خودمان را از زورآزمایی روس و انگلیس نگه داریم و استقلال خود را از دست ندهیم. این چه ارتبـاط به نیکی یا بدی توده دارد؟!..».

ولی این ایراد راست نیست. زیرا سیاست تنها نگهداری خودمـان از زورآزمـایی روس و انگلـیس نیست. باید سیاست را به یک معنی بزرگتر از آن گرفت. چنانکه گفتیم سیاست آن راهیست کـه مـا برای زیست و پیشرفت خود از میـان دیگـر توده‌هـا برگـزینیم. سیاسـت راه همگـامی مـا بـا دیگـر توده‌هاست.

اکنون اگر ایرانیان می‌خواهند با دیگر توده‌ها همسر باشند و بتوانند بـا آنـان از روی برابـری زنـدگی کنند باید خود را از حال کنونی بیرون آورند. با این آلودگیها با آنان همراهی و همگامی نخواهند توانست.

آنگاه گرفتم که سیاستْ نگهداری خودمان از چیرگی روس و انگلیس است. شما از چه راه می‌خواهید خودتان را نگه دارید؟!.. خواهشمندیم بما بازنمایید. با زبان خودتان گویم : «آن فعالیتهای سیاسی که در نظر گرفته‌اید کدامست؟!.. آیا با هایهوی و یا ناله و گله ، کاری از پیش تواند رفت؟!..».

چه شده که روس و انگلیس نیرومند شده‌اند و شما ناتوان می‌باشید؟!.. چه شده که آنها می‌توانند با شما زور ورزند؟!.. اینها را هیچ اندیشیده‌اید؟!.. پی بریشه و شُوَند [= سبب] اینها برده‌اید؟!..

چیزیست بسیار آشکار : توده‌ی شما آلوده است ، پس‌مانده است. توده‌ی آلوده و پس‌مانده سرگذشتش جز خواری و توسری‌خوری نتواند بود. این «آیین سپهر» است. آیا شما می‌خواهید با سپهر (طبیعت) بجنگید؟!.. آیا می‌خواهید آیین او را بهم زنید؟!..

شما چیزهایی بگوشتان رسیده : «قوانین بین‌الملل» ، «حقوق بین‌الملل». ولی اینها بآن معنی نیست که فهمیده‌اید. شما باید بدانید :

نخست آن دستگاهی که «قوانین بین‌الملل» را بکار بندد نیست. (*سازمان ملل متحد*[1] بکار می‌آغازد. ولی دانسته نیست چه نتیجه خواهد داد). امروز جلو زورآزمایی دولتی را (جز با زور) نتوان گرفت. آن دولتی که درپی زورآزماییست بهانه‌هایی هم از «قوانین بین‌الملل» تواند یافت. داستان ایتالیا و حبشه را ما هنوز فراموش نکرده‌ایم. افسانه‌ی داوری گرگ و بره را همه شنیده‌ایم.[2]

دوم اگر چنان دستگاهی باشد باز بشما سودی نخواهد داشت. در «قوانین بین‌الملل» همه‌ی توده‌ها به یک دیده ، دیده نشده‌اند.

به هر حال «قوانین بین‌الملل» و «حقوق بین‌الملل» جلو «آیین سپهر» را نتواند گرفت. «مردمی که نیک نباشند از نیکیهای جهان بهره نتوانند یافت». این آیین سپهر است.

۱ـ چاپ دوم این کتاب پس از پایان جنگ جهانی دوم ، در زمستان سال ۱۳۲۴ بیرون آمد که سازمان ملل متحد تازه آغاز بکار کرده بود و برخی ترجمانها در ایران آن را «سازمان ملل متفق» ترجمه کرده بودند. اینست در اصل کتاب نیز «سازمان ملل متفق» آمده است.

۲ـ در نشست سوم ازین افسانه مثل آورده شده.

۱۱ــ از دو حال بیرون نیست :

از دو حال بیرون نیست : یا جهان بهمین حال که هست خواهد ماند و رفتار توده‌ها بـا یکـدیگر همین گونه خواهد بود و یا چنانکه امید می‌رود (ما نیز بآن می‌کوشیم) جهان براه دیگری خواهد افتاد و توده‌ها بجای نبرد با یکدیگر ، با بدیها خواهند نبردید و یک رشته همکاریها در راه نیکی جهان آغاز خواهد یافت. یا آنست یا این ، و از این دو بیرون نیست.

اگر آنست پشتگرمی شما به «قوانین بین‌الملل» بیجاست ، بسیار هم بیجاست. اگر نیست پـس شما نیک باشید و شایندگی پیدا کنید تا بتوانید با توده‌های دیگـر در راه کوشـش بـه نیکـی جهـان همگام گردید.

برای آنکه سخن روشن شود مثلی یاد می‌کنم : بتازگی رادیوها آگهی می‌دهند که پزشکان اروپا که از سالهاست درباره‌ی فزونی بیماریها جستجو کرده‌اند یکی از شُوَندهای آن کمی خوراک را دانسته‌اند. در جهان خوراک کمست و انبوهی از مردمان از خوراکیها بهره‌ای که می‌بایست نمی‌توانند یافت. اینست دولتهای همدست که از این جنگ فیروز درآمده‌اند درمیان دیگر همکاریهـا کـه بنـام نیکـی جهـان می‌کنند[1] یکی هم می‌خواهند بفراوانی خوراکها در سراسر جهان بکوشند و همه‌ی توده‌ها را با خود در این زمینه همدست گردانند و برای این کار کمیسیونها برپا گردانیده‌اند. چـون کسـانی می‌پنداشـتند شماره‌ی مردمان در جهان فزونتر گردیده و زمین بدادن خوراک آنها باندازه‌ای که می‌باید توانا نیست ، کمیسیونها در آن باره بپژوهش و کاوش پرداخته باین نتیجه رسیده‌اند که اگر از راهش کوشیده شود این زمین بدادن خوراک سه برابر مردمان امروزی «باندازه‌ای که می‌باید» تواناست.

این چیزیست که رادیوها می‌گویند. اندیشه‌ایست راست و کاریست نیک. این راستست که انبـوهی از مردمان ، از خوراکها و خوردنیها بآن اندازه که می‌باید و می‌سزد ، برخوردار نیسـتند. مـا در تـوده‌ی خـود

۱ــ این «نیکی جهان» که از آن در اینجا سخن رفته ، منشور آتلانتیک و سـپس بنیـادگزاری سـازمان ملـل اسـت. در آن زمـان کـه هنوز زخمهای جنگ دوم جهانی بهبود نیافته و جهانیان همه دردمند و داغدار بدبختیهای آن بودنـد ، ایـن دو گـامی کـه کشـورهای فیروز جنگ برداشتند امیدهایی به نیکی جهان و آینده در دلها زنده گردانید.

می‌بینیم : در همین تهران سال می‌آید و می‌گذرد و بسیاری از خاندانها از میوه‌ها تنها نامهای آنها را می‌شنوند. در بیشتری از دیه‌ها[1] درخت میوه نیست. ده‌نشینان میوه را خوراک نمی‌شناسند. در تهران ما چه می‌خوریم؟!.. جز روغن بدبو ، ماست ساختگی ، پنیر کهنه ، نان بد ؛ به چه چیز دسترس می‌داریم؟!..

این بسیار نیکست که بفزونی خوراکها و خوردنیها کوشیده شود. این چیزیست که ما خواهان آن بوده‌ایم و در نوشته‌های خود بارها نوشته‌ایم.

اکنون سخن در آنست که در چنین کار نیکخواهانه که دولتهای همدست آغاز کرده‌اند ، توده‌ی ایرانی که از همدستان آنها شمرده می‌شود چه یاوری تواند داشت؟.. با حال کنونی ، با این گرفتاریها ، چه کاری از این توده تواند برخاست؟..

اگر از من بپرسند خواهم گفت : «هیچ کاری». آری ما سرزمین پهناوری می‌داریم که از روی حسابی که کرده‌ایم اگر کشاورزی از راهش باشد و زمینهای خشک کشتزار گردد ، دست‌کم تواند بیست برابر امروز خواربار دهد. ولی آیا این کار آسانست؟!.. آیا با حال کنونی ما خواهیم توانست تکانی بکشاورزی دهیم؟!..

خواهند گفت : «دولت بکند دیگر». یکی از نافهمیها در ایران همینست که همه‌ی کارها را از دولت می‌خواهند. دولت کیست؟.. نیک اندیشید و پاسخ دهید. امروز دولت آقای حکیمی و وزیرهای اوست. آیا آنان خواهند توانست بکشاورزی تکانی دهند؟..

چهل سالست که در ایران گفتگوهاست و تاکنون نیندیشیده‌اند که جلوگیر پیشرفت کشاورزی چیست. نیندیشیده‌اند که با آن «قانون مالکیت» ، با آن نادانی و بیسوادی روستاییان ، با این پاشیدگی اندیشه‌ها درمیان توده آنچه نتواند بود پیشرفت کشاورزیست.

این مثلست آوردم. خواستم همبستگی‌ای را که میانه‌ی سیاست و پیراستن توده است روشن گردانم. خواستم بایرادی که می‌گیرند پاسخ دهم.

۱ـ دیه (dih) = ده ، روستا.

۱۲ـ باید گفتنیها را بگوییم :

باید گفتنیها را بگوییم. باید سخنانی را که دیگران در دل می‌دارند ما خود بزبان آوریم.

بسیاری از ایرانیان با خود چنین می‌اندیشند : «اینجا کشور ماست. ما خودمان دانیم چه کار کنیم. دیگران چه حق دارند بکشور ما بیایند؟!.. چه حق دارند دخالت در کارهای ما کنند؟!..». استقلال را باین معنی می‌شناسند.

ولی این راست نیست. با این سخن شما نخواهید توانست جلو دولتهای زورورز را گیرید. **نیکخواهان و دادگران جهان نیز با این منطق به پشتیبانی از شما نخواهند برخاست.**

آری اینجا کشور شماست. ولی کشور به چه معنی است؟.. بهتر است آن را روشن کنیم :

کشور سرزمینی است که مردمی برای خود برگزینند و در آن بزندگانی توده‌ای پردازند و دست بهم داده بآبادی آن کوشند ، که هم خود برخوردار گردند و هم بدیگران برخورداری دهند. کشورها همه بهم پیوسته است و بدی یا نیکی یکی از آنها در دیگران نیز تواند هَنایید[1]. استقلال بآن معنی که شناخته شده غلط است.

شما اگر نتوانید زندگانی توده‌ای کنید ، نتوانید در راه پیشرفت با دیگران همگام باشید ، نتوانید کشور خود را آباد گردانید ... اینها بهانه‌هایی در دست زورورزان خواهد بود که شما را شاینده‌ی آزادی ندانند و بکارها و کشورتان دست یازند.

این مثل را دیگران زده‌اند و من هم یاد می‌کنم : شما اگر همسایه‌ای می‌دارید که خانه‌اش را آباد نگه می‌دارد و در باغچه‌اش گل می‌کارد ، شما باو پاس[=احترام] گزارده در کارهایش آزاد گزارید. ولی اگر همسایه‌تان خانه‌ی خود را آباد نگاه نمی‌دارد و هر روز در باغچه‌اش کاه و پهین دود می‌کند که دود و بویش بشما نیز می‌رسد ، دیگر بآن پاس نگزارده ناچار باشید که بکارهایش دست یازید. این مثل را خود بیگانگان زده‌اند.

۱ـ هَناییدن (همچون خرامیدن) = اثر کردن ؛ هَنایش = اثر ، تأثیر. ؛ هَناینده = مؤثر. ؛ هَنایا = همیشه مؤثر.

پس ببینید سخن ما که کوشش به پیراستن توده و آبادی کشور را گام نخستــت در راه سیاســت می‌شماریم از روی فهم و بینش است.

بویژه امروز که گفتگوها از همکـاری توده‌هـا در راه جلـوگیری از بیماریهـا و نایابیهـا و افـزودن باندازه‌ی خواروبار و مانند اینها می‌رود[1] و گمان بیشتر برآنست که باز انجمن بزرگی (مانند جامعــه‌ی ملل) بنام جلوگیری از جنگ و سرکوبی از دولتهای زوروزر برپا گردد. اینها خود شُوَند دیگر است کـه در ایران به نیکی حال توده و آبادی کشور بیشتر پرداخته شود و بدانسان که گفتم **این گام نخست سیاست باشد. زیرا آن همکاریها که عنوان شده است دستاویز دیگری در دست دولتهاست که هوشیار نیکی یا بدی حال شما باشند و شما را بخود نگزارند و اگــر خواســتند دســت بکارهای شما یازند.**

از اینجا نکته‌ی دیگری هم روشن می‌گردد و آن اینکه بهایهوی برخاســتن و از دولتهـای بیگانـه نالیدن و یا لافهای بیجا از میهن‌دوستی توده زدن و ماننده‌های این که کسانی «کوششهای سیاســی» می‌شمارند ، نه تنها سودی ندارد زیان هم تواند رسانید. بارها دیده شده بیگانگان زبان بریشــخند بــاز کرده آن را نمونه‌ی نافهمیهای این مردم شمارده‌اند. آن خــود دســتاویز دیگـری در دســت دولتهـای زوروزر تواند بود.

۱۳ـ نیرو چگونه پدید آید؟..

گاهی کسانی می‌گویند : «ما باید زور داشته باشیم تا بتوانیم خود را نگه داریم». می‌گویم : ایــن سخن راستست. هر توده‌ای باید برای نگهداری خود دارای زور ـ یا بهتر بگویم : دارای نیرو ـ باشد. در این باره گفتگو نیست.

۱ـ هر خواننده‌ی آگاهی می‌داند که همبستگی کشورها با یکدیگر امروز چندین برابر همبستگیهای هفتـاد سـال پـیش اسـت. چنانکه امروز جُستار(مبحث)هایی مانند مواد مخدر ، تروریزم ، زیست‌بوم ، اینترنت ، پولشویی و مانند اینها پیش آمده که پیشتر نبوده ، بیگمانست که در آینده این همبستگیها (و در نتیجه دخالتها) بسیار بیشتر خواهد شد.

نیرو چیست و چگونه پدید آید؟.. نیروی یک توده از دلبستگی آنان بکشور و توده‌ی خودشان و از آمادگیشان بکوشش و جانفشانی و از همراهیشان در راه کوشش پدید آید. بیست‌ملیون مردم هنگامی که معنی استقلال را می‌فهمند و بآن دلبستگی می‌دارند و در راه نگهداری کشور خود به هرگونه جانفشانی آماده‌اند و همه باهم همدست و همراه می‌باشند ، از اینجا یک نیروی بیست‌ملیونی پدید تواند آمد. سرچشمه‌ی نیروی یک توده این سه چیز است.

آیا در توده‌ی ایران با حال امروزی اینها هست؟.. آیا می‌توان امیدمند بود؟.. اگر نیک اندیشیم نیست و نمی‌توان امیدمند بود.

آری انبوه ایرانیان غیرتمندند و کشور خود را دوست می‌دارند و پیشامدهای تاریخی گواهست که مردان دلیر و جنگجویند و اگر نیاز افتاد از جانفشانی بازنایستند. ولی همه‌شان چنین نیستند. امروز در همین توده دسته‌های بزرگی هستند که یا بدستاویز بدآموزیهای کیشهاشان و یا ببهانه‌ی جدایی در زبان و نژاد ، و یا به هر عنوان دیگری دشمن این توده و کشورند ، که نه تنها دلبستگی بآزادی توده نمی‌دارند همیشه در آرزوی نابودیش می‌باشند. این چیزیست که همه می‌دانند و من نیاز بگفتگو از آنها نمی‌دارم.

از این گذشته میهن‌پرستی در توده‌ی انبوه جز سَهِش (احساس) ساده‌ای نیست که با فهم و بینش توأم نمی‌باشد و به هر حال درخور ارج گزاردن نیست.

بارها دیده‌ام از ایلهای کوچنشین ایران سخن می‌رانند و بمیهن‌پرستی آنها می‌نازند و دلگرمیها می‌نمایند. این خود نمونه‌ای از خامی و درماندگی این توده است. چند دسته مردم ساده‌ی بیابانی که هر کسی تواند بآسانی فریبشان دهد و بسوی خود کشاند و یا دوتیرگی بمیانشان انداخته بجنگ هم وادارد ، میهن‌دوستی آنها چه تواند بود؟!.. آنگاه مگر فراموش شده که جنگهای امروزی به چه آموزشها و ورزشهایی نیازمند است؟!.. آن جنگی که ایلهای ما می‌دانند و می‌توانند جز بکار راهزنیها و تاراجگریهای خودشان نتواند خورد.

گذشته از همه‌ی اینها **درمیان توده‌ی ایران همدستی و همراهی نیست. در این توده بدترین گرفتاری پراکندگی اندیشه‌هاست.** گرفتم که همه‌ی این مردم میهن‌دوستند و برای جانفشانی آماده‌اند ، در جایی که صد پراکندگی هست که اگر گروهی بکوشش برخاستند هرآینه دیگران دشمنی خواهند نمود و بکارشکنی خواهند پرداخت ، از آن دلبستگی و جانفشانی چه سودی تواند بود؟!..

همین اکنون که این کتاب بچاپ می‌رسد ، در این کشور کشاکشهای سختی بسود همسایگان درمیانست و کار بجنگ و خونریزی کشیده و خدا می‌داند که پایانش چه خواهد بود.[1]

بی‌شُوَند نیست که می‌گوییم : از این توده با حال کنونی نیرو پدید نتوان آورد.

۱۴ــ این توده افتاده‌ی بدیهای خود است :

ایرانیان چرا نمی‌اندیشند؟.. مگر ما در میدان جنگ شکست خورده‌ایم که چاره‌اش تنها بسیج[2] زور باشد؟!.. **این توده افتاده‌ی بدیهای خود است و باید چاره‌اش را هم از آن راه کرد.** اگر همسایگان چیرگی می‌کنند آن نیز نتیجه‌ی آلودگیهای توده است.

روزی به یکی گفتم : شما چه می‌خواهید؟.. از این کوششهای بیهوده که نامش را «فعالیتهای سیاسی» گزارده‌اید چه نتیجه می‌طلبید؟!.. گفت : «ما می‌خواهیم استقلالمان محفوظ باشد». گفتم : درباره‌ی استقلال ایران سخنی نبوده. نیرومندترین دولتهای جهان سه دولت روس و انگلیس و آمریکاست و اینها با ما پیمان بستند و نوشته دادند که ایران را باستقلال شناسند. اکنون نیز انجمن سانفرانسیسکو به پایه‌گزاری درباره‌ی پایداری استقلالهای هر کشور و توده‌ای می‌کوشد. پس چه جای بیمست؟!..

۱ـ چنانکه گفتیم چاپ دوم کتاب در زمستان ۱۳۲۴ بوده. در آن سال *فرقه‌ی دمکرات آذربایجان* درفش جدایی‌خواهی برافراشته بود. اشاره‌ی نویسنده در اینجا بآن می‌باشد.

۲ـ بسیج = تدارک ، تهیه. ؛ بسیجیدن = تدارک دیدن ، تهیه / مهیا کردن.

گفت : «آخر دخالت در کارهای ما می‌کنند. وزرا طرفدار انگلیسند». گفتم : آیا با زور ناچارشان کرده‌اند؟!.. گفت : «نه خودشان کسان بدیند و بکشور خیانت می‌کنند». گفتم : **پس شما باید گله از توده‌ی خود کنید که چندان درمانده‌اند که مردان برجسته‌شان از خیانت بکشور بازنمی‌ایستند. چندان درمانده‌اند که نمی‌توانند رشته‌ی کارهای خود را بدست کسان دلسوز و درستکار سپارند.** اینها بدیهای توده‌ی شماست. باید بیش از همه در اندیشه‌ی این بدیها باشید.

گفت : «اوه ، تا ما بخواهیم این توده را اصلاح کنیم کار از کار گذشته». گفتم بهتر است بیندیشید و سخن رانید. اگر شما به پیراستن توده کوشید چه کاری از کار گذشته؟!.. اکنون چه کار شتابداری دارید که می‌ترسید هنگامش بگذرد؟!.. آنگاه اگر به پیراستن توده که یگانه‌راه چاره است نکوشید چه توانید کرد؟!.. آیا از این گله‌ها و ناله‌ها و فغانها و فریادها که می‌کنید و از این هایهوییها که راه می‌اندازید به نتیجه‌ای امید می‌دارید؟!.. آیا دیگران نیز همین رفتار را می‌کنند؟!..

شگفتتر آنست که چون سخن باینجا می‌رسد و از پاسخ درمی‌مانند ، نومیدی از خود نشان داده می‌گویند : «کوششهاتان بیهوده است. این مردم نمی‌شود.» آدم نمی‌داند باینها چه بگوید. اگر این مردم نمی‌شود پس آن هایهو و غوغاتان برای چیست؟!.. آنگاه که کوشید و دید نمی‌شود؟!.. پس **چرا هایهو و غوغای شما بیهوده نیست ولی کوششهای ما که از راهش می‌کنیم بیهوده است؟!..**

۱۵ــ شایندگی والاتر از نیرو است :

در ایران آمیغهای [=حقایقِ] زندگی کم دانسته شده. سخنانی در این کشور پراکنده گردیده که یا غلطست و یا غلط فهمیده شده. مثلاً من بارها شنیده‌ام : «حرف حق باید از دهان توپ درآید». می‌گویند : این را ناپلئون گفته است. گاهی هم دیده‌ام در برابر سخنان ما این را بمیان می‌آورند.

من نمی‌دانم معنی این جمله چیست. اگر معنی این جمله آنست که هر سخن همانکه در پشت سرش زور بود حق است و پیش خواهد رفت ، غلطست. سخن ناراست را با زور و توپ و تانک هم

پیش نتوان برد. زور این اندازه نیرو نتواند داشت. بهترین دلیل سرگذشت خود ناپلئون است که آرزوهای ناحق خود را با زور توپ نیز از پیش نتوانست برد و از پا افتاد.

و اگر معنی آن جمله اینست که برای پیش بردن سخن حقِ خود ، نیرو باید داشت راست است. ما هم جز این نمی‌دانیم. سخن ما در آنست که باید کوشید و این توده‌ی آلوده را پیراست و دارای حق زندگی گردانید ، و در همان هنگام برای نگهداری حق خود نیز نیرو داشت. ما نمی‌گوییم نیرو نباید داشت.

شما چنین انگارید[1] که مردمی تنها پشتگرمیشان بنیرو باشد : آرتش انبوه بسیجند ، افزارهای جنگی بسیار آماده گردانند ، فنون جنگی را بهمه یاد دهند ، لیکن در همان حال خود از توده‌های پس‌افتاده باشند و با پیشرفت جهان همگامی ننمایند. چنین مردمی روی فیروزی نخواهند دید و دیر یا زود از پا افتاده زبون دیگران خواهند گردید.

شما می‌بینید که دولتهای نیرومند پایدارند و هر کاری را که می‌خواهند می‌کنند. فراموش نکنید که آنها از شایندگی بی‌بهره نیستند و این شایندگیست که مایه‌ی پایداری آنها گردیده. یک توده‌ی شاینده اگرهم از پا افتاد تواند برخاست.

ما در یک دوره‌ی بسیار تاریخی جهان زندگی می‌کنیم. امروز حال توده‌ها در برابر چشم ماست. شش سال همه جنگ و خونریزی می‌رفت و اینک در پایان آن توده‌هایی شکست خورده و از پا افتاده‌اند. من بیگمانم که **از این توده‌ها آنکه شایندگیها داشته بار دیگر خواهد برخاست و آنکه نداشته در همان افتادگی خواهد ماند.**

می‌باید گفت : **شایندگی والاتر از نیروست. بلکه می‌باید گفت : شایندگی پایه‌ی نیروست.**

۱ـ انگاشتن (انگاریدن) = فرض کردن. ؛ انگار = فرض.

۱۶ــ بایای ما تنها نبردیدن با همسایگان نیست :

نکته‌ی بزرگتر آنست که ما تنها با روس و انگلیس همبستگی نمی‌داریم. با همه‌ی توده‌های جهان همبستگی می‌داریم. ما یکی از نژادهای بنام جهانیم و باید درپی همسری با دیگر نژادها باشیم. در کارهای بزرگ جهان با دیگران همراهی نماییم. بایای ما در زندگی تنها نبردیدن با همسایگان خودمان نیست. بایای بزرگتر دیگری می‌داریم.

باید آرمان ما ، بیش از همه ، زیستن از روی نیکنامی و سرفرازی و شرکت داشتن در کارهای نیکخواهانه‌ی «بین‌المللی» باشد. باید توده را از آلودگیها و گرفتاریها بپیراییم و خود را آماده و شاینده‌ی چنان زندگانی گردانیم.

همه چیز بکنار : از سالهاست دانشها تکانی در جهان پدید آورده و بزندگی رنگی داده. جنبشهای بزرگی بنام سوسیالیزم و کمونیزم و مانند اینها پدید آمده. توده‌ی ایران باید حال خود را در برابر اینها روشن گرداند : اینها را خواهد پذیرفت یا نه؟.. یکی از چیزهایی که بسیاست بستگی نزدیک می‌دارد همینست.

لیکن با حال کنونی ، توده چه توانند کرد؟.. اگر بپذیرند چه توانند کرد ، و اگر نپذیرند چه توانند کرد؟.. آیا با این دسته‌های ملاها و با آن تیره‌های ایلها ، سوسیالیزم و کمونیزم را توانند پذیرفت؟!.. آمدیم که نپذیرفتند. آیا چگونه و از چه راه جلو توانند گرفت؟!.. آیا جز آنست که همان جنبشهای اروپایی که تا بیخ گوش ما رسیده یک رشته آشفتگیهای دیگری در این توده پدید تواند آورد؟!.. (چنانکه آورده است).

بهترین دلیل باین سخن داستان مشروطه یا حکومت دمکراسی است. یکی از جنبشهای بزرگی که در قرنهای گذشته در اروپا پدید آمد در این زمینه می‌بود. در همه جا شورش برخاست و خونها ریخته شد و در همه جا این حکومت برپا می‌گردید.

غیرتمندانی نیز در ایران بتکان آمدند و با جانفشانیهای بسیار مشروطه را در اینجا برپا گردانیدند

که این کشور همپای دیگران باشد و از آنان پستر نماند. این کوششها و جانفشانیها شد ، ولی پایان کار چه بود؟.. امروز چه نتیجه‌ای از مشروطیت در دست ماست؟!..

آیا جز اینست که پس از چهل سال هنوز انبوه مردم معنی دمکراسی را نمی‌دانند؟!..[1] جز اینست که هنوز دسته‌های انبوهی از مشروطه و قانون بیزارند و از بدزبانی درباره‌اش خودداری نمی‌نمایند؟!.. جز اینست که دستگاهی که ما امروز بنام مشروطه می‌داریم ننگی بتاریخ ماست؟!..

این یک نمونه است و همه چیز جز این نتواند بود. این توده با این آلودگیها از هیچ یک از نیکیهای جهان بهره نتواند یافت. بارها این مثل را زده‌ایم : حوضی که پر لجن و بدبوست ، اگر با گلاب پر کنید آن نیز گندیده و بدبو خواهد گردید و چاره جز آن نیست که نخست آن را از لجن پاک گردانید.

۱۷ــ میرزا کوچک‌خان و خیابانی و کلنل محمدتقیخان :

در این زمینه سخن بدرازی انجامید. چون در این باره همیشه گفتگو می‌رود و کسانی این رفتار ما را که بیش از هر کاری با نادانیهای توده می‌نبردیم کاری خام دانسته آن را دلیل دوری ما از سیاست می‌شمارند و همیشه ایراد می‌گیرند ، از اینرو بهتر دانستم در این زمینه بسخن گشادی پردازم و جای تاریکی بازنگزارم.

چون در نشست گذشته از برخی کسانی که در راه سیاست ایران کوششهای دلسوزانه داشته‌اند نام بردم می‌خواهم در پایان این نشست هم از شادروانان میرزا کوچک‌خان جنگلی و شیخ محمد خیابانی و کلنل محمد تقیخان یادی کنم. سرگذشتهای این سه تن هر یکی گواه دیگری براستی سخنان ما تواند بود.

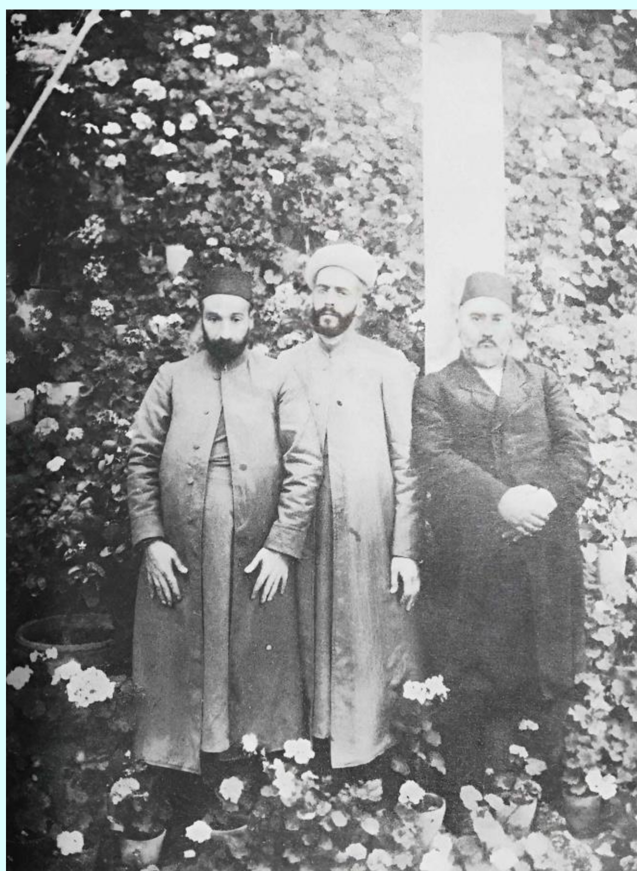
۱ـ جای افسوس فراوانست که پس از ۱۱۳ سال نمی‌دانند. می‌بینید درس خوانده و دانشگاه هم رفته ولی می‌گوید : «امروز همه‌ی کشورها جمهوری شده‌اند دیگر نباید از مشروطه سخن گفت!.» تاره دانسته می‌شود درسخوانده‌ی دانشگاه‌دیده‌ی ایرانی مشروطه را جدا از جمهوری می‌داند. همین ندانستن وسیله‌ای در دست ملایان بود که با واژه‌ی «جمهوری اسلامی» توانستند مردم را در سال ۵۷ بفریبند و چنین وانمایند که حکومتی «مدرنتر از مشروطه» را بایرانیان ارمغان می‌آورند.



۹ــ میرزا کوچک‌خان جنگلی



۱۰ــ کلنل محمدتقیخان



۱۱ــ آن که درمیان ایستاده **شادروان خیابانی** است.

این سه تن از مردان غیرتمند این کشور می‌بودند و هر یکی از راه دیگری بکوشش و جانفشـانی برخاستند. هر کدام از آنان می‌خواست بنیادی گزارده نیرویی در دست کند و این توده را راه برد. هـر یکی اندیشه‌های سیاسی دیگری می‌داشت ، ولی آنها نیز خام می‌بود.

از آنرو نه تنها نتوانستند کاری را بانجام رسانند و جان خود را در آن راه باختنـد ، اثـری هـم از خود بازنگزاردند و رنجهاشان همه بیهوده گردید. هر یکی با کشته شدن خود داغ دیگری بدلهای مـا گزاشت.

هر سه‌ی ایشان این اشتباه را داشتند که از گرفتاری و آلودگی توده ناآگاه می‌بودند و باین مردم خوشگمانی داشته امید تکان و جنبش بآنان می‌بستند. خامی ایشان بیش از همه از این راه بود.

مرا در اینجا فرصت گفتگو از کارها و سرگذشتهای آنها نیسـت. تنهـا خواسـتم نامشـان ببـرم و داستانهاشان را بیاد شما اندازم. در اینجا نشست را هم بپایان می‌رسانیم.

نشست سوم

از نشستهای گذشته بـاین نتیجـه رسـیدیم کـه می‌بایـد گـام نخسـت در راه سیاسـت ایـران ، پیراستن توده از آلودگیها و بدیها باشد. امروز می‌خواهم بگویم آلودگیها چیست و راه پیراسـتن آنهـا کدامست؟..

در این باره بیشتر شما آگاهید. ما در کتابهای خود در این باره سخنان بسیار رانده‌ایم. ولی بـرای آنکه همه بدانند باید آنها را بازنمـاییم. چیـزی کـه هسـت بسـخن درازی نتـوانیم پرداخـت و بایـد فهرست‌وار چیزهایی بشماریم و بکوتاهی سخنانی گوییم :



۱۸ـ آلودگیهای توده چیست؟..

آلودگیهای توده‌ی ایران که مایه‌ی بدبختی و درماندگی گردیده بسیار است و تنها برجسـته‌های آنها را خواهیم شمرد :

۱) کیشهای گوناگون و بدآموزیهای کهن که از قرنهای گذشته بازمانده. در این تـوده کیشـهای شیعی و شیخی و کریمخانی و بهائی و مسیحی و زردشتی و جهودی و علی‌اللهی و اسماعیلی هسـت. آنگاه صوفیگری هست ، فلسفه‌ی کهن یونـان هسـت ، خرابـاتیگری هسـت ، اینهـا ده دوازده رشـته بدآموزیها و گمراهیهاست که در این توده ریشه دوانیده و رویهم‌رفته سه زیان بزرگی را دربر می‌دارد. سه زیان بزرگی که باید همه آنها را بشناسند.

نخست ـ اینها بدآموزیهاییست که با زندگانی ناسازگار است و تا اینها باشد ایرانیان نه از دانشهای

اروپا و نه از جنبشهای دیگری که پیش آمده و یا پیش خواهد آمد بهره‌یاب نتوانند بود (چنانکه تاکنون نتوانسته‌اند بهره‌یاب باشند).

دوم ـ اینها مایه‌ی چندتیرگی مردمست و یک توده را از هم پراکنده ، و دشمنی بمیان آنها انداخته است.

سوم ـ اینها چون درمیان خود باهم ناسازگار است ، هر کسی که چند رشته از آنها را فرامی‌گیرد و در مغز خود جا می‌دهد (مثلاً شیعیگری را با صوفیگری باهم می‌گیرد) ، این مایه‌ی سرگیجی او گردیده فهم و خرد او را از کار می‌اندازد.

۲) مادّیگری و دیگر بدآموزیها که در سالهای اخیر از اروپا آمده و درمیان مردم پراکنده شده ، که اینها نیز گذشته از آنکه دستاویز بدست آزمندان و دغلکاران و ستمگران می‌دهد و آیین زندگی را بهم می‌زند ، چون با گمراهیهای کهن رویهم می‌آید ، بآشفتگی اندیشه‌ها افزوده بیکارگی فهمها و خردها را بیشتر می‌گرداند.

پایه‌ی درماندگی و بدبختی توده‌ی ایران این دو رشته بدآموزیهای کهن و نو می‌باشد و زیان اینها از همه چیز بیشتر است.

۳) زبانهای ترکی و عربی و فارسی و ارمنی و آسوری و کردی که درمیان توده است و خود شُوَند چندتیرگی و پراکندگی گردیده.

۴) ایلهای کوچنده‌ی کرد و لر و بختیاری و قشقایی و شاهسون و عرب و مانند اینها که هنوز می‌باشند و با همان حال چند هزار سال پیش زندگی بسر می‌برند.

۵) بیسوادی توده‌ی انبوه و رواج نیافتن دانشها و هنرهای[۱] نوین اروپایی.

۶) بدی فرهنگ و نارسایی آن و نتیجه‌های وارونه‌ای که از آن پدید می‌آید.

۷) بدی قانونها و غلط بودن بنیادگزاریهای دولتی (وزارتخانه‌ها و اداره‌ها).

۱ـ یک معنی هنر ، صنعت می‌باشد. اینجا همان خواسته شده است.

۸) شناخته نبودن معنی کار و پیشه و داد و ستد و بازرگانی و بیرون از راه بودن همه‌ی اینها.

۹) سستی کشاورزی و خشک ماندن بیشتر زمینهای کشتنی و ویرانی دیه‌ها.

۱۰) فزونی بیماریها و ناآگاهی مردم از دستورهای تندرستی و پروا ننمودن بآنها و کمی شماره‌ی پزشکان.

این فهرست کوتاهی از آلودگیهای توده‌ی ایران است و شما نیک می‌دانید که ما در نوشته‌های خود از اینها گفتگوها داشته‌ایم و درباره‌ی برخی از آنها کتابی بچاپ رسانیده‌ایم.

۱۹ـ باید معنی راست دین شناخته شود :

اکنون ببینیم چاره‌ی اینها چیست؟.. چگونه توان توده را از این آلودگیها پیراست؟.. در این باره هم سخنی کوتاه خواهیم راند.

این دردها که می‌شماریم به هر یکی از راهش چاره توان کرد. چنانکه گفتیم بزرگترین آلودگی این توده بدآموزیها و نادانیهاست که بعنوان کیش یا به نامهای دیگری درمیان مردم رواج گرفته. سرچشمه‌ی بدبختی اینهاست.

اما چاره ، اینها چون بنام دینست باید معنی راست دین شناخته گردد. مردم نام دین شنیده معنی آن ندانسته‌اند و این گمراهیها را پذیرفته چنین پنداشته‌اند که اگر نپذیرند بیدین خواهند بود و خدا از آنان ناخشنود خواهد گردید. ولی چون معنی دین شناخته شود ، کسان بافهم و پاکدل از آنها رو خواهند گردانید.

دین چیست؟.. ما دین را معنی کرده‌ایم و چیز بسیار ارجدار و والاییست.

دین شناختن معنی جهان و زندگانی و زیستن بآیین خرد است.

زندگانی آدمیان از دو راه تواند بود : یکی آنکه هر کسی همانکه خود را شناخت و سری افراشت جز درپی خوشیهای خود نباشد و جز بهوسهایش پیروی نکند و در راه سود خود دیگران را زیر پا

بگزارد و آیین زندگی جز نیرو و زورورزی نباشد. دیگری آنکه هر کسی جهان و زندگانی را (تا آنجایی که راه باز است) بشناسد و خواستی را که از آنها درمیانست بداند و یکایک مردم در کارها و کوششهای خود پروای خوشی و آسایش دیگران کنند و آیین زندگی از روی فهم و خرد باشد و مردمان از دور و نزدیک دست بهم داده بآبادی جهان کوشند.

این دو گونه زندگانیست. آن یکی زندگانی جانورانه است و این یکی زندگانی آدمیانه. دین برای یاد دادن این زندگانی آدمیانه است. دین برای نیرومند گردانیدن روانها و خردهاست.

این معنی دین که بازنموده شود نه تنها کیشهای گوناگون و بدآموزیهای کهن دیگر از میان خواهد رفت ، برای مادّیگری و بدآموزیهای نوین اروپایی نیز جا نخواهد ماند. این چیزیست که ما آزموده‌ایم و شما نیک می‌دانید که چه نتیجه‌های امیدانگیزی برداشته‌ایم. امروز درمیان باهَماد ما از پیروان همه‌ی کیشها و بدآموزیها هستند که از آنها رو گردانیده‌اند و دین را در معنی راستش گرفته‌اند.

از کارهایی که باید کرد یکی آنست که کنگره‌ای برای گفتگو از دین برپا گردد. باین‌معنی از همه‌ی کیشها نمایندگان خواسته شود که بیایند و گرد هم آیند و با بودن مردم درباره‌ی دین سخنرانیها شود و معنی راست آن با دلیلها بازنموده گردد که همه شنوند و بدانند. در آن میان نمایندگان کیشها هر دسته‌ای از کیش خود سخن رانند و آن را بازنمایند و دلیلها یاد کنند که راست و کجش شناخته گردد و اگر کیشی بنیادی استوار می‌دارد مردم همه بدانند و بپذیرند. این کار نتیجه‌های نیکی تواند داد. زیرا بیشتری از پیروان کیشها آگاهی چندان که می‌بایست از کیش خود ندارند و کورکورانه پیروی می‌نمایند و اینان از آن گفتگوها بتکان خواهند آمد. آنگاه بسیاری از کیشها چندان بیپاست که پیشروانشان از سخنرانی درباره‌ی آنها بازخواهند ایستاد.

۲۰ــ فهم و اندیشه آزاد است :

کسانی باین گفته‌های ما ایراد گرفته می‌گویند : «عقیده آزاد است». می‌گویيم : ما نمی‌دانیم شما

«عقیده» به چه چیزها می‌گویید. این واژه هم معنی روشن نمی‌دارد. آنگاه خواستتان از آزادی هم دانسته نیست.

آنچه ما می‌دانیم فهم و اندیشه آزاد است. باین‌معنی هیچ کس را نتوان واداشت که نفهمد و نیندیشد یا بفلان گونه بفهمد و بیندیشد. این نشدنیست.

ما هم نمی‌گوییم کسی نیندیشد و نفهمد ، بلکه همیشه پافشاری می‌نماییم که هر کسی بفهمد و بیندیشد و خرد را بکار اندازد. همه‌ی کوششهای ما در آن زمینه است. ما بیگمانیم که اگر مردمان بفهمند و بیندیشند و خردها بکار افتد این جداییها از میان خواهد رفت.

اگر خواست شما از آزادی عقیده آنست که هر کسی هر پندار غلطی را در مغز خود جا داد کسی باو ایراد نگیرد ، و می‌خواهید که این کیشهای گوناگون و بدآموزیهای درهم چنانکه هست بماند ، آن بسیار بی‌معنیست.

آزادی عقیده باین معنی صد زیان درپی تواند داشت. از پندارها ، کردارها پدید خواهد آمد و سامان زندگی را بهم خواهد زد.

با چشم خود می‌بینید : در این کشور یک دسته خود را از توده جدا گرفته‌اند و در هیچ جنبش و کوششی همگامی نمی‌نمایند ، چرا که بهائیند و یک رشته پندارهایی را در مغز خود جا داده‌اند. یک دسته مفت می‌خورند و روزگار با بیکاری می‌گذرانند چرا که صوفیند و یک رشته پندارهایی در مغز می‌دارند. دسته‌ی انبوهی مالیات پرداختن بدولت را حرام و نافرمانی بقانون را ثواب می‌شناسند چرا که شیعه‌اند و پندارهایی را بنام کیش در مغز آکنده‌اند ... آیا اینها آزاد گزاردنیست؟!.. اگر اینها آزاد گزاردنیست پس چه چیز است که آزاد گزاردنی نیست؟!..

اگر آزادی عقیده باین معنیست پس سیف‌القلم که زنان را می‌کشت و عقیده‌اش آن می‌بود ، یا اصغر بروجردی که بچه‌ها را می‌کشت ، شما چه ایرادی بایشان داشتید؟!.. چرا آنان را بکیفر رسانیدید؟!..

می‌دانم خواهید گفت : «عقیده جز عمل است». می‌گـویم : **«عمل» نتیجه‌ی «عقیده» می‌باشد** و بسیار شگفتست که شما آنها را از هم جدا گیرید.

از این هم می‌گذریم. بسیار نیک ، عقیده آزاد است. ولی عقیده‌ای که می‌دارید بیایید دلیلهـایش بگویید. بگویید تا دیگران نیز بشنوند و بپذیرند و پیروی کنند. **آیا نه آنست که عقیده باید از روی دلیل باشد؟!..**

از چیزهای شگفتی که ما در ایران می‌بینیم آنست که در برابر هر گامی کـه در راه نیکـی تـوده برداشته می‌شود ناخرسندی می‌نمایند و بدینسان بهانه می‌آورند. وآنگاه همـان کسـان می‌نشـینند و می‌گویند : «پس این مملکت کی اصلاح خواهـد شـد؟!..». ایـن نمونـه‌ی دیگـری از بیچـارگی ایـن مردمست. **می‌خواهند با آلودگیهایی که می‌دارند بمانند و آنگاه آرزوی نیکی می‌کنند.**

در این زمینه بیش از این بسخن نیاز نیست. چاره‌ی بدآموزیها و گمراهیها نبرد با آنهاست و گـام نخستِ نبرد ، روشن گردانیدن آمیغهاست و این کاریست که ما بآن برخاسته‌ایم و تا نیمه‌ی راه پیش رفته‌ایم.

۲۱ــ باید زیانهای کارهاشان را دریابند :

اما زبانهای گوناگون که در ایرانست و مایه‌ی جداییها گردیده ، در آن باره پیش از همه باید زیان این جداییها و پراکندگیها را فهمانید. آن عربها یا ترکها یا آسوریها یا کردها یا ارمنیها کـه بدسـتاویز زبان یا تبار ، خود را دسته‌ی جدایی گرفته همی‌کوشند که آن جدایی را نگـه دارنـد ، بایـد زیانهـای بسیار آن را بایشان فهمانید.

خواهید گفت : «مگر خودشان نمی‌دانند؟!..». می‌گویم : بیگمان نمی‌دانند. چـه اگـر دانسـتندی این رفتار را نکردندی. چیزهایی درباره‌ی توده و کشور و زندگانی توده‌ای و مانند اینها شنیده‌اند ، ولی نفهمیده و نیک درنیافته‌اند. در ایران یکی از گرفتاریها همینست که هر کسی چیزهـایی از آمیغهـای

زندگانی شنیده و بمغز خود راه داده ، ولی کمتر یکی را دریافته و نیک فهمیده. هرچه را گویی خواهند گفت : «مگر ما نمی‌دانستیم؟!..». **بگمان خود همه چیز را می‌دانند. هرچه از دور بگوششان خورده آن را دانسته‌ی خود می‌شمارند.**

باید به ارمنی و آسوری و کرد و دیگر دسته‌های کوچک فهمانید این خواری و درماندگی که گریبانگیر این توده شده و شما در سهم خود از آن رنج می‌برید نتیجه‌ی این جداییها و مانندهای آنهاست ، و شما اگر آرزومند رهایی از این خواری و بدبختی می‌باشید باید در سهم خود از جدایی چشم پوشید و این یک آلودگی را از میان بردارید.

باید فهمانید شما در زندگانی هر سختی ببینید و هر رنجی کشید حق گله ندارید. چرا که خودتان شُوَند آن بوده‌اید ، چرا که خودتان پشت پا بآسایش و خوشی زده‌اید. بسیاری از شما بیچیزید و بینوایید و همیشه نزد زنان و بچه‌هاتان شرمنده می‌باشید ، بسیاری از شما بیمار می‌گردید و دسترس بپزشک و دارو پیدا نمی‌کنید ، از این بدبختیها صدها توان شمرد. ولی از هیچ یکی گله نتوانید داشت. زیرا که آنها نتیجه‌ی آلودگیهای توده است ، و شما در آن آلودگیها خود دست داشته‌اید. شما در این کشور می‌زیید ، ولی بدستاویز جدایی در زبان و تبار همیشه بد آن را می‌خواهید.

باید فهمانید این کشور خانه‌ی شماست ، زیستگاه شماست. خوراک و پوشاک و دیگر دربایستهای زندگانی شما و فرزندانتان از خاک این کشور است. هرچه این کشور آبادتر باشد خوشی و آسودگی شما بیشتر خواهد بود. ولی شما این را نمی‌دانید و دلبستگی بآبادی کشور نمی‌دارید. ببینید چه رفتار بدی پیش گرفته‌اید!.. ، ببینید به چه راه کجی افتاده‌اید!..

باید فهمانید هر کسی بجهان یک بار بیشتر نتواند آمد ، و بسیار زیانکاری است که آن را با کشاکش و همچشمی با هم‌میهنانش بسر برد و هم خود و هم دیگران را از خوشیها و آسایشها بی‌بهره گرداند.

داستان شما با آن رفتاری که بیشترتان (نه همه‌تان) با این توده و کشور می‌دارید داستان آن مردیست که در کشتی چون با کشتی‌نشینان بدشمنی و همچشمی برخاسته بود ، کشتی را سوراخ می‌کرد که آب بدرون آید و غرقش کند ، و نمی‌اندیشید که خود نیز در آن میان غرق خواهد شد.

شما هر بهانه‌ای باین رفتار خود بیاورید درخور پذیرفتن نخواهد بود. **مرد باخرد با هیچ شُوَندی ببدی توده‌ی خود خرسندی ندهد.**

باید اینها گفته شود و آنها از زیانهای کارهاشان آگاه گردند. بیگمان اینها خواهد هَنایید. بیگمان کسان بسیاری را بتکان خواهد آورد.

درمیان ایشان مردان بافهم و سَهِش بسیار است که بیگمان با ما هم‌آواز خواهند گردید.

۲۲ـ باید نیکی از دو سو باشد :

یک چیز گفتنی آنکه باید نیکی از دو سو باشد. در این جداییها که پیش آمده بدی از دو سو بوده. ارمنیان یا آسوریان یا بهائیان یا زردشتیان یا دیگران که بدستاویز زبان یا کیش ، خود را جدا گرفته‌اند ، دیگران هم بآنان با دیده‌ی بدگمانی نگریسته بیگانه‌شان شناخته‌اند و نامهربانی و بدرفتاری دریغ نداشته‌اند.

در سایه‌ی جدایی بهمدیگر دختر نداده و نگرفته‌اند ، آمد و رفت نکرده‌اند ، **در یک کشور زیسته باهم بیگانگی نموده‌اند** ، اینها چیزهاییست که پوشیده نتوان داشت.

اکنون باید اینها بهم خورد و از دو سو نیکیها و مهربانیها آغاز شود : دختر بهم داده و بگیرند ، باهم بیایند و بروند ، همچشمیها و کینه‌ها از میان برخیزد ، مرزهایی که پدید آورده شده شکسته گردد. از هر راه باهم درآمیزند و یگانگیها کنند.

ما بی‌آنکه بخواهیم و اختیاری داریم به یک کشور افتاده‌ایم ، میهنمان یکی شده ، سود و زیانمان بهم بسته می‌باشد. در این کشور اگر ایمنی باشد و خواروبار فراوانی یابد و تندرستی فرمانروا گردد ،

چه آسوری ، چه ارمنی ، چه عرب ، چه ترک ، چه دیگران ، همه بهره‌مند گردیده زندگانی با خوشی بسر خواهند برد ، و اگر نباشد همه دچار رنج گردیده ، گزندها خواهند دید.

اگر خوشی و آسودگی می‌خواهیم و درپی سرفرازی و نیکنامی هستیم باید همه باهم یکی باشیم و اندیشه و دست یکی گردانیم و این کشور را راه بریم و در کوششهای نیکخواهانه‌ی جهانی که آغاز شده با دیگر توده‌ها شرکت کنیم. اینست بایای ما. اینست آنچه اگر نکنیم در برابر خدا و تاریخ و نژاد[=نسل] آینده روسیاه و بدنام خواهیم بود.

این جداییها زیانش بیشتر از آنست که در اینجا گفته شود. در جهان گناهی زشتتر از خیانت بتوده و کشور خود نتوان یافت. این جداییها صدها کسان را بچنان خیانت زشتی برمی‌انگیزد. این در نهاد هر مرد پاکنهادی گزارده شده که بکشور و میهن خود نیکیها کند و جانفشانیها نماید و نامی نیک درآورد. این جداییها هزاران کسان را از این سَهِشهای پاک و نیک بی‌بهره می گرداند.

یک ارمنی یا یک آسوری (با حال کنونی) بکدام توده و میهن نیکی کند و چگونه کند؟!.. گرفتم که او کرد آیا دیگران ارجی خواهند گزاشت؟!.. آیا دلگرمی باو خواهند داشت؟!..

در این زمینه گفته‌های یک جوان ارمنی مرا بتکان آورده. این جوان که اکنون از ماست چنین می‌گوید : «من ایرانی هستم. چشم باز کرده خود را در این آب و خاک دیده‌ام. دلم می‌خواست بمیهن خود نیکی کنم. همچون جوانهای فرانسه و انگلیس جانفشانیها نمایم. دلم می‌خواست نیروهای جوانی خود را در این راه بکار اندازم. ولی می‌دیدم در برویم بسته است. هرچه می‌اندیشیدم راه پیدا نمی‌کردم. بسربازخانه که رفتم دلم می‌خواست سرباز خوبی باشم ، جُربُزه و شایستگی از خود نشان دهم. افسوس که می‌دیدم بمن بدگمانند ، دلگرمی نمی‌نمایند. چون می‌اندیشیدم می‌دیدم آنها هم حق دارند. از درد و اندوه بخود می‌پیچیدم ...».

شما این جمله‌ها را بیندیشید : کدامش راست نیست؟!.. بکدامش پاسخی توان داد؟!.. در جنبش مشروطه که این جداییها بهم خورده آزادیخواهان ـ ایرانی و گرجی و قفقازی و ارمنی ـ بهم آمیخته

بودند. از ارمنیان جانفشانیها دیده شد و یِفرِمخان و پتروسخان جا برای خود در تاریخ ایران باز کردند.

ولی امروز با حال کنونی آیا می‌توان جانفشانی از آنان چشم داشت؟!..



۱۲ـ یِفرِمخان



۱۳ـ پتروسخان

۲۳ـ باید ایلها را بحال خود نگزاشت :

دربارهٔ ایلها بهیچ گفتگویی نیاز نیست. در زندگانی امروزی آنچه باید نبود[1] این ایلهاست. اینها گذشته از آنکه خودشان در زندگانی بسیار پس مانده‌اند و شیوهٔ زیست ایشان یادگار زمانهای پیش از تمدنست ، مایهٔ آزار دیگران هم هستند. هر زمان که دولت ناتوانست کار اینها دزدی و راهزنی و تاراجگری است. روستاییان بکشت خود ایمن نمی‌باشند ، بازرگانان بکالای خود بیمناکند ، گله‌داران بگله‌های خود می‌ترسند. همیشه یکی از گِله‌های بیگانگان راهزنیهای اینان و ناایمن بودن راههای

۱ـ نبود [nabud] = سبک شدهٔ نبودن.

بازرگانی بوده است. ما اینها را چرا نگه داشته‌ایم؟!.. با بودن اینها آیا دیگران حق ندارند تـوده‌ی مـا را «نیمه‌وحشی» خوانند؟!.. آیا حق ندارند بما بخندند؟!..

با این عیب بزرگ در توده‌تان ، آیا شما می‌خواهید همگام دیگران باشید؟!.. می‌خواهید در میدان سیاست پس نمانید؟!.. آیا اینست امید شما؟!..

عیب این ایلها تنها چادرنشینی و یا کوچ ییلاق و قشلاق نیست. گویا این کارها بسیار کـم شـده است. عیب بزرگ آنها اینست که زندگانی ایلی را نگاه داشـته‌اند. هـر ایلـی خـود را جـدا می‌گیـرد ، حکومـت یـا اداره‌هـای دولتـی را نمی‌شناسـند ، اختیارشـان بـیش از همـه در دسـت ایل‌بیگیهـا و ایلخانیهاست ، بکشاورزی ارج نگزارده تا می‌توانند بآن نمی‌پردازند ، بیش از همه گلـه‌داری را دنبـال می‌کنند ، اندیشه‌ی تاراج و تاخت و تاز را از سر بیرون نمی‌کنند ، دزدی و راهزنی را بد نمی‌شـمارند. اینهاست بدیهای آنها.

من گاهی می‌شنوم کسانی بآنان پشتیبانی می‌نمایند. این کسان را جز دشمن و بدخواه تـوده نتـوان شناخت. باید همه‌ی این ایلها را ده‌نشین گردانیده همه را بکشاورزی و دیگر کارهـای سـودمند واداشـت. آنگاه بجای ایل‌بیگی یا ایلخانی اداره‌های دولتی درمیان آنها برپا گردانید. این کار دشوار نیست.

درباره‌ی روستاییان و ایلها نکته‌ی بزرگتر اینست که آنان با تنهـای نیرومنـد و نیروهـای مغـزی نافرسوده‌ی خود برای آینده‌ی این توده امیدگاهی هستند. ما اگر آنها را از آن تاریکیها کـه افتاده‌انـد بیرون آوریم و بآمیغهای زندگی آشنا گردانیم و آنها را بتکان آورده بپایه‌ی دیگران رسانیم ، در آینده چه‌بسا دانشمندان و مردان برجسته که از میان آنها بیرون آید و چه‌بسا کارهای بزرگ تاریخی که بـا دست آنها انجام گیرد.

۲۴ـ باید کتابهای سودمند بسیجید :

درباره‌ی بیسوادی توده و رواج نگرفتن دانشها و هنرهای اروپـایی و چـاره‌ی کـار جـای گفتگـو

نیست. نود درصد مردم بی‌سوادند و برای چاره باید بشماره‌ی دبستانها و دانشکده‌ها در شهرها افزوده شود. در دیههها نیز در هر یکی از آنها باری یک دبستان بنیاد یابد. باید سواد همگی باشد. این کار باید هرچه زودتر آغاز شود و هرچه تندتر پیش رود. در این باره‌ها جای گفتگو نیست.

جای گفتگو در آنست که مردم چون باسواد گردیدند درپـی خوانـدن خواهنـد بـود و کتابهـا بـرای خواندن خواهند خواست. پس جای پرسشست که چه کتابهایی بخوانند؟.. **اگر کتابهای ما همینهاسـت که هست بیگمان زیان باسوادی بیشتر از سود آن خواهد بود.**

چنانکه گفته‌ایم بزرگترین گرفتاری در این توده گمراهیها و نادانیهای انبوه گوناگونیست کـه بعنـوان کیشها یا فلسفه یا صوفیگری یا مادّیگری درمیانست و پیداست که انبار آنها کتابهاست که کسـانی آنهـا را هرچه بیشتر خوانند بیشتر آلوده خواهند بود. اینست **در ایران باسوادان «رویهم‌رفتـه» آلـوده‌تر از بی‌سوادان می‌باشند.**

در جنبش مشروطه این نیک آزموده شد. در آن جنبش درمیان آزادیخواهـان بیسـوادها بهتـر و پافشارتر از باسوادان بودند. بیشتر سردستگان و جانفشانان یا سواد نمی‌داشتند (همچون سـتارخان و باقرخان و یارمحمدخان و مانند آنها) و یا اگر می‌داشتند باین کتابها کـم پرداختـه بودنـد (همچـون حیدر عمواُغلی و یِفرِمخان و دیگران).

امروز هم شما اگر مردان و زنان بیسواد روستایی را با مـردان و زنـان درسـخوانده‌ی شـهری ، از دیده‌ی شایندگی بزندگانی و سودمندی بکشور و توده ، بسنجش گزارید هرآینـه رویهم‌رفتـه‌ی آنهـا بهتر از رویهم‌رفته‌ی اینهاست.

اینها چیزهاییست که ما بارهـا گفتـه‌ایم و شـما نیـک می‌دانیـد. از اینجاسـت کـه مـا یکـی از کوششهای خود آن را گردانیده‌ایم که از یکسو این کتابهای زیانمند را تا می‌تـوانیم از میـان می‌بـریم و از یکسو به پدید آوردن کتابهـای سـودمند یـا بی‌زیـان ـ در زمینـه‌ی دانـش و تـاریخ و آمیغهـای زندگانی ـ می‌پردازیم.

در این کشور از شصت سال پیش گفتگو از دیگر گردانیدن الفبا رفته است. در این باره میرزا فتحعلی آخوندف و میرزا مَلکم‌خان و دیگران کتابها نوشته‌اند و زیانهای بسیار الفبای کنونی را نیک نشان داده‌اند. چند گونه الفبای نو برای گزاردن بجای آن ساخته شده.



۱۴ــ ستارخان



۱۵ــ باقرخان

این کوششها در جای خود بوده. بیگمان یکی از شُوَندهای بیسوادی ایرانیان سختی این الفبا بوده. امروزه هم یکی از سنگها در راه رواج دانشها و هنرهای اروپایی همان می‌باشد. در این باره‌ها جای سخنی نیست.

جای سخن آنست که ما چون الفبای آسان و بسامانی را در ایران رواج داده کار خواندن را آسانتر گردانیم ، اگر کتابهای ما برای خواندن همینها خواهد بود که هست ، چنانکه گفتیم بیگمان زیان کار بیش از سودش خواهد بود.

همان داستان الفبا را ما از دیده دور نداشته‌ایم و شاید بیشتر شما آگاهید که در آن باره نیز گامهایی برداشته‌ایم که همانکه هنگامش رسید بیدرنگ آن را بکار بندیم. ولی ما کوشش بنابودی

کتابهای زیانمند و پدید آوردن کتابهای سودمند دیگر را بایاتر از آن دانسته این کار را بجلو انداخته‌ایم.[1]



۱۶ـ یارمحمدخان کرمانشاهی



۱۷ـ میرزا فتحعلی آخوندف

۲۵ـ فرهنگ در معنی والاترش نیرومند گردانیدن روانهاست :

درباره‌ی فرهنگ سخنهای گفتنی فراوانتر است. از دستگاهی که امروز در ایران بنام فرهنگ هست جای بسیار افسوسست که نتیجه‌ی وارونه بدست می‌آید. روشنتر گویم : بجای سود زیان از آن برمی‌خیزد.

ما اگر درباره‌ی بنیادگزاران این دستگاه بدگمان نباشیم و بدخواهشان نشناسیم ، ناچاریم بگوییم معنی فرهنگ را ندانسته‌اند و کارشان از روی فهم و بینش نبوده است. چون دیده‌اند در اروپا دبستانها و دبیرستانها هست خواسته‌اند مانند آنها در ایران هم باشد و چنین دانسته‌اند که هرچه در کتابهاست

۱ـ نک. گفتارهای «باید الفبا دیگر گردد» ، پرچم روزانه ، ش ۴۵ ؛ «تغییر الفبا لازم است» ، پرچم روزانه ، ش ۸۵ ؛ «باید الفبا را تغییر داد» پرچم روزانه ، ش۸۶ ؛ «گامهایی در راه الفبا خواهیم برداشت» ، پرچم روزانه ، ش ۱۳۸ ، ۱۴۰ و ۱۴۱.

اگر بجوانان یاد دهند سودمند خواهد بود ، و هرچه بیشتر بهتر. داستان اینان داستان آن کسی بوده که بپندارد بچه‌هایش هرچه خوردند خورده‌اند و هیچ زیان نخواهد داشت (اگرچه زهرآلود باشد) و خوردن هرچه فزونتر بهتر.

این فرهنگ بیشتر جوانان را (نه همه‌شان را) از هر باره تباه گردانیده. مغزهاشان از گمراهیها و بدآموزیها آکنده ، روانها و خردهاشان ناتوان ساخته ، سَهِشهاشان از کار انداخته است.

اما چاره : نخست باید معنی راست فرهنگ دانسته شود. فرهنگ چیست؟.. فرهنگ یاد دادن آن چیزهاییست که نورسان و جوانان در زندگانی آینده‌شان بدانستن آنها نیاز خواهند داشت. اینست فرهنگ. فرهنگ در معنی راست خود یاد دادن آمیغهای زندگانیست.

ما چنانکه در دبستان به بچگان خواندن و نوشتن یاد داده کمی از تاریخ و جغرافی و حساب و آیین تندرستی و مانند اینها را می‌آموزیم که در زندگانی بآنها نیاز خواهند داشت ، باید در یک آموزشگاه والاتر دیگری آنان را از آمیغهای گرانبهای زندگانی آگاه گردانیم. باید گوهر آدمیگری را بآنان روشن سازیم. برگزیدگی آدمی و برتریها که او بجانوران و دیگر آفریده‌ها دارد و مانند اینها را بآنان بازنماییم. باید معنی راست زندگانی توده‌ای و همبستگی توده‌ها با یکدیگر و سررشته‌داری و کار و پیشه و زناشویی و بسیار مانند اینها را شرح دهیم. زیرا باینها نیز در زیست خود نیاز خواهند داشت.

آنگاه ما در نوشته‌های خود این را بازنموده‌ایم که آدمی دارای دو گوهر جان و روان می‌باشد که بدیها از گوهر جانی و نیکیها از گوهر روانیست. همچنان بازنموده‌ایم که **یک آدمی اگر بحال خود رها کرده شود گوهر جانی چیره بوده او را ببدیها آلوده‌تر خواهد گردانید.** اینست باید بحال خود رها کرده نشود و فرهیختی[تربیت] درمیان باشد که گوهر روانی را تواناتر گرداند. **فرهنگ در معنی والاتر خود این توانا گردانیدن روانهاست.**

ما اینها را در کتابهای خود با گشادی و روشنی بازنموده‌ایم که شما می‌دانید. در اینجا می‌خواهم

بگویم که ما دربارهٔ فرهنگ نیز بهترین نقشه را کشیده‌ایم و در این باره از روی فهم و بینش گامهایی خواهیم برداشت.

۲۶ـ نخست باید آیین زندگانی روشن باشد :

اما قانونها و بنیادگزاریهای دولت که یکی از گرفتاریهای ایران بدیهای آنهاست ، چنانکه می‌دانید ایرانیان اینها را از اروپا گرفته‌اند و بیگمان کاری از روی فهم و بینش نبوده. این قانونها خود نادرست بوده‌اند و در ایران نادرستیهایی پیدا کرده‌اند.

برای مثل می‌گویم : ما قانونهای عدلیه را از اروپا گرفته‌ایم و از روی آنها عدلیه‌ها بنیاد گزارده‌ایم. در حالی که آن قانونها خود در اروپا نادرست می‌بوده و نتیجهٔ درستی از آنها بدست نمی‌آمده. از اینسو در ایران ، درمیان بکار بستن ، نادرستیهای دیگری پیدا کرده و پیچ و خمهای دیگری بآنها افزوده شده ، و امروز نتیجه آنست که ما دستگاه بسیار بزرگ و سنگینی بنام عدلیه می‌داریم و هزارها کسان را در آن دستگاه بکار گمارده‌ایم و پول می‌پردازیم و در همان حال کمترین سودی از آن برنمی‌داریم.

شاید کسانی این گفته را گزافه پندارند ، ولی گزافه نیست. سنجیده می‌گویم : کمترین سودی از این دستگاه برنمی‌داریم. چنین انگارید کسی با شما کلاهبرداری کرده و از راه دغل یا نیرنگ ، پول یا کالای شما را خورده و شما نیاز بعدلیه پیدا کرده‌اید که داد خواهید و پول یا کالای خود را پس گیرید. آیا چه کار توانید کرد؟!.. پیداست که باید رو باین دستگاه بیاورید ، ولی آیا از او نتیجه تواند بود؟!..

هر روز در برابر چشم ماست و ما می‌بینیم که کسانی نیاز پیدا می‌کنند و بنام دادخواهی رو باین عدلیه می‌آورند و به نتیجه‌ای نمی‌رسند و بجای سود زیانهایی نیز می‌برند.

شما باید وکیل بگیرید و پولی هم باو بدهید و شکایت کنید و دست‌کم چهار سال و پنج سال رنج برید و اندوه خورید و خواریها کشید و پیاپی از پله‌های «کاخ دادگستری» بالا بروید و پایین

بیایید و در پایان کار هم پول یا کالایی بدست شما نخواهد آمد ، و اگر بسیار زیرک باشید بیش از این نخواهید توانست که کلاهبردار را بزندان اندازید. این خواهد بود نتیجه‌ی چهار سال و پنج سال کوششهای شما.

این یک مثل است و صد مانند آن یاد توان کرد. کسانی که این قانونها را از فرانسه ترجمه کرده و این عدلیه را بنیاد نهاده‌اند **هیچ نیندیشیده‌اند عدلیه چیست؟**.. ما چه نتیجه‌ای از آن خواهیم خواست؟.. آیا آن نتیجه‌ها از این قانونها و از این عدلیه بدست خواهد آمد؟.. اینها از اندیشه‌ی آنها نگذشته است. **«چون در اروپا هست ما هم باید داشته باشیم» ــ این بوده عنوان کار آنها.**

اکنون باید همه‌ی اینها درست شود. باید قانونهایی از روی فهم و بینش گزارده گردد. در همان زمینه‌ی عدلیه ، ما خواهیم توانست قانونهایی گزارده یک عدلیه‌ی ساده‌ای پدید آوریم که از یکسو اندازه‌ی داوران و کارمندان آن بیش از ده‌یک امروز نباشد و از یکسو کار آن چندان بسامان و تند باشد که کسی که امروز بعدلیه می‌رود و شکایت می‌کند پس از ده روز نتیجه‌ی کار در دستش باشد.[۱] ما این را بآسانی خواهیم توانست. تنها عدلیه نیست. در دیگر زمینه‌ها نیز چنینست و بآسانی توان قانونهای ساده گزاشت و اداره‌های کارآمدی پدید آورد.

در اینجا هم نکته‌ی بسیار ارجداری هست ، و آن اینکه در یک توده نخست باید آیین زندگانی روشن گردد تا قانونها از روی آن باشد.

شاید کسانی معنی این را ندانند. اینست که می‌گویم : زندگانی در یک توده راههای گوناگون تواند داشت. مثلاً امروز در جهان اندیشه‌های گوناگونی از کاپیتالیست و سوسیالیست و کمونیست و مانند اینها هست و ناگفته پیداست که هر یکی از اینها بقانونهای دیگری نیازمند است و با قانونهای دیگری تواند ساخت.

۱ـ برای آنکه نمونه‌ای از این دادگستری چابک و کارآمد در دست باشد کتاب «قانون دادگری» (۱۳۱۲) نوشته‌ی کسروی را بخوانید.

پس در یک توده نخست باید ببینید چه راهی را پیش می‌گیرند و چه آیینی را برمی‌گزینند. این خود گام نخست است.

در ایران نیز چنینست و شما نیک می‌دانید که ما این نکته را بدیده گرفتــه در ایــن چنــد ســال بیش از همه خواسته‌ایم آیین زندگانی روشن باشد. کتاب «وَرجاوَندْبنیاد» که نوشته‌ایم در ایــن بــاره است ، درباره‌ی آیین زندگانیست.

چون نشست بدرازی انجامیده و مرا بیش از این توانایی گفتگو نیست[۱] ، سخن را در اینجا بپایان می‌رسانم که در نشست دیگر دنباله‌اش را گیریم.

۱ـ چنانکه در آغاز کتاب نوشته شده این رشته نشستها درباره‌ی سیاست از فروردین ۱۳۲۴ آغاز شــده و می‌بــود تــا اینکــه در هشــتم اردی‌بهشت همان سال نواب صفوی نامی با همدستانش خواستند کسروی را بکشند که نتوانستند ولی یازده زخم چــاقو و ســنگ و دو تیر تپانچه باو زدند. چون کسروی ناچار به بستری شدن بود این گفتگوها بریده شد تا آنکه پس از یک ماه و اندی که کســروی انــدکی بهبود یافت این گفتگو و نشستها بازآغازید. این را از آنجا میدانیم که چاپ یکم این کتــاب در تیــر ۱۳۲۴ انجــام گرفتــه. در هــر حــال اشاره‌ی سخنران در اینجا کسالت و ناخوشی‌ایست که هنوز از زخمها در تنش بوده.

نشست چهارم

در نشست گذشته آلودگیها را فهرستوار شمرده از چاره‌ی برخی از آنها سخن راندم. اینک دنباله‌ی گفتگو را می‌گیریم :



۲۷ـ باید مغزها از این تیرگی بیرون آورده شود :

کار و پیشه و داد و ستد و بازرگانی پایه‌ی زندگانی توده‌ایست و ما اگر بخواهیم زندگیمان با آسایش و خوشی بگذرد باید بآنها ارج گزاریم و تا توانیم بسامان آوریم.

در این باره گرفتاری در دو چیز است : یکی آنکه معنی راست کار و پیشه دانسته نیست. دیگری اینکه همه از راهش بیرون رفته است. چیزی که غلط فهمیده شد غلط هم بکار بسته خواهد شد.

کار و پیشه و بازرگانی برای راه افتادن زندگانی توده‌ایست. گروهی که در یک جا می‌زیند باید هر یکی بکاری یا پیشه‌ای پردازد تا نیازمندیهای زندگی بسیجیده گردد. ولی در اندیشه‌ی مردم کار و پیشه جز برای پول درآوردن نیست. هر مردی بایایی که برای خود می‌شناسد آنست که پول دربیاورد و با خانواده‌ی خود آسوده زید ، کار و پیشه و داد و ستد و بازرگانی را هم راههایی برای پول درآوردن می‌شناسد.

کسی که می‌خواهد کاری یا پیشه‌ای برگزیند همه‌ی کوشش آنست که کاری پیدا کند که درآمدش باو بیشتر باشد و هیچگاه دربند اینکه سودی از آن کار بزندگانی توده‌ای برسد نیست و این هیچگاه از اندیشه‌ی او نخواهد گذشت.

در نتیجه‌ی همینست که شما می‌بینید در این توده کارهای بیهوده ، کارهایی که نیاز بآنها نیست ـ از فالگیری و دعانویسی و جادوگری و روضه‌خوانی و آخوندی و رمان‌نویسی و شاعری و بسیار مانند اینها ـ رواج بی‌اندازه گرفته و صدهزارها کسان از این راهها نان می‌خورند و از آنسو زمینهای پهناورِ بسیارْ خشک و ویران افتاده کسی بکشت و کار آنها نمی‌پردازد. می‌بینید صدهزارها کسان به نامهای گوناگون مفتخواری می‌کنند و ننگ از آن نمی‌دارند و با سرهای افراشته درمیان توده روز می‌گذرانند. این نمونه‌ی کوچکی از زیانهای دانسته نبودن معنی راست کار و پیشه می‌باشد.

از سوی دیگر کارهای باهوده‌ای که درمیانست ـ از کشاورزی و افزارسازی و بافندگی و ریسندگی و بازرگانی و مانند اینها ـ نابسامانیهای بسیاری در آنها رخ داده پستیها و بلندیهای ناسزایی پدید آمده. یک کارگر همه‌ی روز را می‌کوشد و تن و مغز می‌فرساید و باندازه‌ی روزی خود و خاندانش مزد نمی‌برد و یک مدیر کل در پشت میز نشسته چند برابر نیاز خود ماهانه می‌گیرد.

برخی از کارها چون گوهر [=اصل] خود را از دست داده بجای سود ، زیان از آن برمی‌خیزد. مثلاً بازرگانی که نامش می‌بریم برای آنست که خواربار یا کالاهایی که بسیجیده می‌شود و باید بدست خاندانها برسد ، کسانی میانجی باشند که از بسیجندگان خریده بخانواده‌ها بفروشند و مایه‌ی آسانی کارها باشند. ولی امروز بازرگانی برای پول درآوردن و سرمایه اندوختن و «حاجی‌آقا» شدنست. و یک بازرگان حق خود می‌شمارد که کالا یا خواربار را که خریده با افزودن ببهای آن ببازرگان دیگری فروشد. حق خود می‌شمارد که کالا یا خواربار را در انبار نگه داشته بهایش را چند برابر بالا برد.

آمدیم بر سر چاره ، در این باره باید دو کار انجام گیرد : یکی آنکه معنی راست کار و پیشه و داد و ستد و بازرگانی بمردم فهمانیده شود. **سرچشمه‌ی همه‌ی آلودگیها نفهمیدن و ندانستن است.** گرداننده‌ی آدمی مغز اوست. باید مغزها از این تیرگیها بیرون آید. در این شش سال جنگ[1] ما دیدیم که بازرگانان و بازاریان در سایه‌ی نفهمیدن معنی اسکناس و اندازه‌ی ارزش زر و سیم (طلا و نقره)

۱ـ جنگ دوم جهانی.

چه آشفتگیها در کار زندگانی این مردم پدید آوردند.[1] آمیغهای زندگانی که می‌گوییم بخش بزرگی از آن این چیزهاست.

کار دیگری آنست که در این زمینه قانونهایی گزارده گردد که چه کار و پیشه ، و چه داد و ستد و بازرگانی ، به سامان خود بازگردد و از مفتخواریها و از کارهای بیهوده و از پستیها و بلندیها جلو گرفته شود.

اینهاست چاره و چنانکه آگاهید ما در همین زمینه نیز کوششهایی کرده و گامهایی پیش رفته‌ایم.

۲۸ـ آیا شما گناهکار نیستید؟!..

سستی کار کشاورزی در ایران و ویران بودن بخش بزرگی از زمینهای ایران از هر باره مایه‌ی اندوه و شرمندگیست. سرزمینی که اگر از راهش آباد گردد به سیصدملیون مردم خواربار تواند داد ، پانزده‌ملیون در آن سختی می‌کشند.

در این کشور زمینهای باردهی همچون خوزستان و سیستان و دشت مغان و گیلان و مازندران هست که ما بایستی بدیگران گندم فروشیم. برای ما گندم از هندوستان می‌فرستند.

در جایی همچون خوزستان که بوته در آنجا درخت گردد و گندم تخمی بیست‌وپنج تخم و سی تخم بار دهد ، مردم بینوایند و بیشتر سالها دچار کمیابی و گرسنگی می‌باشند. از همان خوزستان رودهای بزرگی همچون کارون و دز و کرخه و جَراحی روانست و با اینحال بخش بیشتر زمینها خشک و ویرانه است.

در شوشتر که یک سال زندگی کرده‌ام خانه‌مان در کنار کارون (گَرگَر) می‌بود. گاهی که در ایوان نشستمی از پایین رود را دیدمی که آبهای بآن انبوهی بسوی دریا روانست ، و از بالا زمینهای پیرامون شهر را دیدمی که تا چشم کار می‌کند خشک و تیره است. این همیشه مایه‌ی اندوه من می‌بود.

۱ـ نویسنده در زمینه‌ی این نادانستنها و نفهمیدنها نخست در روزنامه‌ی پرچم گفتارها نوشت و سپس در پرچم نیمه‌ماهه آنها را دنبال کرد و سرانجام همه‌ی گفتنیها را در کتاب «کار و پیشه و پول» گرد آورد. این کتاب بزبان عادی نیز برگردانیده شده.

تنها گندم و نان نیست. در این کشور صدیک مردم از میوه‌ها برخوردار نیستند. در تهران میوه خوراک اعیانست. در این کشور میوه‌های سردسیری و گرمسیری هر دو تواند بود و می‌بایست یکی از کانونهای فراوانی میوه بشمار آید. در سایه‌ی ناشایندگی ، ما دچار این حالیم.

در آن شوشتر که می‌بودیم روزی سفرنامه‌ی ابن‌بطوطه را می‌خواندم. دیدم از فراوانی میوه در آن شهر ستایشها نوشته. در شگفت شدم که ما در این شهر جز خیار چنبر و کُنار و هندوانه‌ی بی‌مزه و خرما میوه‌ای نمی‌شناسیم. پس آن فراوانی بکجا رفته؟!.. جای افسوسست که در شهری که آب از سه سویش فراگرفته جز یک یا دو باغ نیست. در درون شهر درختی نتوان دید.

آبها با آن انبوهی بدریا می‌رود و بیهوده می‌گردد ، زمینها با آن نیرومندی و باردهی خشک و تهی می‌ماند ، مردم بینوایی می‌کشند و گرسنگی می‌بینند. آیا اینها مایه‌ی شرمندگی نیست؟!.. آیا اینها نشان ناشایندگی نمی‌باشد؟!.. آیا شما در برابر خدا یا سپهر یا هر نامی که می‌گزارید گناهکار نیستید؟!..

می‌گویند : «چه کار کنیم؟.. ما هم که در روزنامه‌ها از اهمیت کشاورزی سخن می‌رانیم. ما هم که مردم را تشویق بزراعت می‌کنیم ...». می‌گویم : آن گفتارهایی که شما در روزنامه‌ها می‌نویسید مانند آنست که بیماران بنشینند و از بدی بیماری و از نیکی تندرستی سخن رانند و چنین خواهند که با همان سخنان بیماریها از میان رود و پیداست که نخواهد رفت. باید دید درد از کجاست و از همانجا بچاره کوشید.

سستی کار کشاورزی در ایران از یک شُوَند برنخاسته. شُوَندهای بسیار بهم پیوسته و این نتیجه را پدید آورده است.

۲۹ـ باید بهمه‌ی دردها باهم چاره شود :

در این کوششها یکی از نکته‌ها که بما روشن گردیده آنست که **چنانکه دردها و گرفتاریها بهم پیوسته است و یکی از دیگری آب می‌خورد ، چاره‌ی آنها نیز هر یکی بسته بآن**

دیگرهاست که ما اگر بهمه‌ی آنها یکجا چاره نکنیم نتیجه‌ای از کوششهای خود نخواهیم برداشت. این نکته بسیار ارجدار است و همین داستان سستی کشاورزی و چاره‌ای که برای آن باید اندیشیده شود بهترین دلیل می‌باشد.

چنانکه گفتم سستی کشاورزی از چند شُوَند است و اینک فهرست‌وار آنها را می‌شمارم :

۱) در این کشور روستایی یا کشاورز خوار است. ارجی باو گزارده نمی‌شود. در دیده‌ی مردم فلان روضه‌خوان و بهمان رمان‌نویس صد ارج دارد که کشاورز یکی ندارد. در این کشور ، رویهم‌رفته ، کارها هرچه سختتر و سودمندتر ارجش کمتر است.

۲) درهای مفتخواری بروی همه باز است. هر کسی تواند با اندک تلاشی راه روزی بی‌رنج یا کم‌رنجی برای خود پیدا کند و ناچار نیست که به رنجهای کشاورزی تن دهد.

۳) قانون مالکیت غلطست. روستایی می‌کوشد و رنجها می‌کشد و بخش بزرگی از بهره‌اش را دیگری می‌برد. خود او و فرزندانش لخت و گرسنه می‌مانند.

۴) ایمنی نیست و با اندک آشفتگی ، شاهسون و کرد و لر و بویراحمدی و عرب ، براهزنی و دزدی و تاراجگری توانند برخاست و دارایی کشاورز را تاراج توانند کرد.

۵) دولت دادگر نیست. یک گروهبان ژاندارم و یک مأمور دارایی سختیهای گوناگون بروستاییان روا می‌دارند.

۶) در دیه‌ها به بسیاری از نیازمندیهای زندگانی دسترس نیست. پزشک نیست ، داروخانه نیست ، دادگاه نیست ، دبستان نیست ، بلکه گرمابه هم نیست ، از اینجاست که یک روستایی همانکه چند بار بشهر آمد و چشمش باز شد زندگانی در دیه برایش دشوار می‌گردد و بسیاری از ایشان دیه را گزارده بشهر می‌آیند و در اینجا بکارهای بیهوده می‌پردازند.

۷) کشاورز از معنی زندگی آگاه نیست. چشم باز کرده و این زندگانی پست را دیده و بآن خو گرفته که ببالاتر از آن اندیشه‌اش نمی‌رسد و آرزوی اینکه حال و کارش بهتر از این باشد در دل او

نیست. بسیاری از آنان گرفتار بدآموزیهای کیشهایند و ما می‌بینیم همانکه سالی کـارش بهتـر بـود و پولی بدستش رسید ، آن را برداشته آهنگ زیارت می‌کند. آنچه هیچگاه باندیشه‌اش نمی‌رسد افزودن بزمین یا بافزارهای کار و بهتر گردانیدن کشت خود می‌باشد.

اینها شُوَندهاییست که دست بهم داده و سستی کشـاورزی و بـدی آن را پدیـد آورده و مـا اگـر بخواهیم جنبشی بآن دهیم باید بهمه‌ی اینها چاره کنیم. باید آمیغهای زندگانی را در مغزها جـا داده کشاورزان و رنجکشان را ارجمند گردانیم. جلو مفتخواری را بگیریم ، قانون بیدادگرانـه‌ی مالکیـت را بهم زنیم ، ایمنی و دادگری را در کشور پایدار سـازیم ، **دیـه‌ها را برویـه‌ی شـهرهای کوچـک درآوریم.** در هر یکی پزشک گماریم و دادگاه و دبستان و داروخانـه و تلفـن و بـرق برپـا گـردانیم ، روستاییان را از تیره‌مغزی و گمراهی بیرون آوریم. باید بهمه‌ی اینها بکوشیم تا بتوانیم نتیجه برداریم.

گذشته از اینها کشاورزی در اروپا بسیار پیش رفتـه و رویـه‌ی دانـش بخـود گرفتـه. ماشـینهای گوناگون برای شخم کردن و تخم پاشیدن و درویدن و کوفتن و مانند اینها ساخته شـده. مـا بایـد از همه‌ی آنها بهره جوییم. باید دانشکده‌های کشاورزی بفراوانی در همه جای کشور برپا گردد.

از این گفتار دو چیز را نیک توان فهمید : یکی آنکه نیکیها که مـا می‌خـواهیم تنهـا بـا آرزو یـا گفتگو یا هایهوی نتواند بود. دیگر اینکه نیکیها همه باید در یکبار و یکجا آغاز گردد.

زمینه‌ی همه‌ی آنها دانسته شدن آمیغهای زندگانی و روشن شدن اندیشه‌هاست که چون این زمینـه آماده گردید باید بهمه‌ی آنها در یکبار و یکجا آغاز کرد و این همان راه است که ما پیش گرفته‌ایم.

۳۰ـ باید بیش از همه با بیماریهای درونی نبرد کرد :

درباره‌ی بیماریها گرفتاری دو چیز است : یکی فزونی بیماران و کمی پزشک و داروخانه ، دیگری بی‌پروایی مردم بتندرستی و جلوگیرهایی[1] که از راه نافهمی و گمراهی درمیانست.

۱ـ اصل : جلوگیریهایی.

در این کشور در سراسر دیه‌ها (بلکه در برخی از شهرهای کوچک نیز) پزشک نیست ، داروخانه نیست. بیمارستان جز در تهران و دو سه شهر دیگری پیدا نمی‌شود. بسیاری از بیماریها ـ از مالاریا و تراخم و کچلی و مانند اینها ـ در ایران ریشه دوانیده.

از اینسو هنوز انبوه مردم بدعا و جادو و تب‌بندی و نذر و مانند اینها باور می‌دارند. بگمان ایشان معنی خداشناسی آنست که چون بیمار شدند دست بدامن دعا یازند. رفتن بنزد پزشک را نشانه‌ی سستی «ایمان» می‌شمارند. دستورهایی که درباره‌ی تندرستی داده می‌شود پروا نمی‌کنند. به میکرب باوری نمی‌دارند. بپاکیزگی ارج نمی‌گزارند ، اگر گزارند تنها درباره‌ی خودشانست. آبهای تیره‌ی حوض را کشیده به آب‌انبار همسایه سَر می‌دهند. زبیل‌های خانه را بیرون آورده در کوچه می‌ریزند. زیانی را که از این کارها تواند بود نمی‌فهمند.

سه سال پیش هنگامی که در تهران تیفوئید و تیفوس فزونی یافته بود و از اداره‌ی بهداری دستور داده می‌شد که هر کسی خود را پاکیزه نگه دارد و از شپش پاک باشد ، من دو بار در اتوبوس دیدم که همانکه این گفتگو بمیان آمد کسانی آواز برداشتند : «ای بابا ، مگر ما بخدا ایمان نداریم؟!.. شپش چه کاره است؟!.. کارها در دست خداست».

بسیاری از پزشکان خودشان همین حال را می‌دارند و چنین می‌پندارند که اگر بدعا و کارگر بودن آن در بهبودی باور نکنند بیدین خواهند بود. بسیاری از ایشان به بیماران دعا نیز نوشته می‌دهند.

شاید شنیده‌اید که پزشکی در آذربایجان ، چون آنژکسیون[آمپول] می‌زند سوزن را با آب حوض می‌شوید ، چرا که «الکل نجس است و آب حوض کر و پاک می‌باشد».

این فزونی بیماریها و کمی تندرستی نتیجه‌ی چند چیز است که باید همه‌ی آنها بدیده گرفته شود و بهمه‌ی آنها چاره شود. لیکن باید پیش از همه آمیغها دانسته شود و مغزها از این تیرگی بیرون آید.

درباره‌ی تندرستی و بیماری یک گرفتاری دیگر که در همه‌ی جهانست و در ایران نیز هست آنست

که بسیاری از پزشکان پزشکی را کاری یا پیشه‌ای برای بهره‌مندیهای خود می‌شمارند و بیش از همه درپی پول‌اندوزی هستند. دواسازی و دوافروشی نیز بازرگانی شده که جز برای سودجویی نیست.

اینها بسیار زیانمند است. پزشکی که درپی پول‌اندوزیست ، باو دلگرم نتوان بود. در همین تهران هستند پزشکانی که چون درپی پول‌توزیند داروهای بیهوده به بیماران می‌خورانند. بیماری که دو روزه بهبود تواند یافت ده روز می‌آورند و می‌برند. خدا می‌داند که سالانه چه اندازه کسانی قربانی این سودجوییها می‌گردند.

داروسازان و دوافروشان دغلکاریها بیشتر دارند. داروهای دروغی ساختن و رواج دادن ، از یک دارو ستایشهای بیجا نوشتن ، داروهای کهن را بجای نو فروختن از دغلکاریهای شناخته شده‌ی آنهاست.

یک گام برجسته‌ی بزرگی در راه نیکی جهان آن خواهد بود که پزشکی و داروسازی از این حال بیرون آید. **در آیین ما باید هیچ کاری یا پیشه‌ای را راه پول‌اندوزی نشناخت و جز بنام «انجام بایای توده‌ای خود» بآنها نپرداخت.** بویژه پزشکی که کاری ارجمند است و در زندگانی توده‌ای جایگاه والاتر می‌دارد و بسیار ناسزاست که راه پول‌اندوزی شناخته شود. درباره‌ی داروسازی ما برآنیم که باید دولتها آن را بزیر نگهبانی گیرند و اختیاری ببازرگانان یا پزشکان سودجو ندهند.

۳۱ــ ما براه کار پا گزارده‌ایم :

تا اینجا سخن از آلودگیها راندیم. ده آلودگی شمرده بودم از چاره‌ی هر یکی جداگانه سخن راندم. کسانی خواهند گفت : «راه کار چیست؟.. از کجا باید آغاز گردد؟..». من پاسخ این پرسش را درمیان سخنان خود دادم. چند بار تکرارکردم که **سرچشمه‌ی همه‌ی آلودگیها ، گمراهیها و نادانیهاست** ، تیرگی مغزهاست. راه کار نیز همینست که ما بروشن گردانیدن آمیغها پردازیم و مغزها را از تیرگی بیرون آوریم.

این نکته در ایران نادانسته مانده که گرداننده و راه‌برنده‌ی آدمی دانسته‌ها و فهمیده‌های اوست. ایـن چیزیست که روانشناسی هم خواهد پذیرفت. امروز شما از راه دور برخاسته باینجا آمده‌اید. چه چیـز شـما را آورده است؟.. چیزی که شما را از جایتان برانگیزانیده و روهاتان بـاین سـو گردانیـده و پاهاتـان بتکـان آورده تا باینجا رسانیده چه بوده؟.. جز اندیشـه‌هایی بـوده کـه در مغـز داشـته‌اید؟.. جـز ایـن بـوده کـه می‌دانستید در اینجا نشستی برپا خواهد شد و این نشست را سودمند می‌دانستید و همین چیزهـا شـما را باینجا رسانیده؟!.. چنین انگاریم که این اندیشه‌ها در شما نبوده آیا باز توانستیدی آمد؟!..

آری این نکته نادانسته مانده است. بارها دیده‌ام کسی می‌آید و چنین می‌گوید : «اینها که شـما می‌نویسید همه سخنست ، کار باید کرد». بلکه این بهانه‌ای در دست دشمنان ما بوده کـه ریشـخند کنند و نیشهایی زنند. فلان مرد خیره‌رو می‌آید و چنین می‌گویـد : «شـما در ایـن چنـد سـال چـه کرده‌اید؟!.. شما همه‌اش حرف می‌زنید. ببینید لنین و استالین چه کردند؟!..».

اینها نمی‌دانند که هر جنبشی آغازش سخنست. اسلام که آن تکـان را بجهـان داد آغـازش جـز سخن نمی‌بود. همان کمونیستی که کشور بزرگ روس را زیر و رو گردانیده ، سالهای دراز جز سـخن نمی‌بوده.

روزی به یکی گفتم : ما شما را «مستشار» خود گردانیدیم. بما راه نمایید ، بگویید چه کنـیم؟.. چه کنیم که کار باشد و سخن نباشد؟.. از پاسخ درماند. گفتم : پس با این درماندگیست که آمده بما خرده می‌گیرید و ریشخند می‌کنید؟!.. گفت : «من خودم هم نمی‌دانم چه کار باید کرد». گفتم : اگر تو نمی‌دانی ما می‌دانیم و از روی فهم و بینش راهی را پیش گرفته‌ایم.

تو نمی‌دانی. ولی ما می‌دانیم کـه **همه‌ی جنبشهای جهان از سخن پدید آمـده. سـخنانی رانده شده ، آمیغهایی روشن گردیده ، آهنگهایی (عزمهایی) در دلهـا پدیـد آمـده ، راه کوشش شناخته شده ، یک دسته‌ی هم‌اندیشه و هم‌آهنگ دست بهم داده بـه پیشـرفت پرداخته‌اند. اینست راه کار و جز این نیست.**

شما چنین انگارید که امروز در ایران هزار تن از مردان برجسته ، از وزیران ، از پیشوایان احزاب ، از روزنامه‌نویسان ، از دانشمندان ، از ملایان ، از سوی توده برای چاره بآلودگیها برگزیده شوند و آنان نشستها برپا گردانند. آیا خواهند توانست کاری بانجام رسانند؟..

بیگمان نخواهند توانست. زیرا در بیشتر آنان آهنگی نیست و از ته دل چیزی نمی‌خواهند. آنگاه راه روشنی در پیش نمی‌دارند ، نه آلودگیها را می‌شناسند و نه چاره‌ی آنها را. اگر بخواهند با گفتگو راه را روشن گردانند این گفتگو آنها را از هم خواهد پراکند.

ولی چون از پیش سخنانی بمیان آید و آمیغهایی روشن گردد و راه کوشش گشاده شود ، بگفتگویی نیاز نخواهد بود و باهَمادی که از این راه پدید می‌آید همانکه بکار آغاز کرد ، بی‌هیچ درنگی پیش خواهد رفت.

اینها را که می‌گویم خواستم دو چیز است : یکی آنکه در چاره‌جویی بآلودگیها ، راه کار روشن گردانیدن آمیغها و تکان دادن باندیشه‌هاست. کوشش باید از اینجا آغاز یابد. دیگری اینکه ما بآن راه پا گزارده‌ایم و گامهایی نیز پیش رفته‌ایم.

۳۲ــ کوششی نیست که نتیجه ندهد :

در ایران گروهی هستند که کالاشان نومیدیست. همانکه سخنی از پیراستن توده شنوند و یا کوششی بینند نومیدی نشان داده چنین گویند : «این مردم نمی‌شوند».

بی‌هیچ سرمایه‌ای خود را «مصلح» می‌شمارند و بی‌هیچ کوشش و آزمایشی نومیدند و خود را پس کشیده‌اند.

در ایران چیزهایی است که در اصل خود بزرگ می‌بوده و اکنون بسیار کوچک شده. مثلاً «خان» زمانی بسیار بزرگ می‌بوده. زمانی در همه‌ی ایران یک خان بیشتر نتوانستی بود. ولی کم‌کم از ارج آن کاسته بجایی رسیده بود که بسته برخت می‌بود. کسی اگر عمامه بسر می‌گزاشت و جامه‌ی

دراز می‌پوشید «شیخ» می‌بود و همانکه کلاه گزارده جامه‌ی کوتاه بتن می‌کرد «خان» می‌شد. مطربها و بوزینه‌گردانان همه خان می‌بودند. رسواییش بجایی رسد که آزادگان از آن بیزاری جستند و دولت قانونی گذرانیده نامها را از آن پاک گردانید.[۱]

«دینار» نام سکه‌ای از زر می‌بوده که بحساب امروزی هر دیناری دست‌کم دویست ریال ارزش می‌داشته. ولی کم‌کم از ارزش آن کاسته در زمان ما بجایی رسیده بود که هر هزار دینار یک ریال می‌بود. واژه‌ی بدبخت دویست‌هزار بار کوچکتر از اصل خود شده بود.

از اینگونه فراوانست. داستان «اصلاح» یا پیراستن توده از آلودگیها نیز از آنهاست. این نیز هزارها بار کوچکتر گردیده تا بدینسان بدهانها افتاده.

هزارها کسان دعوای «مصلحی» می‌دارند. ولی اگر شما آنان را به بازپرس کشیده از هر کدام بپرسید : «اصلاح چیست؟.. دردها کدامست؟.. چاره‌ها چه باید بود؟..» ، یا چون می‌گویند : «این مردم نمی‌شوند» ، شما بپرسید : «چرا نمی‌شوند؟.. چه شده که دیگران بشوند و اینها نشوند؟..» ، بهیچ یک از اینها پاسخ درستی نخواهید شنید. زیرا اینها چیزهاییست که هیچگاه نیندیشیده‌اند.

اینها بسیار پست است و جز درخور ریشخند نیست. اینها را که می‌گویم من ننگم می‌آید.

در ایران هزار سالست گرفتاریها آغاز یافته و زمان بزمان بدتر گردیده و تاکنون جنبشی بنام چاره‌جویی رخ نداده. گفتن اینکه «این توده نیک نخواهد بود» بسیار بیجاست. سخنیست بسیار بیدلیل. چیزی که هست گرفتاری بسیار بزرگیست و چاره نیز کار آسانی نیست.

نخست سرمایه می‌خواست. بایستی آلودگیها و گرفتاریها شناخته گردد و سرچشمه‌ی آنها دانسته شود و چاره نیز از آن راه آغاز یابد.

۱ـ اشاره به نکوهشیست که نخست بار شادروان دکتر محمود افشار در روزنامه‌اش، *آینده* ، از لقبها و عنوانها نمود و سپس در *پیمان* این گفتگو دنبال شد و آزادگانی زیر عنوان «من از خان و میرزا بیزارم» نامهاشان را می‌نوشتند و سرانجام دولت در مرداد سال ۱۳۱۴ بخشنامه‌ای در این زمینه بیرون داد و بکار بردن «عناوین و القاب» را غدغن کرد.

دوم به باهَماد نیاز می‌داشت. می‌بایست گروهی از پاکدلان و نیکخواهان آهنگها یکـی گرداننـد و دست بهم دهند و در راه کوشش گام بگام پیش روند.

بنیاد کار این دو چیز است و ما خشنودیم که هر دو را می‌داریم. خشنودیم که بنیاد کـار آمـاده گردیده است.

سخن از آلودگیها و چاره‌های آنها بپایان رسید. ما نیز نشست را بپایان می‌رسانیم.

نشست پنجم

در این نشست بپایه‌ی دوم از سه پایه‌ی سیاست پرداخته سخن از رفتار خودمان با دولتهای روس و انگلیس خواهیم راند. کسانی تنها این را سیاست می‌شناسند و سیاست را جز باین معنی نمی‌شمارند. ما با آنان همداستان نیستیم. ولی ما باین زمینه نیز ارج بسیار می‌گزاریم.



۳۳ــ ما در این باره هم راهی روشن پیش گرفته‌ایم :

همه می‌دانیم امروز کارهای جهان در دست سه دولت بزرگ روس و انگلیس و آمریکاست و از این سه دولت دو تای نخست با ما همسایه‌اند. کشور ما درمیان خاکها و آبهای روس و انگلیس نهاده شده. گردش جهان و پیشامدهای تاریخی ، توده‌ی روس را از کنار دریای شمال ، و نژاد انگلیس را از آنسوی دریای مانش کشیده و آورده و از شمال و جنوب با ما همسایه گردانیده. از زمان فتحعلی‌شاه ایرانیان چشم باز کرده خود را در این تنگنا دیده‌اند.

اینست جای گفتگوست که رفتار ما با این دو دولت چه باشد؟.. چه راهی با این و آن پیش گیریم؟.. کدام را دوست و کدام را دشمن خود شماریم؟.. این دو دولت که باهم کشاکشهای بسیار می‌دارند و سیاستهاشان در این کشور برخورد پیدا کرده ، ما درمیانه چه کار کنیم؟.. چگونه خود را ایمن و آسوده گردانیم؟..

آنگاه از بیست و چند سال پیش ، درمیان این دو دولت ، در آیین و راه زندگانی نیز دوتیرگی پیدا شده. توده‌ی روس درفش سوسیالیزم و کمونیزم افراشته‌اند و حزبی که امروز بکشور پهناور روس

فرمان می‌راند حزب کمونیست است. در حالی که در انگلیس حزبهـای دیگـر نیرومندترنـد و دولـت انگلیس هوادار سرمایه‌داری می‌باشد. این زمینه‌ی دیگری بـرای نبردهـا و همچشـمیهای ایشانسـت. ایرانیان در این دوتیرگیها چه حالی پیش گیرند؟.. بکدام سو گرایند؟..

جُستار [=مبحث] بسیار بزرگیست. جُستاریست که تاکنون در پیرامون آن ، از روی فهم و بینش ، سخن رانده نشده. من می‌خواهم ما آن را نیک بکاویم. می‌خواهم در پیرامونش آزادانه گفتگـو کنـیم. امروز در ایران تکانی هست. انبوهی از جوانان و دیگران دلبستگی بتوده و کشور می‌دارند. ولی در برابر این جُستار درمانده‌اند و برخی هم براه گمراهی افتاده‌اند.

آنان باور نمی‌کنند که ما بتوانیم با روس و انگلیس همسری کنیم و استقلال خود را نگه داریم. این را نشدنی می‌پندارند. اینست یک دسته گریبان بدست نومیدی داده کار را به پیشامدها واگزارده‌اند. یک دسته چاره‌ی دیگر ندیده دست بدامن ناله و زاری یازیده‌اند. یک دسته انگلیس را بهتر دانسته چنین می‌خواهند که ایرانیان پشت بسیاست آنان داده خود را از روسها نگه دارند. یک دسته وارونـه‌ی آن را گرفته می‌خواهند این مردم به روسها گراییده دست انگلیس را از خود برتابند.

ما می‌گوییم : بهتر از اینها توان اندیشید ، بهتر از اینها راه توان یافت. اینها یا از نومیـدی و یـا از سستی و یا از سَهِشهای خامست. در چنین کار بزرگی باید بیش از همه فهم و خرد را راهنما گردانید و هرچه توان دوراندیش و باریک‌بین بود.

من در اینجا هم بگفته‌های پیش بازمی‌گردم. در اینجـا هـم می‌گـویم : اگـر ایرانیـان خـود را از آلودگیها پاک گردانند و رفتار و زیستشان از روی فهم و خرد باشد ، راه رفتن با روس و انگلیس بآنان سختی نخواهد داشت.

۳۴ـ دسته‌ای باید توده را راه برد :

در این کشور نخست باید دسته‌ای باشند که رشته‌ی کارهـای تـوده را بدسـت گیرنـد و از روی

پروگرامی آن را راه برند. **در یک کشور یا باید خود تــوده بــراه زنــدگانی بینــا باشــند و بــا همسایگان از روی فهم و بینش راه روند ، و یا دسته‌ای بینا و بافهم پیش افتاده آنان را راه برند.** در کشوری که نه خود توده بیناست و نه دسته‌ی بینایی رشته‌ی کارها را در دســت مــی‌دارد ، گفتگو از سیاست بسیار بیهوده است.

توده‌ی ایران با این بی‌سری و بی‌سامانی چه سیاستی توانند داشت؟!.. گرفتم که سیاســتی بــود ، گرداننده‌ی آن کیها خواهند بود؟!..

این کابینه‌ها که می‌آیند و می‌روند ، سیاستی راه توانند برد؟!.. ده تن وزیر کــه خودشــان راهــی (مسلکی) دنبال نمی‌کنند و هر یکی اندیشه‌هایش جدا از دیگرانســت وآنگــاه پشتشــان بجــایی گــرم نیست و بدلخواه این و آن می‌آیند و می‌روند ، چه سیاستی پی توانند کرد؟!..

کارهای سیاسی تنها داشتن وزیر خارجه و نماینــده فرســتادن بکشــورهای بیگانــه و شــرکت در انجمنهای «بین‌المللی» نیست. تنها با اینها گره از کارها نتــوان گشــود. بایــد دیــد یــک دولــت چــه اندیشه‌هایی دنبال می‌کند و با هر یکی از همسایگان می‌خواهد چه رفتاری پیش گیرد.

همه می‌دانیم امروز ایران گرفتار چه دسته‌بندیهاست. در سایه‌ی نبودن سیاستی روشن و دولتــی نیرومند گروهی به شوروی گراییده‌اند و گروهی بسود انگلیس می‌کوشند و دسته‌بندیهای بزرگی پدید آمده که آن خود مایه‌ی گرفتاریست. بویژه اگر رنجیدگی درمیانه‌ی دو دولت پدید آید که هرآینه این دودستگی در ایران به پیکار خواهد انجامید.[۱] چنانکه میرزا مَلکم‌خان مثل زده امروز حال ایران حــال یک کشتیست که در دریایی موج‌خیز افتاده و ناخدا و کشتیبانی هم نیست.

جای هیچ گفتگو نیست که باید در ایران یکی از سه کار باشد : یا دسته‌ی نیرومند شاینده‌ای بــا راهی روشن بروی کار آید و سررشته‌ی کشور را بدست گیــرد و خردمندانــه و دوراندیشــانه آن را راه

۱ـ این کتاب نخست بار در تیر ۱۳۲۴ بچاپ رسیده. هنوز آشوب دمکراتهای آذربایجان و جدایی‌خواهی آنها رخ نداده بود. ولــی این پیش‌بینی بجا بوده زیرا می‌دانیم پیشه‌وری و همدستانش در آذر همان سال آواز خودمختاری سر دادند.

برد ، و یا همچون زمان رضاشاه دیکتاتوری برخیزد و با دلخواه خود ـ نیک یا بد ـ کارهایی کند ، و یا کشور همیشه دچار آشفتگی باشد و روزبروز بدتر گردد.

بیشتر ایرانیان گرفتار خودخواهیند و از سختترین کارهاست که به باهَمادی پیوندند. از سختترین کارهاست که هزار تن و دوهزار تن بافهم و دانش باهم یکی باشند. همان جوانان که برای استقلال ایران جوش می‌زنند هر یکی در آرزوست که پیشوا باشد. از پیشوا بودن به ده تن بیشتر خوشش می‌آید تا همدستی با هزار تن. اینان گرفتار هوسهای خود هستند و این جوشها و سَهِشها که نشان می‌دهند بیش از همه ، از روی هوسهاست.

این عیب بسیار بزرگی در آنهاست. این از ناتوانی روانهای ایشانست. بی‌شُوَند نیست که ما از فرهنگ آنهمه می‌نالیم. یکی از زیانهای بزرگ فرهنگ همینست که روانهای جوانان را ناتوان گردانیده بنیروی خودخواهی آنها بسیار می‌افزاید.

به هر حال مردمی که نمی‌توانند بهوسها و خودخواهیهای خود چیره درآیند و دسته‌ای از میان ایشان برنمی‌خیزد که سررشته‌ی کارهای کشور را بدست گیرد و از روی فهم و بینش توده را راه برد ، چنان مردمی حق گله از بدبختی نخواهند داشت.

در این زمینه بسخن درازی نیاز نیست. اگر کار از روی فهم و خرد است و خواسته می‌شود این توده از بدبختیها رها گردد و از این تنگنا که درمیانه‌ی دو دولت بزرگ افتاده بیرون آید ، هرآینه باید دسته‌ای بافهم و بینش ، (دسته‌ای که از مردان پاکدل و دوراندیش و از جوانان خونگرم گردنفراز پدید آید) ، سررشته‌ی کارها را بدست گیرد و این توده را راه برد ، و این دسته یا باهَماد باید در زمینه‌ی رفتار با دولتهای همسایه دو چیز را پایه‌ی کارهای خود گرداند : یکی اینکه توده‌ی ایران برای خود زید و از هر باره دارای استقلال باشد. دیگری آنکه با روس و انگلیس نیکخواهی و دوستی کند و هر دو را یکسان گرفته کمترین گرایشی به یکسو نشان ندهد. این دو چیز بنیاد سیاست ایران باشد.

اینست راه رهایی ایران ، و من برای آنکه گفته‌ی خود را روشنتر گردانم بهتر می‌دانم درباره‌ی هر یکی از این دو چیز سخن رانم :

۳۵ــ استقلال چیست؟..

درباره‌ی استقلال در ایران اندیشه‌های گمراهی هست و من ناچار خواهم شد در اینجا از زمینه‌ی گفتگو بیرون روم و سخن را از یک جای دور گرفته پیش آیم :

این تیره‌هایی که امروز در روی زمینند و هر کدام توده‌ای شده جدا از دیگران زندگی می‌کنند ، در نتیجه‌ی گردش جهان باین حال رسیده‌اند. مثلاً مردم فرانسه که زبان و نژاد جدا می‌دارند و جدا از دیگران زندگی می‌کنند تاریخ درازی می‌دارند و در نتیجه‌ی صدها پیشامدهای تاریخی بوده که چنان توده و کشوری پدید آمده.

تبار آدمیان یکیست. ولی گردش جهان آنها را تیره به تیره گردانیده و ایـن جـداییها را درمیـان آنها پدید آورده. اکنون ببینیم ما باینها با چه دیده می‌نگریم؟.. باین جداییها چه معنـایی مـی‌دهیم؟.. اینها زیانمند است یا سودمند؟.. باید برود یا بماند؟.. در این باره است که می‌خواهیم سخن رانیم.

در نگاه نخست چنین پیداست که این جداییها گرفتاریها پدید می‌آورد ، جنگهـا و خونریزیهـا از آن برمی‌خیزد. همین جنگ که پس از شش سال خونریزی و ویرانی تازه پایان یافتـه نتیجـه‌ی آنهـا بوده. توده‌ها چون از هم جدایند هر یکی بدیگران برتری می‌فروشد و بآرزوی چیرگی می‌افتد و بـاهم نبرد و کشاکش می‌کنند و کار را بجنگ می‌رسانند.

از اینجاست سوسیالیستها که دشمن جنگند برای جلوگیری از آن ، آرزو می‌کنند که کشـورها و مرزها از میان رود و همه‌ی توده‌ها یکی باشند. این اندیشه‌ی آنهاست.

ولی اگر نیک اندیشیم این جداییها زیانمند نیست ، بلکه اگر کارها از راهش پـیش رود ، سـودها نیـز دارد. ما در یک کشور هم برای آسانی کارها بخشها پدید می‌آوریم. مثلاً ایران یک کشور است و مردم ایران

یک توده‌اند. در همان حال ما آن را بچند استان و شهرستان بخش کرده‌ایم که به هر استان و شهرستانی ، استاندار یا فرماندار جداگانه می‌فرستیم و اداره‌های جداگانه برپا می‌گردانیم. در یک کوی که هزار خانواده می‌نشینند ، ما بهتر دانسته‌ایم که هر خانواده‌ای در خانه‌ی جدایی نشیند و در کارهای خانواده‌ای آزاد و جداسر [=مستقل] باشد. این را نه تنها زیانمند ندانسته سودمند و بایا نیز شناخته‌ایم.

اگر روزی آرزوی سوسیالیستها برآورده شود و سراسر جهان یک کشور گردد و دارای یک حکومت باشد ، باز باید بخشها پدید آورده شود و هر یکی از کشورهای کنونی بخش جدایی بوده و هر توده‌ای در کارهای درونی خود آزاد و جداسر باشد.

پس این کشورها و توده‌ها که پدید آمده و هست زیانمند نیست. حال آنها حال خانه‌ها و خانواده‌هاست. آنچه زیانمند است و بجنگ و خونریزی می‌انجامد ، همچشمیها و کشاکشهاست که توده‌ها می‌نمایند و کوششی که باید کرد درباره‌ی این کشاکشهاست.

امروز بهترین راه برای نیکی جهان آنست که کشورها چنانکه هست باشد و هر توده‌ای در کارهای خود آزاد باشد. هر توده‌ای کارهای خود را بهتر و دلسوزانه‌تر انجام توانند داد. از آنسو در بیرون درمیان توده‌ها همبستگیها باشد و قانونها درمیان ایشان روان گردد. هم آزادی هر توده‌ای در کارهای ویژه‌ی خود نیک است و باید بود و هم این همبستگیهای بیرونی در کارهای همگانی جهان. درست داستان خانواده‌ها و کویست.

«استقلال» که می‌گوییم باین معنیست. استقلال آنست که هر توده‌ای برای خود زندگی کند نه برای دیگران ، و در سامان دادن بکارهای زندگانی و کوشیدن بآبادی کشور خود آزاد و جداسر باشد. استقلال یک چیز پنداری نیست و نتیجه‌های بسیاری را درپی دارد. استقلال در اینجا با آزادی به یک معنیست.

ما از زمان برده‌داری دور شده‌ایم. ولی معنی برده را می‌دانیم و از حال بردگان آگاهیم. در زندگانی میانه‌ی آزاد و برده جدایی بسیار می‌بود. یک مرد آزاد بهر خود می‌زیسته و درپی سود و زیان خود می‌بوده. ولی یک برده بهر دیگری می‌زیسته و آزاد نمی‌بوده که درپی سود و زیان خود باشد و

خوشی و آسایش خود را دنبال کند. در زندگانی توده‌ای ، جدایی میانه‌ی استقلال داشتن و نداشتن به همان اندازه است.

۳۶ـ گمراهیهای سیاسی :

چنانکه گفتیم دسته‌هایی در ایران هستند که رهایی ایرانیان را از این گرفتاریها که می‌دارند جز در گراییدن به یکی از دو دولت نمی‌شناسند که گروهی به انگلیس و گروهی به روس گراییده‌اند. اینان یک دسته از روس بیمناکند و برای نگهداری ایران پشتیبانی انگلیس را بایا می‌شمارند. یک دسته‌ی دیگر سرچشمه‌ی بدبختیهای ایران را رفتار انگلیس دانسته برای رهایی از آنها بهواداری روس نیاز می‌بینند. گاهی کسانی هم بی‌باکی نموده دم از پیوستن می‌زنند. بارها شنیده شده : «ما اگر زیردست انگلیس باشیم چه خواهد بود؟!..» ، «ما اگر به روسها پیوندیم چه زیان خواهد داشت؟!..» ، «استقلال چیست؟!.. اینها همه خیال است!..».

ولی اینها گمراهیهای سیاسیست. این اندیشه‌ها ناستوده و خامست و ایرادهایی بآنها توان گرفت :

نخست ـ استقلال گرانبهاتر از آنست که اینان شناخته‌اند. اینان بگفته‌ی خودشان استقلال را چیزی پنداری و تفنّنی می‌شمارند که اگر بود بوده نبود نبوده. ولی چنین نیست و استقلال دارای نتیجه‌های بسیاریست.

دوم ـ سرچشمه‌ی گرفتاریهای ایران آلودگیهای خود توده است ، و این آلودگیها نه چیزیست که با گراییدن به روس یا انگلیس چاره شود. این آلودگیها چاره‌اش جز با دست خودمان نتواند بود و ما باید آزاد باشیم تا بتوانیم باین دردها چاره کنیم. گرایش به یکی از دو دولت میدان آزادی را بما تنگتر خواهد گردانید.

سوم ـ با حال کنونیِ جهان و با پیمانهای دوستی که درمیانه‌ی دولتهاست ، نشدنیست که یکی از دو دولت ، بزیان آن دیگر ، پشتیبانی آشکار بما کند و یا بپاس دلخواه ما پیمان دوستی خود را با

آن یکی بهم زند. از این گرایشها جز آن نتیجه نخواهد بود که ما را افزار کار گردانند و بسود خود باین سو و آن سو چرخانند.

چهارم ـ با این دسته‌بندیها که در این کشور است ، اگر یک دسته بخواهند باین دولت گرایند ، دسته‌های دیگر بنام همچشمی بدولت دیگر خواهند گرایید. و این گذشته از اینکه آشفتگی را در کشور بیشتر خواهد گردانید مایه‌ی رنج همان دولتها خواهد بود و هرآینه آنان ما را خوار خواهند شمرد و پاسی بما نخواهند گزاشت.

یک جمله بگویم : این رفتارها بسیار بیم‌آور است و چه‌بسا که روزهای بسیار تیره و سیاهی را برای این توده پدید آورد. کشوری همچون ایران را که مانند ظرف شکسته‌ایست بمیان کشاکشهای دو دولت بزرگ انداختن بسیار دور از خرد است. آنان بگمان خود می‌خواهند دخالت بیگانگان را کمتر گردانند. ولی رفتارهاشان نتیجه‌ی وارونه داده دخالت بیگانگان را هرچه بیشتر تواند گردانید.

آن نومیدیها که می‌نمایند و آن بهانه‌ها که می‌آورند بسیار بیپاست. نخست این غلطست که ما همه‌ی بدیها را از سیاست انگلیس بدانیم. غلطست که از دولت روس آنهمه بترسیم. اینها اندیشه‌های آن کسانیست که درباره‌ی توده و گرفتاریهای آن نیک نیندیشیده آنها را نفهمیده‌اند. سخنی را که چند بار گفتم باز می‌گویم : سرچشمه‌ی بدیها بیش از همه آلودگیهای خود توده است و باید بیش از همه اینها را بدیده گرفت. دوم گرفتم که بهانه‌هاشان راستست. آیا چاره‌ی سیاست انگلیس گراییدن به روس ، و چاره‌ی ترس از روس پناهیدن به انگلیس می‌باشد؟!.. آیا فهم و خرد چنین کاری را سزا می‌شمارد؟!..

روزی به یکی گفتم : داستان شما با این رفتارتان داستان کسیست که خود را کشته و چنین نوشته بود : «فلان خویشاوند با من دشمنست ، قصد جانم دارد. من از ترسِ جان ، خودم را کشتم».

۳۷ـ باید به استقلال ارج بیشتر گزاشت :

در این زمینه بیش از این سخن نمی‌رانم. جای گفتگو نیست که ما باید باستقلال خود ارج

گزاریم و دربند نگهداری آن باشیم و کارهای خود را خودمان بانجام رسانیم. ما اگر باستقلال ارج نگزاریم به چه چیز ارج خواهیم گزاشت؟!.. ایران باید با همه‌ی خاک خود بماند و ما در این کشور برای خود زندگی کنیم و درپی آسایش و خوشی خود باشیم. ما یکی از توده‌های جهانیم و این سرزمین میهن ماست. باید نیک باشیم و خود را از آلودگیها بپیراییم و کشور خود را آباد گردانیم و با سرفرازی زندگی کنیم. این باید بود آرمان ما.

ما از گراییدن به یکی از دو دولت نه تنها سودی نخواهیم دید ، زیانهای بسیار خواهیم دید و دشواریهای ما بیشتر خواهد گردید. چنانکه گفتم در کشور آشفتگیها فزونی خواهد یافت ، دودستگیها سختتر خواهد گردید ، از ارج ما در نزد بیگانگان خواهد کاست ، آزادی ما در کوشش به نیکی توده کمتر خواهد بود. آنگاه چه دولت روس و چه دولت انگلیس ، این نخواهند کرد که به پشتیبانی آشکار از ما برخیزند ، و بپاس دلخواه ما دوستی خود را بهم زنند. جز آنکه ما را افزار گردانند و باین سو و آن سو دوانند ، بکاری نخواهند برخاست.

امروز حال جهان چنانست که نه تنها سود ما ، سود دولتهای انگلیس و روس نیز در آنست که ما استقلال خود را نگه داریم و کارهای کشور را خودمان راه اندازیم و بهیچ یک از آن دو دولت نگراییم. بودن یک ایران آزاد و استوار بسود آن دولتها نیز هست.

اینکه روس و انگلیس استقلال ایران را براست می‌دارند[۱] و پیاپی می‌گویند : «ما با ایران دعوای خاکی نداریم» تعارف یا فریبکاری نیست و از روی راستیست. در حال امروزی چشم بخاک ایران دوختن و یا دست‌اندازی بگوشه‌ای از این کشور کردن ، بزیان آنهاست. روس و انگلیس هر یکی سیاست جهانی بسیار بزرگی را دنبال می‌کنند و خود آنها پیشگام شده انجمن سانفرانسیکو[۲] برپا می‌گردانند ، و سخن از آزادی همه‌ی توده‌ها بمیان آورده «منشور»ها بیرون می‌دهند. با آن سیاست

۱ـ براست داشتن = تصدیق کردن. ؛ بدروغ داشتن = تکذیب کردن.

۲ـ انجمن یا کنفرانس سانفرانسیسکو که در آوریل ۱۹۴۵ برگزار شد ، همان است که پنجاه و اند کشور شرکت‌کننده در آن ، منشور ملل متحد را به تصویب رساندند. ایران نیز یکی از آن کشورها بود.

بسیار ناسازگار است که بیایند در ایران دعوای خاکی کنند و یا استقلال این کشور را بهم زنند.

آنگاه امروز انگلیس و روس باهم دوستی پیدا کرده‌اند و در کارهای جهان همدست یکدیگر می‌باشند.[1] هیچگاه این دو دولت ـ یا بهتر بگویم : این دو توده ـ بپاس دلخواه ما دوستی خود را بهم نخواهند زد.

از دو حال بیرون نیست : روس و انگلیس یا در اندیشه‌ی دوستی با یکدیگر و خواهای[2] صلح و آرامشند و در آن حال پروایی بما نخواهند داشت و دوباره می‌گویم بپاس دلخواه ما دوستی خود را بهم نخواهند زد ، و یا اندیشه‌ی دوستی ندارند و درپی پدید آوردن جنگ می‌باشند و در آن حال نیز ما جز افزاری در دست آنها نخواهیم بود و جز بدبختیها بهره‌ای نخواهیم برد.

آری یک چیز را پنهان نتوان داشت و آن دخالتهاییست که روس و انگلیس در کارهای ایران ، در آشکار و پنهان ، از دور و نزدیک ، می‌کنند و همینها مایه‌ی رنجیدگیها درمیان آنهاست.

من چنین می‌دانم که این دخالتها نتیجه‌ی همچشمیهای ایشان می‌باشد و انگیزه‌ی آنها بیش از هر چیز حال آشفتگی و نابسامانی ایرانست. در این کشور که سیاست روشنی نیست و یک دولت نیرومند و پایدار بروی کار نمی‌آید ، هر یکی از آن دو دولت از دیگری بیمناکست. انگلیسها می‌ترسند روسها پیش افتند و در ایران ریشه دوانند و دسته‌ها برای هواداری خودشان پدید آورند و اگر در آینده جنگی درمیانه رخ داد ، از این کشور و از مردمش بزیان ایشان سود جویند ، روسها در نوبت خود از انگلیسها همان ترس را می‌دارند و نمی‌توانند بی‌پروایی نمایند و خود را بکنار کشند.

ایران یکی از جاهاییست که سیاستهای این دو دولت باهم برخورد پیدا کرده. اکنون اگر ایرانیان مردان سرفرازی باشند و در این کشور دسته‌ی نیرومندی رشته‌ی کارها را بدست گیرد و با فهم و بینش کشور را

۱ـ این سخن در زمانیست که در چند سال آخر جنگ جهانی دوم روس و انگلیس و آمریکا در برابر آلمان و همدستان او ، دست یگانگی بهم دادند. همچنین از ۱۸ تیر سال ۱۳۲۴ مردم انگلیس از حزب چرچیل (محافظه‌کار) بسوی حزب کارگر که سیاستش بدولت روس نزدیکتر بود رو آوردند. چنانکه گفتیم چاپ نخست این کتاب در همان روزها بیرون آمده. اینست معنی «دوستی آن دو دولت» در سخن بالا.

۲ـ خواها = همیشه خواهنده.

راه برد و هر دو دولت را به یک دیده ، دیده یکسان رفتار کند ، پیداست که از برخورد آن دو دولت بسیار خواهد کاست و من چنین می‌دانم که خود آن دولتها از این رفتار خشنود گردیده هر دو سود خود را در آن خواهند دید که بچنان دولتی کمکها کنند و تا توانند خود را از کارهای این کشور دورتر دارند.

بویژه اکنون که پس از شش سال خونریزی و ویرانکاری جهانیان خسته و فرسوده‌اند و هیچ دولتی نمی‌خواهد دوباره جنگ پیش آید ، و چه روس و چه انگلیس با همه‌ی همچشمی که دارند ، می‌خواهند در دوستی پایدار باشند و از هرچه که رنجیدگی‌آور است تا می‌توانند دوری می‌گزینند. با چنین حالی برای ایرانیان فرصت نیکیست که شایندگی از خود نشان دهند ، که با پیش گرفتن یک سیاست دوراندیشانه و رفتار خردمندانه ، هم کشور خود را از این گرداب درماندگی بیرون آورده به یک راه پیشرفت اندازند ، و هم در زمینه‌ی آسایش و آرامش جهان گامهایی بردارند و نام نیکی بدست آورند. می‌توان گفت : از قرنها چنین فرصتی برای ایران پیش نیامده بوده.

۳۸ـ باید با هر دو دولت نیکخواهی نمود :

نکته‌ای که در اینجا هست دو چیز است : یکی آنکه ایرانیان برای خود زندگی کنند و درپی نیکی خودشان باشند. استقلال در معنی والاترش همینست. استقلال تنها جداسر بودن نیست. چه‌بسا مردمی که جداسر باشند و از ناتوانی روانها و خردها برای دیگران زندگی کنند. استقلال آنست که ایرانیان خود را با دیگران یکسان بینند و رشته‌ی کارها را خود بدست گرفته بکوشند که توده را از بدیها بپیرایند و کشور را از ویرانی بیرون آورند و آرمانهای ارجمندی را بدیده گرفته درپی پیشرفت باشند.

دیگری اینکه با دو دولت روس و انگلیس (و همچنان با دولتهای دیگر) یکسان رفتارکنند. به هر دو نیکخواه باشند ، یکی را بدیگری برتری ننهند ، به یکی بیشتر نگرایند. آنگاه «منافع» یا برخورداریها را که آنان در این کشور داشته‌اند (و می‌دارند) بدیده گیرند و تا آنجا که باستقلال ایران برنخورد راهش را باز گزارند.

این دو نکته هر یکی در جای خود ارجدار است و باید بدیده گرفته شود. باید همبستگیهای ما با دو دولت بروی این دو پایه بنیاد یابد.

در این گفتارها نمی‌خواهم نامی از کسی یا حزبی ببرم و نمی‌خواهم مایه‌ی دل‌آزردگی این و آن گردم. وگرنه گفتنیها بسیار و میدان خرده‌گیری پهناور است.

من بارها می‌بینم در یک روزنامه بنام دلسوزی و هواداری از دولت شوروی گفتار نوشته شده. چند ماه پیش در روزنامه‌ای دیدم که گفتاری نوشته شده در این زمینه که «در یونان منافع دولت شوروی بخطر افتاده» و نویسنده دلسوزیها نشان داده. در شگفت شدم که توده‌ی شوروی امروز تواناترین توده‌ی جهانست. توده‌ایست که برای پیشرفت سیاست خود ، چه در یونان و چه در جاهای دیگر ، ملیونها ارتش آراسته و آماده می‌دارد ، هزارها ژنرال آزموده می‌دارد ، صدها مردان ورزیده‌ی سیاسی می‌دارد ، چه نیاز بوده که یک روزنامه‌نویس ایرانی چنین دلسوزی کند؟!.. **این چه کاریست که یک ایرانی در ایران بدبختیهای کشور خود را فراموش کند و بیاد توده‌ی شوروی بیفتد؟!..** راستست که توده‌ی شوروی توده‌ی آزادیخواهیست ، همه آنان را دوست می‌دارند و فیروزی آنان را می‌خواهند. ولی این چیزی دیگر است و آن دلسوزی و گریباندری که روزنامه‌نویس نشان داده چیزی دیگر می‌بود.

تنها از یکسو نیست. از آنسو هم گروهی در ایران دسته بسته‌اند که «منافع انگلستان را حفظ کنند». انگلستان که ملیونها آرتش و هزارها مردان ورزیده‌ی سیاسی می‌دارد و زنهایش بافهمتر از مردان ایران هستند ، اینها به پشتیبانی ازو برخاسته‌اند.[1]

در تبریز مثلی هست می‌گویند : انگشت توانگر که زخمی شد و خون آمد ، برای بستن آن بینوا پیراهنش را پاره کند. این مثل جای خود را گرفته است.

---

۱ ـ از این دو دسته که اینجا حالشان بازنموده شده ، ارجدارترین آنها ، آنکه هوادار شوروی بود حزب توده و آنکه از انگلستان هواداری می‌کرد حزب «اراده‌ی ملی» بود ـ حزبی که سید ضیاءالدین طباطبایی پس از بازگشت به ایران برپا نمود. گروهها و دسته‌های دیگری نیز برخی از این و برخی از آن هواخواهی می‌کردند.

بشُوَند اینهاست که می‌گوییم : ایرانیان باید برای خود زندگی کنند. **اینها زندگی کردن بـرای دیگران است.**

برخی از اینها می‌گویند : «باید دنیا اصلاح شود ، ما هم در ضمن آن اصلاح شویم». این را برای گفتگوهای خود از سیاست روس و انگلیس و هواداریها که به یکـی از آن دو دولـت می‌نماینـد بهانـه می‌آورند.

می‌گویم : راست نیست. چه‌بسا که جهان درست شـود و دیگـران نیـک باشـند و شـما بـا ایـن نادرستی و بدی بازمانید. با این رفتاری که پیش گرفته‌اید جـز چنـان نتیجـه‌ای را نتـوان بیوسـید.[1] داستان شما داستان کسیست که خانه‌ی خود را پاکیزه ندارد و همیشه سخن از پاکیزگی شهر رانـده بشهرداری خرده گیرد ، و بهانه‌اش آن باشد که اگر شهر پاکیزه شود خانه‌ی ما نیز در آن میان پاکیزه خواهد بود. در حالی که چنین نیست و از پاکیزگی شهر خانه‌ی او پاکیزه نتواند بود.

درباره‌ی برخورداریها (منافع) که دو دولت در ایران داشته‌اند ، در این باره هم کسـانی تنـدرویها می‌دارند. آنان می‌پندارند ما باید دیواری میانه‌ی خود و همسایگان بکشیم و حق هیچ گونه بهره‌مندی بآنها ندهیم. استقلال را باین معنی می‌شناسند.

ولی این هم خامست و استقلال باین معنـی نیسـت. **مـا بایـد بـا همسـایگان راه رویـم و همبستگیها داریم. باید با آنان دوستی نماییم. این بما نخواهد برخورد که برخی امتیازهـا بآنان دهیم و راه برخورداریها را از کشورمان (تا آنجا که باستقلال و بی‌یکسوییی** [=بیطرفی] **ما برنخورد) برویشان باز گزاریم.** مثلاً داستان خواروبار و افزار فرستادن بـه شـوروی کـه در ایـن جنگ رخ داد و از کشور ما برخورداریها شد ، چیزی که بما برخورَد نمی‌بود و دولت بایستی آن را بـا خوشی پذیرد و آن پیشامدهای رسوای شهریور ۱۳۲۰[2] پیش نیاید. این را برای مثل می‌گویم.

۱ـ بیوسیدن biusidan (همچون نیوشیدن) = انتظار کشیدن ، منتظر ماندن.

۲ـ درباره‌ی شهریور ۱۳۲۰ نگاه کنید بکتابهای «دادگاه» و «افسران ما».

۳۹ــ ما می‌خواهیم برای شما همسایگان خوب باشیم :

رویهم‌رفته باید بتوده‌های روس و انگلیس فهمانید که ما می‌خواهیم نیک شویم ، می‌خواهیم برای شما همسایگان خوب باشیم.

ما می‌خواهیم از روی فهم و بینش زندگی کنیم ، می‌خواهیم توده‌ی خود را از آلودگیها پاک گردانیم ، کشور خود را آباد سازیم. می‌خواهیم خود را شاینده گردانیم که در کوششهای نیکخواهانه‌ی «بین‌المللی» که شما پیشگام می‌باشید ما نیز همگامی نماییم.

می‌خواهیم بجای یک کشور آشفته‌ی ویران که در همسایگی مایه‌ی ناآسودگی شماست ، یک ایران آراسته و پیراسته برپا گردانیم که همیشه مایه‌ی خشنودی شما باشد.

آلودگیهایی که در توده‌ی ماست ـ بیسوادی نود درصد مردم ، گرسنگی و لختی کشاورزان و رنجبران ، کوچنشینی ایلها ، فراوانی مفتخواران ، ویرانی بخش بزرگی از کشور ، رواج چهارده کیش بیپا ، عادتهای زشت قمه‌زنی و زنجیرزنی و مانند اینها که بیرون از شمار است ـ گناهش پای شما را نیز می‌گیرد. سیاست فشارآمیز دولتهای شما (در زمان گذشته) به نیکخواهان ایران فرصت چاره‌جویی باین آلودگیها نداده. امروز هم نازیبنده است در توده‌ای در همسایگیتان چنین آلودگیها باشد. تاریخ شما را در این باره پاسخده[=مسئول] خواهد شناخت.

به هر حال ما بکار برخاسته می‌خواهیم توده را از این آلودگیها پاک گردانیم. جانفشانیها در این راه می‌کنیم. آیا بایای شما نیست که بما یاوری کنید؟!..

باید بدینسان آواز خود را بگوش آنها رسانید. چه توده‌ی روس و چه توده‌ی انگلیس آزادیخواهند و هرآینه به یاوری خواهند برخاست و هم‌آوازی خواهند نمود.

امروز جهان ، جهان دیگریست. مردمان چون بینند ما می‌خواهیم در ایران از بدیها بیرون آییم و راه دوراندیشانه و خردمندانه پیش گرفته می‌خواهیم با همسایگان خود دوستانه و نیکخواهانه راه رویم ، از دور و نزدیک بما کمک خواهند کرد.

بویژه چنانکه گفتم ایران یکی از جاهاییست که سیاستهای روس و انگلیس برخورد پیدا می‌کنـد و این آشفتگیها در ایران برای آینده‌ی جهان نیز بیمناکست ، و ما اگر شایندگی از خود نشان دهیم و این آشفتگیها را از میان برداریم ، به پایداری آرامش در جهان کمکی کرده‌ایم و در این زمینه همه‌ی مردمان ارج ما را خواهند شناخت.

در این باره بیش از این بسخن نیاز نیست و نشست را هم بپایان می‌رسانیم.

نشست ششم

نشست گذشته چون پایان یافت یکی از جوانان ایرادی گرفت. یکی هم از یاران پرسشی کرد. در این نشست به هر دو پاسخ می‌دهم :



۴۰ـ هر کسی باید خود نیک باشد :

آن جوان چنین گفت : «آن دسته‌ی نیرومندی که می‌گویید رشته‌ی کارها را بدست گیرد چگونه تشکیل می‌شود. مگر باین توده می‌توان امیدوار بود؟!..».

جای افسوس است که در ایران راه نیک شدن را هم نمی‌شناسند. در این توده یکی از گرفتاریهاست که مردان بافهم و جوانان درسخوانده خود را از توده بیرون می‌گیرند و هر زمان که گفتگو از نیک شدن می‌رود ، هر کسی آن را از دیگران می‌خواهد و خود را برکنار می‌گیرد ، و نتیجه‌ی این آنست که هیچ نیکی انجام نمی‌یابد.

چند سال پیش که در دانشکده‌ی معقول و منقول درس می‌گفتم یک دسته از شاگردان آنجا را بسربازخانه بردند. افسری که برای مشق دادن بایشان برگزیده شده بود می‌گفت : «اینها حالت غریبی دارند. هر دستوری که می‌دهم هر یکی آن را بهمراهانش تکرار می‌کند و خود را فراموش می‌سازد. چون در صف کج می‌ایستند و من فرمان راست بایستید می‌دهم ، هیچکی بخود نمی‌پردازد و فرمان مرا بدیگران تکرار می‌کند».

هنگامی که سخن از نیکی می‌رود هر کس باید خودش آن را بپذیرد و از این راهست که نتیجه

تواند بود. ما می‌گوییم : باید دسته‌ای در ایران پدید آید و راه سیاستی را بروی این توده باز کند و کشور را از این آشفتگی و سرگردانی بیرون آورد. این یک راهنماییست که ما می‌کنیم و هر مرد باغیرت و پاکدلی که این را می‌شنود باید بتکان آید و داوطلب باشد ، و ما که امروز گروهی هستیم و کوششهایی آغاز کرده‌ایم او نیز بما پیوندد. از این راه هزارها کسان پا پیش توانند گزاشت و نتیجه‌ای که می‌خواهیم پدید تواند آمد. اینست راه کار و همه‌ی جنبشها در جهان از این راه پدید آمده. بسیار غلطست که کسی خود را بکنار گیرد و نیکی را از دیگران خواهد. بسیار غلطست که کسی همانکه شنید نومیدی نماید.

بارها دیده‌ایم یکی می‌آید و می‌گوید : «این مردم نمی‌شود ، شما بیهوده زحمت می‌کشید». می‌گویم : ترا با مردم چه کار است؟.. از خودت بگو. آیا می‌خواهی بشوی یا نه؟.. آیا می‌خواهی در راه توده و کشورت بکوشی یا نه؟..

دیگری می‌آید و می‌گوید : «راستی شما امیدوارید؟.. از این کوششها نتیجه می‌شود؟..». می‌گویم : مگر چشم دارید که «سند رسمی» بشما سپارم؟!..

دیگری می‌آید و می‌گوید : «من می‌ترسم انگلیسها نگزارند ، جلو شما را بگیرند». می‌گویم : آخر انگلیسها چگونه جلو ما را خواهند گرفت؟!.. آیا آیروپلان [= هواپیما] بر سر ما خواهند فرستاد که شما چرا نیک می‌شوید؟!.. چرا از بدیها بیرون می‌آیید؟!.. آنگاه اگر انگلیسها بخواهند جلو گیرند ما باید دست برداریم؟!..

اینها را می‌گویند ، و چون پاسخ شنیدند می‌روند و دیگر نمی‌آیند. بارها گفته‌ام اینها بهانه‌های بیغیرتیست. اینها کسانیند که دلهاشان مرده و خونهاشان از جوش افتاده ، و چون نمی‌خواهند در این کوششها همراهی کنند این بهانه‌ها را می‌آورند. امروز در ایران مردان بافهم و جوانان باغیرت باندازه‌ی نیاز هستند و جای هیچ نومیدی نیست.

۴۱ـ گرفتاریهای ما جداست :

اما پرسشی که کرده شد در این زمینه بود که چنانکه گفته‌ایم دولتهای روس و انگلیس در آیین زندگانی نیز از هم جدایند و یکی از انگیزه‌های کشاکشهاشان همین زمینه است. روسها بیرقدار سوسیالیزم و کمونیزم هستند و دولت انگلیس هوادار سرمایه‌داری می‌باشد. پس ما در ایران درمیان این دو دسته باید بکدام یک نزدیکتر رویم؟.. و چون پرسش ارجداریست می‌خواهم امروز در این نشست درباره‌ی آن بگفتگو پردازیم.

نخست باید دانست جنبشهایی که در جهان بعنوان دمکراسی یا سوسیالیزم یا کمونیزم رخ داده برای چاره‌ی دردها بوده. مثلاً هنگامی جهان گرفتار پادشاهان خودکام ستمگر می‌بوده ، نیکخواهان برای جلوگیری از آن جنبش مشروطه یا دمکراسی را پدید آورده‌اند. سپس چون از یکسو دولتها نیرومند بوده بآرزوی کشورگشایی بجنگ برمی‌خاستند و جهان را ناآسوده می‌گردانیدند و از یکسو در سایه‌ی ماشینها و کارخانه‌ها سرمایه‌داران بزرگ پیدا شده میدان زندگی را بکارگران و رنجبران سخت گردانیده بودند ، برای چاره‌ی آنها جنبش سوسیالیزم را بمیان آورده‌اند. همین حال را داشته کمونیزم.

پس اینها چاره‌ی دردهاست. اکنون نکته در آنست که **در همه جای جهان دردها یکی نیست و چاره‌ها نیز یکی نتواند بود. مثلاً در ایران ما گرفتاریهامان جز از آنهاست که توده‌های اروپایی داشته‌اند و اینست بسیار خامیست که ما بخواهیم از هر باره باروپاییها پیروی کنیم.** پیروی از اروپاییها ما را بجایی نخواهد رسانید.

ما نباید بیندیشیم که بکدام یک از روس و انگلیس نزدیکتر شویم. باید بیندیشیم که دردهای ما چیست و چاره از چه راه تواند بود.

در ایران باین چیزها پروا نمی‌نمایند و همانکه جنبشی در اروپا به یک نامی پدید آمد و دسته‌ای پیدا شد در اینجا مانندہ‌سازی کرده چیزی بآن نام می‌سازند. گاهی این چیز چندان خامست که مایه‌ی خنده و ریشخند می‌شود. مثلاً هنگامی که آلمانیها در اوج نیرومندی خود می‌بودند در ایران

کسانی آهنگ ساختن حزب ناسیونال سوسیالیست می‌داشتند و بسیار آرزو می‌کشیدند کـه از اینجـا نیز جهودان را بیرون کنند. بسیاری از جوانان ستایش از فاشیستی می‌کردند و بارها می‌دیدم بنزد من آمده می‌گویند : «مشروطه کهنه شده ، باید آن را از میان برداشت». مردان بزرگی حـزب می‌سـازند تنها برای آنکه وزیر شوند یا بنمایندگی مجلس رسند. اینها مایـه‌ی افسوسسـت. اینهـا نمونـه‌هایی از درماندگی این توده است.

اینها کارهای آن کسانیست که راه زندگانی را با دیده‌ی بینا نمی‌پیماینـد. ولـی مـا کـه می‌خـواهیم کارهامان از روی بینش باشد باید پیروی از آنها نکنیم. ما باید دردها را بدیده گرفته بچاره‌ی آنها کوشـیم. مثلاً درباره‌ی خودکامگی (استبداد) ما با اروپاییان همدرد می‌بودیم. بلکه خودکامگی در کشورهای شـرقی سختتر از اروپا می‌بود. از اینرو ما پیروی نمودیم و مشروطه یـا دمکراسـی را گرفتـه در کشـور خـود روان گردانیدیم. لیکن درباره‌ی سرمایه هنوز گرفتاری ما باندازه‌ی اروپا نیسـت و مـا پـیش از آن ، گرفتاریهـای بسیار بزرگتر می‌داریم که در اروپا نبوده و پیداست که در این باره راه ما با اروپا یکی نتواند بود.

۴۲ــ ما باید پیش از همه بگمراهیها چاره کنیم :

در نشستهای گذشته من گرفتاریها را فهرست‌وار شمرده این بازنمودم که سرچشمه‌ی بـدبختیها در ایران (و همچنین در بسیاری از کشورهای شرقی) کیشـهای گونـاگون و بـدآموزیهای صـوفیان و خراباتیان و ماننده‌های اینهاست.

تا چند سال پیش در این باره گفتگو نشده زیانهای اینها دانسته نمی‌بود. در این چند سال ما در این باره سخنان بسیار رانده بهمه روشن ساخته‌ایم که زیانهای اینها چیست. اینها سه رشته زیانهـای بزرگ دارد :

۱) مردم را از هم پراکنده هر گروهی را براه دیگری می‌اندازد.

۲) مغزها را تیره گردانیده جلو هر گونه پیشرفت را می‌گیرد.

۳) چند رشته که بهم درآمیزد نیروهای مغزی را بیکاره می‌گرداند.

اگر کسی بخواهد زیانهای اینها را نیک شمارد باید کتابهای جداگانه پردازد.

اینها در کشورهای اروپا نبوده. گاهی شنیده‌ام می‌گویند : «کیشها در اروپا نیز بوده است». ولی این راست نیست.

در کجای اروپا در یک کشور چهارده کیش بوده؟!.. در کجا بدآموزیهای زهرآلود صوفیگری و خراباتیگری رواج داشته؟!.. در اروپا تنها کیش مسیحی می‌بوده و در آن نیز بدآموزیهای زیانمند بسیار کمست.

شما می‌بینید چهل سالست در ایران مشروطه روان گردیده و هنوز انبوه مردم با آن دشمنی می‌نمایند. هنوز دسته‌های بزرگی نافرمانی کردن با دولت و شکستن قانون را ثواب می‌شمارند. هنوز مالیات دادن و بسربازی رفتن را حرام می‌شناسند. چنین بدآموزیهای سراپا زهرآلود در کجای اروپا بوده؟!..

اکنون سخن در آنست ما که می‌خواهیم بدردهای توده چاره کنیم پیش از همه باید این رشته را بدیده گیریم و در اندیشه‌ی چاره بآنها باشیم. اینها برای ما بدتر و زیانمندتر از داستان سرمایه‌داریست.

چاره‌ی اینها آنست که چون همه بعنوان دینست ، معنی راست دین روشن گردد و این چیزهای غلط از میان رود. یگانه‌راه چاره اینست و می‌بایست در ایران جنبشی در همین زمینه پدید آید (و این کاریست که ما بآن آغاز کرده‌ایم و راه تا نیمه پیموده شده است).

کسانی که در ایران هواداری از سوسیالیزم و کمونیزم نشان می‌دهند گاهی در ایرادهای خود بما چنین می‌گفتند : «این گمراهیها که شما می‌شمارید همه از نیازمندیهای مادّی برخاسته ، همه نتیجه‌ی بینواییست. ما چون راه زندگانی را بهتر گردانیده توده را از نیازمندیها بیرون آوریم ، آن گمراهیها نیز از میان خواهد رفت». می‌خواستند با این سخن رفتار و کوشش خود را بهتر از رفتار و کوشش ما وانمایند.

ولی این سخن بیپاست. نه آن راستست که این گمراهیها از نیازمندیهای مادّی برخاسته و نه این راستست که با بیرون آمدن از نیازمندیهای مادّی این گمراهیها نیز از میان خواهد رفت.

ما روشن گردانیده‌ایم کـه **آدمی از نهاد خود گمراهی‌پذیر است ، چه نیازمندیهای مـادّی باشد و چه نباشد** ، راه گمراهی بروی او باز است. چاره نیز جز روشن گردانیدن آمیغها و نشان دادن راهی درست نمی‌باشد. در ایران ما اگر بکوشیم و آیین سوسیالیزم و کمونیزم را روان گردانیده مـردم را از بینواییها بیرون آوریم ، این گمراهیها و پراکندگیها و نادانیها بحال خود خواهد ماند و تا یکسـره بآنها نپردازیم و چاره نکنیم از میان نخواهد رفت.

گذشته از آنکه تا این گمراهیها و نادانیها درمیانست و ریشه‌ی آنها کنده نشده ، چه سوسیالیزم و کمونیزم و چه هر آیین دیگری ، در این توده ریشه نخواهد دوانید و پایدار نخواهد گردید. اگـرهم بـا فشار روان گردد و بکار بسته شود ، چون بی‌ریشه است سست و بیپا خواهد بود.

دلیل این سخن حال مشروطه است که چهل سالست روان گردیده و هنوز پایدار نشده و با ایـن حال که هست هیچگاه نخواهد بود. داستان مشروطه در ایران یکی از رسواییهاست. چرا چنین شده؟.. چرا این حال را پیدا کرده؟.. نیکمردانی که در ایـران پیشـگام شـدند و مشـروطه را روان گردانیدنـد می‌گفتند : «مشروطه که برپا شود همه چیز خوب خواهد شد». ولی پیشامدها وارونه‌ی اندیشـه‌های ایشان را نشان داد. همه چیز خوب نشد که مشروطه نیز حال رسوایی پیدا کرد.

بارها این مثل را زده‌ایم : حوضی که پر از لجن است اگر گلاب برویش ریزند آن را هم گندیده و بدبو خواهد گردانید و چاره جز آن نیست که حوض را از ته پاک گردانند.

۴۳ـ ما از سوسیالیستی دور نیستیم :

جای گفتگو نیست که جنبشی که ایران نیاز داشت بایستی بنیاد آن نبرد با گمراهیهای کیشی و دیگر بدآموزیهای کهن و نو باشد ، که هم توده را از پراکندگیها که دچارند بازرهاند و همه را به یـک

راه کشاند ، و هم زمینه برای پیشرفت آموزاکهای [تعلیمات] نیک و ارجمند و رواج دانشها و هنرهای اروپایی آماده گرداند. این جای گفتگو نیست.

لیکن در همان حال ما بچاره‌جوییهای اقتصادی هم نیازمندیم و بایستی در آن باره هم کوششهایی کرده شود. در ایران اگر باندازه‌ی اروپا کارخانه و کارگر نیست بجای آنها ملیونها روستاییان بدبخت هست که رنجبران این کشورند و در زیر فشارهای سخت بسر می‌برند. اگر باندازه‌ی اروپا سرمایه‌داران گردنکش نیستند ، صدهزارها مفتخواران هستند که همچون زالو خون توده‌ی بینوا را می‌مکند و از پا می‌اندازند.

پیداست که بایستی باینها نیز چاره‌جویی شود. باز پیداست که در این چاره‌جوییها ما بایستی باندیشه‌های سوسیالیستی نزدیکتر شویم.

چیزی که هست ما در این باره هم چشم‌بسته پیروی نکرده‌ایم. بلکه هیچگاه پیروی نخواسته‌ایم. ما آیینی داشته‌ایم که بنیاد آن بدیده گرفتن سود و زیان زندگانی و پیروی کردن از فهم و خرد می‌باشد ، و آن آیین در زمینه‌ی اقتصاد ، در بسیار چیزها با اندیشه‌های سوسیالیستی یکسان درآمده.

بنیادگزاران سوسیالیزم مردان پاکدل و نیکخواه بوده نیکی جهان را خواسته‌اند. پایه‌ی اندیشه‌های آنها دلسوزی به بینوایان و بازگردانیدن زندگانی به یک راه بهتر و شاینده‌تر بوده. اینست بما بسیار نزدیک بوده‌اند و جای خشنودیست که رنجهای آنان هدر نرفته و امروز دیده می‌شود جهان به تندی بسوی سوسیالیزم روانست. در خود انگلستان حزب کارگر فیروز آمده و دولت انگلیس نیز بدست سوسیالیستها افتاده.

به هر حال آنچه سوسیالیستها درباره‌ی کار و پیشه و بسیج نیازمندیهای زندگانی و گُسارِش[1] آنها گفته‌اند ، راستست. ما نیز پذیرفته‌ایم ولی در چند چیز ما از آنها جداییم :

نخست ـ آنان کارها را بدست دولت می‌سپارند. در یک توده همه باید برای دولت کوشند و مزد

۱ـ گُساریدن = مصرف کردن ؛ گُسارش = مصرف.

بگیرند و آنچه می‌بسیجند با دست دولت بگسارندگان (مصرف‌کنندگان) برسد. ما می‌گوییم : کارها (چنانکه امروز هست) آزاد باشد و دولت نگهبانی کند و سامانی بآنها دهد. هر کس برای خود کوشد و آنچه بسیجیده می‌شود از راه داد و ستد و بازرگانی بگسارندگان بخش یابد.

دوم ـ آنان سرمایه را بیکبار از میان برمی‌دارند. چون بخش کالاها با دست دولتست دیگر بسرمایه نیازی نمی‌بینند. ما می‌گوییم : بسرمایه نیاز هست ولی باید باندازه باشد و از آنچه بیشتر از اندازه است جلوگیری شود.

سوم ـ آنان بمالکیت معنایی نمی‌دهند. زمینها ازآنِ دولتست و کشاورزان همه باید کارگر دولت باشند. همچنان در دیگر چیزها. ولی ما می‌گوییم : مالکیت چیزی طبیعیست و نباید آن را از میان برد. باید آن را بمعنی راست خود گردانید و در همان معنی نگه داشت.

کسانی که می‌خواهند معنی اینها را نیک بفهمند باید کتاب «کار و پیشه و پول» را بخوانند. اینها را می‌گویم تا دانسته شود همبستگی ما با اندیشه‌های سوسیالیستی چیست. من گمان می‌کنم **دشواریهایی را که روان گردانیدن اندیشه‌های سوسیالیستی داشته ما از میان برداشته‌ایم یا آنها را بسیار کمتر گردانیده‌ایم.**

نکته‌ای که می‌باید بازنمایم آنست که این نزدیکی به سوسیالیستها معنایش گرایش بسیاست دولت شوروی نیست. توده‌ی شوروی بیرقدار سوسیالیستیست و ما آنها را دوست می‌داریم. ولی در همان حال باستقلال خود دلبستگی داشته سود خود را در آن می‌بینیم که در همچشمیهای سیاسی که دولت شوروی با دولت انگلیس می‌دارد بیکبار بی‌یکسو باشیم و در این زمینه هر دو را به یک دیده ببینیم.

۴۴ـ حق همیشه نیرومند است :

تا اینجا پاسخ آن ایراد و پرسش را می‌دادم. می‌خواهم در پایان نشست به یک سخن ارجدار دیگری پردازیم.

باید دانست حق همیشه نیرو داشته و امروز نیرویش بیشتر گردیده. امروز تکانی بنام هواداری از توده‌های ناتوان پدید آمده. دولتهای بزرگ پیشگام شده منشورها برای آزادی توده‌ها پدید می‌آورند و سازمانها برای جلوگیری از چیرگی زورمندان برپا می‌گردانند. این کارها اگرهم رویه‌کارانه باشد باز سودمند است ، باز هناینده است. اینست ایرانیان باید بحق خود پشتگرم باشند و استوار و سرفراز زندگی خود را نگه دارند. چیزی که هست باید بهانه بازنگزارند ، باید منطق خود را سست نگردانند.

ما یکی از توده‌های جهانیم و این کشور میهن ماست. بدانسان که جزیره‌های بریتانی میهن مردم انگلیس و خاک پهناور روسستان میهن توده‌ی روس است ، این سرزمین هم میهن ماست ، زیستگاه ماست ، سرچشمه‌ی نیازمندیهای ماست. ما باید در آن آزادانه زندگی کنیم و دست بهم داده بآبادیش کوشیم و از داده‌های خدایی برخوردار گردیم. این حق ماست.

این منطق راستست. ولی این در هنگامیست که ما برای زندگانی توده‌ای شایستگی از خود نشان دهیم. هنگامی هناینده است که این سرزمین را که میهن خود می‌شماریم آباد گردانیم. این منطق هنگامی استوار است که نادانی و گمراهی توده بجایی نرسد که زبان ریشخند دور و نزدیک را بخود باز کند. آری اینجا میهن ماست ، ولی میهن برای گنبدپرستی و زنجیرزنی و قمه‌زنی نیست ، میهن برای میدانداری آخوندهای رسوا نیست. میهن برای دسته‌بندیهای هوچیانه نیست.

استقلال و آزادی یک کشور ، اگر هیچ چیز نخواهد باری این را می‌خواهد که دسته‌ای در آن کشور باشند و با سیاستی روشن و پایدار توده را راه برند و خود را بهمسایگان بشناسانند تا بدانند چه رفتاری پیش گیرند. در کشوری که نه استبدادیست که یک پادشاه راه برد ، و نه توده راه زندگانی را می‌شناسد که خود راه رود ، و نه دسته‌ای از میان ایشان پدید می‌آید که سررشته‌دار کارها باشد ، با چنان مردمی همسایگان چه رفتاری کنند و چه راهی پیش گیرند؟!..

آدم باید خودش داور خودش باشد. من می‌خواهم خودمان درباره‌ی خودمان داوری کنیم. می‌خواهم سخنانی را که دیگران در دل می‌دارند ما خود بزبان آوریم.

مثلی از تاریخ یاد کنم : هنگامی که محمدعلی‌میرزا مجلس را بتوپ بست و دستگاه مشروطه را از تهران برچید کسانی از آزادیخواهانِ بنام ، از تقیزاده و دخو[1] و دیگران ، بسفارت انگلیس پناهیدند. انگلیسها در سفارت بروی پناهندگان باز گزارده بودند. این رفتار به محمدعلی‌میرزا سخت برخورد و زبان بگله و ایراد باز کرده تلگرافی بپادشاه انگلیس فرستاد در این زمینه : «عمویم ظِلُ‌السّلطان چشم بتاج و تخت من دوخته می‌خواست مرا از میان بردارد. دستور دادم گناهکاران را بگیرند. ولی سفارت شما باستقلال ایران لطمه می‌زند و بگناهکاران پناه می‌دهد». این منطق او بود. راستی هم انگلیسها حق دخالت در کارهای ایران نداشتند. ولی آنان با یک پاسخی این منطق را از میان بردند. چون همان روزها در باغشاه میرزا جهانگیرخان و حاجی ملک‌المتکلمین را بی‌بازپرس و داوری کشته بودند انگلیسها پاسخ دادند : در کشوری که قانونی درمیان نیست و متهمان را بی‌محاکمه می‌کشند ، ما حق داریم بکسانی که جانهاشان در خطر است پناه دهیم.

اگر این پاسخ را بکاویم معنایش آنست که یک کشور ، چه مشروطه‌ای و چه استبدادی ، باید دارای قانون باشد. در کشوری که قانون نیست و یک پادشاه با میل خود آدم می‌کشد ، بآن کشور ارج نتوان گزاشت و استقلال برایش نتوان پنداشت. این بوده معنی آن سخن و راست هم بوده.

۴۵ـ در جهان زورِ آشکار بسیار کمست :

در جهان زورِ بی‌پرده و آشکار بسیار کمست. بسیار کمست که کسی بگوید من چون توانایم می‌خواهم بتو ستم کنم. نود درصد ستمها از روی بهانه است. آن شاهسون که راه می‌زند و آن کرد که دیه‌ها را تاراج می‌کند برای خود بهانه‌ها می‌دارند. یک شاهسون با من گفتگو می‌کرد و چنین می‌گفت : «تقصیر دولتست. چرا برای ما مدرسه باز نمی‌کند و ما را تربیت نمی‌کند». خندیدم که نوشته‌های روزنامه‌ها را یاد گرفته.

۱ـ نامی بود که علی‌اکبر دهخدا در گفتارنویسی بکار می‌برد. ـ و

آن افسانه‌ی گرگ و بره که لافونتن نوشته شنیده‌اید : گرگ از سرچشمه آب می‌خورد ، نگاه کرد و دید بره‌ای هم در پایین آب می‌خورد. به بهانه‌جویی برخاسته گفت : «چرا آب را تیره می‌گردانی؟!.. مگر نمی‌بینی من اینجا آب می‌خورم؟!..». بره گفت : «جوی از آن سوی روانست ، من اگر آن را تیره گردانم بسوی شما نخواهد آمد». گرگ دید پاسخ دندان‌شکنیست ، بـه پرخـاش پرداختـه گفـت : «فضولی هم می‌کنی؟!.. این هم آن شد که پارسال آن دشنامها را در پشت سر من گفته بودی». بره گفت : «من بره‌ی چند ماهه‌ام ، پارسال هیچ نبودم تا دشنام دهم». گرگ دیگر تاب نیاورد و خود را بروی بره انداخته چنین گفت : «اگر تو نبوده‌ای پس آن مادرت بوده ، پدرت بوده». این افسانه مَثَـل نیکیست که برای زورورزی هم بهانه باید داشت.

من درباره‌ی ایرانیان بسیار اندیشیده‌ام. این توده‌ی بدبخت که ناتوانسـت بـاری رفتـارش از روی فهم و خرد نیست. نمی‌دانم تاریخ تاخت و تاز مغول را نیک خوانده‌اید؟.. در آن داستان دلگداز رفتـار ایرانیان بسیار بد بوده که ما اگر مغولان را ده گناهکار بشماریم ، اینها بیست گناهکار بوده‌اند.

توده‌ای که بصدها ملیون می‌رسید در برابر چنان دشمن خونخواری بایستادگی برنخاست و زبونی از خود نشان داد ، و آنگاه در همان زبونی رفتارش بسـیار بیخردانـه می‌بـود کـه مغـولان را بکشـتار برمی‌انگیخت. شنیده‌اید که چنگیزخان دو سرکرده را با سی‌هزار سوار از دنبال خوارزمشاه فرستاد ، و این سی‌هزار تن از آن سر خراسان گرفته با تاراج و کشتار تا آذربایجان و قفقاز پیش رفتند و از شمال دریای خزر بلشکرگاه خود پیوستند.

ببینید رفتار ایرانیان با آنان چه می‌بوده. بفلان شهر بزرگ آگاهی می‌رسید که مغـولان می‌آینـد. پیداست که بایستی یا آماده شوند و افزار جنگ بسیجیده و شهر را استوار گردانند ، و یا از در فروتنی درآمده نمایندگان به پیشواز فرستند و گفتگویی کنند. ولی هیچ یک از اینهـا را نمی‌کردنـد. مغـولان می‌رسیدند و پیام می‌فرستادند : «ایل [=فرمانبر] شوید و شحنه‌ای در شـهر خـود بپذیریـد و فـلان اندازه رخت و خواربار بدهید». این را نپذیرفته بجنگ برمی‌خاستند ، و چون آماده نمی‌بودند پـس از

دو سه روز شکست می‌خوردند. مغولان بشهر درآمده کشتار و تاراج می‌کردند. آنگاه شحنه‌ای گـزارده درمی‌گذشتند. مردم بیخرد شوریده شحنه را می‌کشتند. مغولان بازگشته این بار شهر را بیکبار ویران می‌ساختند. این بود رفتار همگانی ایشان.

تنها شهری که این رفتار را نکرد تبریز بود. در آن شهر شـمس‌الدین خطیـب از یکسـو شـهر را استوار گردانید و مردم را برای جنگ آماده ساخت و از یکسو بی‌باکی ننموده فرسـتادگان بـه پیشـواز مغولان فرستاد و پیام داد : «شما چه می‌خواهید؟.. بهر چه می‌آیید؟.. اگر خواربار و رخت می‌خواهید ما خود توانیم فرستاد و اگر برای تاراج و کشتار می‌آیید بدانید که ما همچون دیگران نیستیم. ما برای کشتن و کشته شدن آماده‌ایم و تا باندازه‌ی شماره‌ی خودمان از شما نکشیم درهای شهر بروی شـما گشاده نخواهد شد ...».

مغولان نخست بار بود که در ایران سخنی خردمندانه شنیده رفتاری مردانه می‌دیدند ، و اینبـود پیشنهاد را پذیرفتند و با گرفتن خواربار و پارچه از شـهر دور شـدند. هیچگـاه نگفتنـد : «مـا چـون زورمندیم شما را خواهیم کشت».

این داستان همچنان بزبانم آمد. می‌خواهم بگویم : **منطق هنگامی که استوار است و با رفتار خردمندانه توأم می‌باشد ، در مغولان دُژخوی[1] نیز تواند هنایید.** ولی هنگامی که نااستوار است و بهانه بدست می‌دهد دارای هَنایشی نتواند بود. می‌خواهم بگویم : ما که در آرزوی اسـتقلال کشـور خود می‌باشیم باید به نیکی توده و آبادی میهن خود کوشیم و شایندگی نشان دهیم تا بآسانی توانیم استقلال و آزادی خود را نگه داریم.

چون مرا بیش از این حال گفتار نیست ، نشست را بپایان می‌رسانم.

۱ـ دُژخوی (دژ + خوی) = درشت‌خوی و نتراشیده ـ وحشی.

نشست هفتم

در نشستهای گذشته از سیاست سخن راندیم و اینک دنباله‌ی آن را می‌گیرم :



در نشستهای گذشته گفتم : ایرانیان باید بنیاد سیاست خود را بروی سه پایه گزارند :

۱) کوشش به پیراستن توده و رها شدن از آلودگیها و نادانیها.

۲) بدست خود گرفتن رشته‌ی کارهای کشور و نیکخواهی نمودن با دو دولت روس و انگلیس و یکسان گرفتن هر دوی آنها.

۳) دلبستگی داشتن به نیکی جهان و نبرد با بدیها و همراهی نمودن در این زمینه با نیکخواهان جهان.

در شش نشست گذشته از آن دو چیز سخن رانده تا آنجا که می‌توانستم زمینه را روشن گردانیدم. من خود خَستُوانم[1] که در این زمینه می‌بایست بهتر از این سخن رانده شود و ناتندرستی مرا از کار بازداشته است. ولی اندوه نمی‌خورم چرا که شنوندگان دارای مغزهای روشن می‌باشند و آنچه را که می‌بایست فهمید فهمیده‌اند. به هر حال اکنون می‌خواهم بپایه‌ی سوم پردازم :

۴۶ـ آدمی بهتر از این که هست تواند بود :

در این باره سخن در دو چیز است : یکی اینکه «نیکی جهان و نبرد با بدیها» چیست و چه نیاز بچنان کاری هست؟.. دیگری آنکه این کار چه همبستگی بسیاست ما دارد؟.. چه هنایشی آن را در این تواند بود؟.. از هر یکی از اینها جداگانه سخن خواهم راند.

۱ـ خَستُویدن (همچون برگزیدن) = اعتراف یا اقرار کردن. ؛ خَستُوان = معترف.

درباره‌ی نیکی جهان و نبرد با بدیها ما سخنان بسیار گفته و نوشته‌ایم. **باید دانست آدمی از نهاد خود باین بدی که امروز نمودار است نیست. آدمیان توانند بهتر از این باشند. آدمیان اگر درپی راستیها باشند و فهم و خرد را راهنمای خود گردانند بسیاری از بدیهای امروزی ناپدید خواهد بود.**

مثلاً داستان جنگ که گرفتاری بزرگی برای جهان شده می‌توان آن را از میان برداشت.

کسانی این را باور نمی‌کنند و چنین می‌گویند : جنگ در طبیعت گزارده شده. می‌گوییم : بسیار چیزهاست که در طبیعت هست و ما از آن جلو می‌گیریم. دزدی هست ، کلاهبرداری هست. آیا ما از آنها جلو نمی‌گیریم؟!..

اگر نیک نگریم هیچ مانعی ندارد که دولتها نیز کشاکشها و دوسخنیهای خود را از راه دادگاه و داوری بپایان رسانند و جنگ درمیانه نباشد. این داستان امروز بما دشوار می‌نماید. ولی چون براه افتاد آسان خواهد بود.

یک روزی بوده که دادگاه و داوری درمیان یکه‌ها (افراد) نیز نمی‌بوده. اگر کسی بدیگری دعوایی می‌داشته به زورورزی می‌پرداخته. اگر از کسی طلبی می‌داشته خودش می‌بایسته بر سر او رود و با زور و فشار بطلبد. ولی کم‌کم خردمندان پیدا شده دادگاه و داوری بنیاد نهاده‌اند که هر دعوایی که بود از آن راه بپایان رسد. امروز کار بجایی رسیده که اگر کسی بدادگاه پروا ننموده خودش بر سر بدهکار رود یا دو تن که دعوایی می‌دارند اگر خودشان به زورورزی پردازند ، همه آن را «وحشیگری» خواهند شمرد و زبان بایراد باز خواهند داشت.

دولتها نیز همین حال را دارند. اگر برای آنها نیز دادگاهی برپا گردد که دعواهای خود را بآنجا کشانند ، پس از زمانی بجایی خواهد رسید که اگر دولتی خواست از راه جنگ پیش آید ، همه آن را وحشیگری شناسند و بیزاری نمایند.

اکنون خود دولتها پیشگام شده «سازمان ملل متحد» را پدید آورده‌اند. این برای آنست که

دولتها آزاد نباشند که هرگاه که خواستند سرنیزه بکار برند. برای آنست که دولتها نیز دوسخنیهای خود را با گفتگو و داوری بپایان رسانند. برای آنست که اگر دولتی خواست ستمگری یا زورورزی کند ، دیگران دست بهم داده از آن جلو گیرند.

ولی این دستگاه آنچه ما می‌خواهیم نیست و کمیهایی در آن پیداست.

نخست این سازمان را خود دولتها پدید آورده‌اند که اگر روزی خواستند بهم توانند زد. هر زمان بیم آنست که یکی از دولتهای بزرگ آزردگی نماید و بیرون رود و سازمان بهم خورد.

دوم یک‌چنان سازمانی به نیرویی نیازمند است که گُزیریده‌های[1] آن را بکار بندد. در این سازمان نیرویی که هست آرتشهاییست که باید دولتها (دولتهای بزرگ) دهند و پیداست که نتیجه‌ی درستی از آن در دست نخواهد بود. کمتر پیشامدی توان پنداشت که دولتهای بزرگ درباره‌ی آن اندیشه و خواستشان یکی باشد و باهم نیرو یکی گردانند.

اینها کمیهاست[2] ، و با این حال باید بآن ارجی گزاشت. این خود گامی در راه پیشرفت جهانست.

اینکه دولتها آماده شده‌اند انجمنی برپا گردانند و بجای دست یازیدن بتوپ و تانک دوسخنیهای خود را در آنجا بگفتگو گزارند مایه‌ی خشنودیست ، گو که این انجمنها سرانجام نتواند جلو جنگ را گیرد.

۴۷ـ باید خردها تکان خورد :

آنچه ما می‌دانیم دشواریها همه از آن برمی‌خیزد که خردها تکان نخورده و اندیشه‌های نیکخواهانه تا اندازه‌ای که باید رواج نیافته است. امروز دشواری بزرگتر آنست که دولتهایی که پیشگام می‌شوند و این سازمانها را برپا می‌گردانند دلهاشان با زبانهاشان یکی نیست. در همان حال که سازمان برپا می‌کنند در اندیشه‌ی چیرگی بتوده‌های ناتوان می‌باشند و با یکدیگر دروغ می‌گویند و نیرنگ می‌زنند. هر یکی می‌خواهد از همان سازمان سودجویی ناسزا کند. یک جمله بگوییم : اندیشه‌ها ناپاکست.

۱ـ گُزیریدن = تصمیم گرفتن. ؛ گُزیرش = تصمیم‌گیری ؛ گُزیریده = تصمیم گرفته شده.

۲ـ کمی = نقص.

در این باره هم اگر نیک جستجو کنیم خواهیم دید این سیاستمداران گمراهند و اندیشه‌های آنان آلوده با بدآموزیهای مادّیگریست. هر یکی در این باور است که زندگانی نبرد است و باید زورمند بود و بدیگران چیرگی نمود. این اندیشه‌ی ایشانست. از همینجاست که همه‌ی کوششها هدر می‌رود و نتیجه‌ای بدست نمی‌آید. از همینجاست که جنگی پایان نیافته زمینه برای جنگ دیگری آماده می‌شود. از همینجاست که در هنگامی که همه سخن از جلوگیری جنگ می‌رود نهانی دسته‌بندیها و آمادگیها برای جنگ در کار است.

سرچشمه‌ی دشواریها اینست. باینست که باید چاره کرد. امروز جهان بیش از همه به یک جنبشی نیازمند است که آمیغها روشن گردد و خردها توانا شود. زندگانی نبرد نیست. ما به نبرد نیاز نداریم. آن پلنگها و گرگها است که جز با نبرد و کشاکش زندگانی نتوانند داشت. آدمی جز از آنهاست. آدمی بجای نبرد و کشاکش بهمدستی نیازمند است.

از زندگانی‌ای که پایه‌اش نبرد و کشاکش باشد جز آن حال بدبختی که دیدیم چشم نتوان داشت. شش سال جنگ رفت ، ملیونها جوانان نازنین نابود شد ، ملیونها مادر داغ فرزند دید ، شهرهای بزرگی همچون لندن و برلن آسیبهای سخت یافت. اکنون هم سراسر اروپا گرفتار گرسنگی و نایابیست.

می‌گویند : «شُوَند اینها آلمانیها بوده‌اند». شُوَند اینها گمراهیهاست ، سستی خردهاست. آلمانیها نیز از این مردمند. آنگاه اکنون که آلمانیها سرکوب شدند و از میان رفتند ، آیا مردمان از جنگ ایمنند؟..

روس و انگلیس تا دیروز باهم یکدست می‌بودند و دوستی می‌داشتند ، و امروز بکشاکش سختی برخاسته‌اند و هر زمان بیم می‌رود که رشته درمیانشان گسیخته گردد و «سازمان ملل متحد» بهم خورد و جهان بار دیگر گرفتار جنگ شود. ترس از بمب اتمی سراسر جهان را فراگرفته.

چنانکه گفتم اینها همه از آنست که خردها سست گردیده ، آمیغهای زندگانی بدیده گرفته نمی‌شود. مردان سیاسی که رشته‌ی کارهای جهان را بدست گرفته‌اند خود گرفتار بدآموزیهایند. آنان می‌پندارند جز با جنگ و کشاکش جهان را راه نتوان برد ، آنان زندگانی را نبرد می‌دانند.

۴۸ــ از روشنی مغزها هوده‌های بسیار توان بیوسید :

برای جلوگیری از جنگ به یک دادگاه بین‌الملل بزرگی نیاز است ، دادگاهی که نیرومند باشد و هر دولتی که گردن بحق و قانون نگزاشت او را «محکوم» گرداند. پیدایش چنان دادگاهی امروز آرزوست. بیشتر کسان آن را نشدنی می‌شمارند و دشواریهای بسیار در سر راه آن می‌شناسند.

ولی آنچه ما می‌دانیم اگر خردها بتکان آید و مغزها روشن گردد و آمیغها بدیده گرفته شود ، همه‌ی دشواریها از میان خواهد رفت. این دشواریها که امروز در سر راه دادگاه بین‌المللی نمودار است و بچشمها می‌خورد ، روزی در سر راه دادگاههای عادی نمودار می‌بوده.

این دادگاههای عادی از نخست که برپا نمی‌بوده. زمانی بوده که هیچ دادگاهی در هیچ کشوری نمی‌بوده. سپس که در اینجا و آنجا دادگاهها برپا گردیده مردمان سود آنها را نمی‌دانسته‌اند و چندانکه می‌بایست ارج بآنها نمی‌گزارده‌اند ، حکمی که داده می‌شده بآسانی باجرا نمی‌رسیده. هنوز در ایران جاهایی هست که دادگاه نیست ، و اگر بنیاد یابد مردم از آن خواهند رمید و پشتیبانی دریغ خواهند گفت. شانزده سال پیش[1] که من به خوزستان رفتم و در آنجا عدلیه‌ی نیرومندی برپا گردانیدیم ، مردم تا دیرزمانی می‌رمیدند و ما دچار دشواریها می‌بودیم.

دادگاهها بماند. حکومتها یا سررشته‌داریها که امروز هست یک روز بوده که نمی‌بوده. همان رفتاری که ما امروز از توده‌ها می‌بینیم که هر یکی خود را جدا می‌گیرد و تنها سود خود را می‌جوید و به یک نیروی بزرگتری که سود همه‌ی جهان را بدیده گیرد نیاز نمی‌بیند (و اگر باشد بآسانی گردن نخواهد گزاشت) ، همین رفتار روزی از خانواده‌ها دیده شده. هر خانواده‌ای در یک جا می‌زیسته‌اند و هر یکی خودسر بوده تنها آسایش خود را می‌خواسته است و به یک دستگاهی که همه‌ی آنها را راه برد و سود همگانی را بدیده گیرد نیاز نمی‌دیده‌اند.

پس چه بوده که این حکومتها پدید آمده‌اند؟.. چه نیرویی اینها را پدید آورده؟.. آیا نه آنست که

۱ـ نویسنده در سال ۱۳۰۲ به خوزستان رفته. اینست بهنگام نوشتن کتاب ، (۱۳۲۴) در حساب این مدت زمان دچار لغزش شده. افسوسمندانه این لغزش در چاپ دوم نیز درست گردانیده نشده.

خردمندانی برخاسته و راهنماییها کرده و نیاز زندگانی را بحکومت (یا دستگاهی که نگهبان و راهبر همگی باشد) بازنموده و مغزها را از تیرگی بیرون آورده‌اند؟.. آیا نه آنست که پیدایش حکومتها و پایداری آنها نتیجه‌ی دانسته شدن آمیغها بوده؟..

از این سخنان خواستم آنست که در سایه‌ی روشنی آمیغها و تکان خردها و فهمها که باید کوشید و در جهان پدید آورد ، نه تنها دشواریهای یک دادگاه نیرومند بین‌المللی از میان تواند رفت ، این هم تواند بود که یک حکومت بسیار نیرومند بین‌المللی پدید آید که حکومتهای توده‌ای کنونی همه زیردست او باشد.

چنانکه گفته‌ایم از دیده‌ی راستیها جدایی درمیان توده‌ها بیش از جدایی درمیانه‌ی خانواده‌ها نیست. «ملیت» بآن معنی که فهمیده شده و هر توده‌ای باید بدیگران برتری فروشد و همچشمی نماید غلطست. **میهن‌پرستی دشمنی کردن با دیگران نمی‌باشد. آسایش هر توده‌ای بسته بآسایش همگی جهانست. آدمی بکشاکش نیازمند نیست و بهمدستی نیازمند است. جنگ را باید با بدیها کرد. اگر زندگانی از راهش باشد ، نود درصد رنجهای امروزی خواهد رفت.**

اینها و مانند اینها آمیغهاییست که چون در دلها جای گزیند انبوه نیکخواهان و خردمندان را بتکان خواهد آورد ، و چون انجمنی برای نگهبانی بکارهای همگانی جهان و داوری درمیان دولتها و جلوگیری از جنگ برپا گردد ، همه را پشتیبان و هوادار آن خواهد گردانید ، همین زمینه برای پیدایش یک حکومت بزرگ بین‌المللی خواهد بود.

من بار دیگر بآن سخن بازمی‌گردم که گرداننده‌ی آدمی مغز اوست. مغز نیز پیرو اندیشه‌هاییست که در آنست. تنها جلوگیری از جنگ نیست. کارهای بزرگ دیگر برای کردن بسیار است. اگر یک جمله بگوییم **باید شالوده‌ی زندگانی آینده راه بردن بآمیغها و پیروی کردن از خردها باشد. از هر باره باید راستیها و سود زندگانی بدیده گرفته شود. امروز چنانکه دانشها پیش رفته و ما هرچه در این جهان می‌بینیم و درمی‌یابیم ، می‌کوشیم راست آن را بدست آوریم و بروی**

پندارهای بیپای گذشتگان خط می‌کشیم ، همچنان باید در کارهای زندگی از هر چیزْ راست آن را بدیده گیریم و آنچه راهنمایی خرد است بپذیریم و دربند آیینهای گذشتگان نباشیم. باید هرآنچه بد است و بزیان زندگانیست به هر نام که هست دور گردانیم.

۴۹ــ آینده‌ی جهان را اندیشه‌های نیکخواهانه راه خواهد برد :

کوشش به نیکی جهان و نبرد با بدیها که می‌گوییم اینهاست. آمدیم بر سر آنکه این کارها چه همبستگی بسیاست دارد و چه هنایشی در کارهای سیاسی ما تواند داشت؟..

گمان می‌کنم در این باره پاسخ آسانست. زیرا نیکی جهان بدانسان که خواسته می‌شود ، و بودن دادگاههای بین‌الملل و جلوگیری از زورمندی دولتهای نیرومند ، یکسره بسود توده‌های ناتوان و پایَندان [=ضامن] استقلال آنهاست. توده‌های ناتوان که توده‌ی ایران یکی از آنهاست ، اگرهم برای نیکخواهی بجهان و دلسوزی بجهانیان نباشد باید برای نگهداری استقلال و آزادی خود در اندیشه‌های نیکخواهانه که در جهان آغاز شده شرکت کنند و دلبستگی نشان دهند.

آنگاه این کوششْ ایرانیان را با توده‌های بنام جهان همکار و همپا خواهد گردانید و خود مایه‌ی آبرویی برای ایشان خواهد بود که در پیشامدها هواخواهان و پشتیبانان پیدا خواهند کرد.

مرا در اینجا فرصت گفتگو نیست. بکوتاهی می‌گویم : آینده‌ی جهان را این اندیشه‌های نیکخواهانه و کوششهای دلسوزانه راه خواهد برد.

جهان گردیده و هزارها سال گذشته و صدها تکان پدید آمده و امروز نتیجه این گردیده که جهانیان در حال آنکه بسیار پیش رفته‌اند بسیار پسند. در حال آنکه هزارها دانش بدست آورده‌اند در کار خود درمانده‌اند. امروز سراسر جهان یکی شده و همه‌ی توده‌ها بهم بسته گردیده‌اند و در همان حال یک شاهراه خردمندانه برای زندگانی نیست. همه سرگردانند ، همه درمانده‌اند. سرفرازیهای آینده برای آن کسانیست که در این روزگار درماندگی جهان راهنماییهای خردمندانه توانند و کوششهای نیکخواهانه بجا رسانند.

می‌ماند آنکه این کوششهای نیکخواهانه چه باشد و از کجا آغاز گردد. در این باره من در گفتگوهای خود سخن راندم. زیرا بارها گفتم **پایه‌ی همه‌ی نیکیها در جهان روشن بودن آمیغهاست.** هرچه معنی زندگانی بهتر شناخته شود و دانستنیها نیک دانسته گردد ، زندگانی براهتر و بسامانتر و بدیها و رنجها کمتر خواهد گردید. این را بارها گفتم و با دلیلها و گواهیها روشن گردانیدم.

اکنون سخن در آنست که ما از سالهاست باین کار آغاز کرده‌ایم. از سالهاست که بروشن گردانیدن آمیغهای زندگانی و نبردیدن با گمراهیهای کهن و نو جهان می‌کوشیم و در این راه بسیار پیش رفته‌ایم. کسانی که نوشته‌های ما را خوانده‌اند آن را نیک می‌دانند.

می‌باید گفت **امروز در جهان یکی از نبردهای بزرگ و سخت ، نبرد خرد با بیخردیهاست و ما درفشدار این نبرد می‌باشیم.**

اندیشه‌ای نیکخواهانه و کوششهای دلسوزانه از قرنها پیش آغاز شده و دیگران در این راه پیشگام بوده‌اند و جنبشهای گوناگون بنام مشروطه‌خواهی و سوسیالیزم و کمونیزم و مانند اینها پدید آورده‌اند. ما اینها را نادیده نمی‌گیریم. ولی کسی که این کوششها را بروی بنیاد استواری نشانده و پایه‌ای برایش پدید آورده ما بوده‌ایم.

۵۰ ـ نبردی درمیانه‌ی خرد و بیخردیها آغاز شده :

می‌توانم این سخن را بگونه‌ی دیگری روشن گردانم. امروز در جهان نبردهای گوناگون می‌رود : نبرد نژادها با همدیگر ، نبرد دولتها با یکدیگر ، نبرد بی‌چیزان با چیزداران ، نبرد غرب با شرق ، نبرد کهنه با تازه ، نبرد دانشها با نادانیها ، نبرد نیکیها با بدیها ، نبرد خردمندی با بیخردیها ، اینها نبردهاییست که در جهان روانست و بی‌هایهوی و یا باهایهوی پیش می‌رود.

این نبردها برخی ستوده و نیکست و برخی ناستوده و بد می‌باشد. **ما در نبرد دانشها با نادانیها و نبرد نیکیها با بدیها پا درمیان می‌داریم و در نبرد خردمندی با بیخردیها درفشدار می‌باشیم.**

ما این زمینه را دنبال کرده رویه‌ی دانش بآن داده‌ایم. ما نشان داده‌ایم که در آدمیان گوهری بـه نـام خرد هست که شناسنده‌ی نیک و بد و سود و زیانست و در این باره بایرادها پاسخ داده‌ایم. نشـان داده‌ایـم که اگر آدمیان پیروی از خرد کنند زندگانی رویه‌ی دیگری خواهد گرفت و بدیها ده بر یک کمتـر خواهـد گردید. اینها را با دلیل استوار بازنموده ، آنگاه برای تکان دادن بخردها کوششهایی بکار برده‌ایم.

دوازده سالست که در این راه کوشـیده‌ایم. دانشـها ـ یـا بهتـر گـویم : لغزشـهای دانشـمندان ـ سنگهایی بر سر راه غلتانیده بود. دانشمندان خرد را بآن معنی که گفته‌ی ماست نمی‌شـناختند ، بـه نیک بودن آدمی باور نمی‌داشتند ، زندگانی را نبـرد می‌پنداشـتند. مـا بهمـه‌ی اینهـا پاسـخ داده راه پیشرفت را هموار گردانیده‌ایم.

ما در ایرانیم و نیکی ایران را می‌خواهیم. ولی میدان کوششهای مـا همـه‌ی جهانسـت و از گـام نخست در راه نیکی جهان گامهایی برداشته‌ایم.

اینها را در پاسخ کسانی می‌گویم که می‌پرسند : «کوششهای نیکخواهانه چه باشد و از کجا آغاز گردد؟..». می‌خواهم بگویم ما بکوششهای نیکخواهانه آغاز کرده‌ایم و این راه که می‌رویم آن خواست را نیز دربر می‌دارد.

در اینجا سخنان من از سیاست بپایان می‌رسد. هفت یا هشت نشست گفتگو کردیم و خواسـتم ، هم دیگران بدانند که ما از سیاست برکنار نمی‌باشیم و هم پایه‌ای برای رفتار و کردار آینده‌ی خودمان گزارده شود و چگونگی همبستگی با دولتهای همسایه دانسته گردد.

در پایان می‌توانم سخنان خود را در چند جمله کوتاه گردانم :

ما نیکخواه جهانیم و به نیکی آن کوشیده می‌خـواهیم آواز خـود را بگـوش همـه‌ی نیکخواهـان برسانیم. در همان حال ایران را میهن خود شناخته ایرانیان را درمیان توده‌ها سرفراز می‌خواهیم و در این راه نیز گامهایی برمی‌داریم. چیزی که هست ما ایـن سـرفرازی را جـز در نتیجـه‌ی پیراسـتگی و آراستگی توده نشدنی شناخته بیش از همه باینها می‌کوشیم.

پایان

واژه‌های ناآشنا و کم‌آشنا

واژه	معنی
آرزو کشیدن	حسرت بردن
آرمان	ایده‌آل ، هدف
آزمند (ãzmand)	حریص ، طمّاع
آکَندن	پر کردن
آموزاک	آنچه آموزند ، مفردِ تعلیمات
آمیغ	حقیقت
آهنگ	قصد ، عزم
ارج	قدر ، اهمیت
انگار	فرض
انگاشتن (اِنگاریدن)	فرض کردن
اَنگیزه	محرک
باهَماد	حزب ، جمعیت
بایا	واجب ؛ وظیفه
برخورداریها	منافع
بسامان	منظم
بسیج	تدارک
بسیجیدن	مهیا کردن ، تهیه / تدارک دیدن
بیوسیدن	انتظار داشتن ، منتظر بودن
بی‌یکسویی	بیطرفی
پاس	احترام
پاسخده	مسئول
پایَندان	ضامن
پنداشتن (پنداریدن)	خیال کردن
پیراستن	از آلودگیها پاک کردن
پیکره	عکس
توده	ملت
جداسر	مستقل
جُربُزه	استعداد
جُستار	مبحث
چیزی که هست ...	منتها ...
خَستُوان	معترف ، مُقر
خواها	همیشه خواهنده
دربایست	لازم
دُژخوی	دارای عادت بد توأم با نتراشیدگی
دستاویز	بهانه ، مستمسک
دوسخنی	اختلاف
دیه (dih)	ده ، روستا
رویه (ruye)	ظاهر ، صورت ، شکل
رویه‌کارانه	ظاهرسازانه
رویه‌کاری	ظاهرسازی
زبون	ذلیل
سات	صفحه
سامان	نظم
سپهر	طبیعت ، این جهان و دستگاه و آیین آن
سررشته‌داری	حکومت
سزا	روا ، جایز
سزیدن	مشروع بودن ، جایز یا حقِ کسی بودن (پاداش ، کیفر ، جایگاه یا کاری به کسی از روی قانون و آیین)
سَهِش	احساس درونی ، عاطفه
سَهیدن	احساس کردن
شایا	همیشه شایسته
شاینده	شایسته
شاییدن	شایسته بودن

شُوَند	سبب
فراهمیدن	اجتماع کردن
فرهیخت	تربیت
فیروز	موفق
فیروزانه	موفقانه
فیروزی	موفقیت
کمی	نقص
گُزیریدن	تصمیم گرفتن
گُسارِش	مصرف
گسارندگان	مصرف‌کنندگان
گساریدن	مصرف کردن
گوهر	اصل ، ذات
میانجی	واسطه ، شفیع
ناسزا	ناروا ، نامشروع
ناشایندگی	ناشایستگی ، بی‌لیاقتی
نبردیدن	دشمنی کردن و بزیان همدیگر کوشیدن
نوید	وعده
نیکنهاد	نجیب
وَرجاوَند	مقدس ، ارجمند از دیده‌ی دین و زندگانی
هرآینه	مسلماً
همبستگی	ارتباط ، ربط
همچشمی	رقابت
همسر	هم‌شأن
هنایا	همیشه مؤثر
هَنایِش	اثر
هَنایَنده	مؤثر
هَناییدن	اثر کردن
هوده	نتیجه
یکسره	مستقیماً
یکه	فرد

کتابها و دفترهای همبسته

از سازمان ملل متحد چه نتیجه تواند بود؟

امروز چه باید کرد؟

حقایق زندگی

در پیرامون خرد

در پیرامون روان

در پیرامون مادیگری

دردها و درمانها

دین و جهان (این کتاب بزبان عادی هم پراکنده شده)

راه رستگاری

فرهنگ چیست؟

قانون دادگری

کار و پیشه و پول (این کتاب بزبان عادی هم پراکنده شده)

ما چه می‌خواهیم؟

ورجاوندبنیاد (این کتاب بزبان عادی هم پراکنده شده)

کتابها و گفتارها را می‌توانید از کانال تلگرامی «کتابخانه‌ی پاکدینی» بنشانی زیر دریافت کنید :

https://telegram.me/kasravi_ahmad